نسخ سنگسار توسّط اسلام

نسخ سنگسار توسّط اسلام، یعنی اسلام با ظهورش این
مجازات موجود در مکاتب قبلی را در آیین خود بی‌اعتبار کرد

شامل:
بازنگری در روایات رجم
روایات خلاف رجم و سنگسار
نظریهٔ نسخ سنگسار توسّط اسلام

امیر ترکاشوند

پرداخت وجه:

لطفاً پیش از مطالعه، مبلغ ۳۰۰۰ تومان از طریق زیر به حساب نویسنده پرداخت کنید:

شماره حساب سیبا (بانک‌ملّی‌ایران) ۰۱۰۲۱۲۴۶۶۶۰۰۲

شبا IR۸۰,۰۱۷۰,۰۰۰۰,۰۰۱۰,۲۱۲۴,۶۶۶۰,۰۲

شماره کارت ۶۰۳۷,۹۹۱۱,۳۸۶۷,۷۳۷۶

نام صاحب حساب: امیرحسین ترکاشوند

توجّه: می‌توان پیش از پرداخت، پیش‌گفتار را مطالعه کرد و چنان‌چه مورد پسند افتاد پرداخت را انجام داد. با پرداخت مبلغ، دیگر اعضاء خانواده نیز می‌توانند تحقیق را مطالعه کنند. این اثر فعلاً به صورت فایل پی‌دی‌اف منتشر می‌شود.

شناسنامهٔ کتاب:
عنوان: نسخ سنگسار توسّط اسلام
نویسنده: امیرحسین ترکاشوند
تاریخ نشر: شهریور ۱۳۹۱
نوعِ عرضه: فایل پی‌دی‌اف
ناشر: سایت بازنگری در متون دینی
قطع: معادل رقعی، برابر با کاغذ A۵ (۲۱×۱۴,۸۵)
تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه
زمان پژوهش: حدود ۱۸ ماه ؛ در فاصلهٔ آذر ۸۸ تا شهریور ۹۱ به صورت ناپیوسته
مشخصات نویسنده: متولد ۴۳ ، متأهل ، ساکن تهران ، بازنشستهٔ سپاه ، فوق لیسانس علوم قرآن و حدیث ، نویسندهٔ کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر
مشخصات فنّی: متن ۱۷×۱۱ ، قلم بی‌بدر ، اندازه ۱۳ ، فاصلهٔ خطوط ۰/۷۷ ، ۲۶ سطر در هر صفحه
قیمت: سی هزار ریال
Baznegari.persianblog.ir/post/۲۸
Sites.google.com/site/baznegari/۲

نسخ سنگسار توسط اسلام:

نویسنده: امیرحسین ترکاشوند

پیش گفتار

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

در این کتاب می‌خواهم نتیجهٔ تحقیقم در مورد "موضع اسلام نسبت به کیفر سنگسار" را برای شما خوانندهٔ دین‌باور توضیح دهم تا ببینیم اسلام پس از ظهورش در قبال این حکم ،که در میان اهل کتاب و چه بسا برخی مشرکانِ بَدَوی وجود داشت، چه موضعی اتّخاذ کرد؟

مقدّمتاً باید دانست محقّقان در بارهٔ نسبت سنگسار با شرع اسلام، پنج نظریّه دارند:

شرعیِ مطلق

شرعی مشروط

شرعی موقّت

نیمه‌شرعی

غیر شرعی

اینک شرح کوتاهی در بارهٔ هر یک می‌دهم:

۱- شرعیِ مطلق: رأی مشهور فقها حاکی از شرعی‌بودنِ سنگسار است. از آن گذشته ایشان سنگسار را، نه حکمی موقّت و خاصِّ صدر اسلام می‌دانند و نه اجرایش را متوقّف به حضور پیغمبر(ص) و معصوم می‌کنند؛ امّا علیرغمِ اعتقاد به این حکمِ سخت، چنان شرط‌هایی برای احرازش می‌آورند که وقوع آن را تقریباً ممتنع می‌کند زیرا سنگسار را فقط سزای آن دسته از افراد متأهّلی[۱] می‌دانند که شرایط زیر را داشته باشند:

الف- امکان دسترسیِ جنسی به همسر، در هر صبح و شام برای‌شان فراهم باشد؛ بنابراین اگر مردی به سفر ،ولو سفری دو سه روزه، رَوَد و خودش در سفر و زنش در حَضَر مرتکب زنا شوند در این صورت هیچ‌یک از این زن و شوهر را سنگسار نمی‌کنند زیرا در وقتِ زنا، به همسرشان دسترسی نداشته‌اند.

۱- افراد مجرّد اساساً سنگسار نمی‌شوند حتّی اگر با فرد متأهلی زنا کنند.

ب- یا باید چهار فرد عادل به رأی‌العین، جزءِ ناگفتنیِ تماس جنسی را کالمیل فی المکحله (همچو میل در سرمه‌دان) ببینند و هویّت هر دو طرف را نیز شناسایی کنند و یا این‌که زانی، خودش چهار نوبت نزد قاضی رَوَد و به خطایش اقرار کند. کار وقتی پیچیده‌تر می‌شود که شخص مسلمان، از نظر فقهی مجاز نیست به عورة دیگری نگاه بدوزد با این حساب معلوم نیست شاهد چگونه می‌تواند گواهیِ کالمیل فی المکحله دهد ؛ نیز فرد معترف، اوّلاً اجباری به حضور در نزد قاضی ندارد و همین‌که از عملش پشیمان شود و توبه نماید کفایت می‌کند و ثانیاً قاضی باید در هنگام اقرارِ اول، به گونه‌ای با معترف برخورد کند که وی را از ادامهٔ مراجعات بعدی (و اعترافات دوم تا چهارم) پشیمان و به صِرف توبه ترغیب نماید.
به همین دلایل است که قائلین به این رأی، در اجرا آن را تقریباً ممتنع‌الوقوع می‌دانند.
۲- شرعیِ مشروط (معلّق): دیگر رأی مشهور در میان فقهای شیعه، این است که با وجود شرعی‌بودنِ حکم سنگسار و اعتبار دائمی‌اش، امّا در عین حال اجرای آن مشروط به حضورِ معصوم است و چون اینک در عصر عدم حضور معصوم هستیم پس این حکم و اجرایش تا ظهور امام دوازدهم به حال تعلیق درآمده است.
برخی، علّت توقّف حکم در زمان غیبتِ معصوم را ناشی از این می‌دانند که در چنین شرایطی، بسترهای لازم و کافی برای یک زندگی سالم و متعالی و نیز امکان رشد و آگاهی به نحو مطلوب اسلام برای بشریّت فراهم نیست و در نتیجه نمی‌توان احکام اسلام (و از جمله سنگسار) را بدلیل ناهمخوانیِ اوضاع با استانداردهای اسلامی اجرا کرد زیرا مدیریت ناصحیح جامعه نیز در بروز خطا سهیم است؛ امّا اگر معصوم حضور داشته باشد در این صورت زمینه‌ها و مقتضیات یک زندگی سالم ، مرفّه و معنوی را آماده‌سازی می‌کند و چنان‌چه کسی در آن شرایط مرتکب زنای محصنه شود، از آن‌جا که حجّت (با ایجاد بسترهای لازم) بر او تمام گشته بنابراین می‌توان وی را ،البته با اثبات شرایط مصرّح در کلام معصومین، سنگسار کرد. به عبارت دیگر اجرای حکم سنگسار، سزایِ کسی است که در طول حیاتش از مواهب مدیریت معصوم در عرصهٔ زندگی بهره‌مند بوده باشد.

۳- شرعیِ موقّت (غیر دائم): برخی محقّقان، حکم سنگسار (و بعضاً دیگر احکام کیفری) را نه حکمی ثابت و دائم، بلکه موقّت و مربوط به برههٔ صدر اسلام با ویژگی‌های خاصِّ آن دوران ،به ویژه وجود طبع‌های خشن، می‌دانند؛ و اینک که چهرهٔ بشریّت از حیث اخلاقی و انسانی متحوّل و متعالی‌تر شده را، سازگار با آن حکم نمی‌دانند؛ به عبارت دیگر امروز آن ظرف و شرایطی که در عصر پیامبر موجب انشاء حکم سنگسار گردید (از جمله عادی بودنِ مجازات‌های سخت و خشن) از میان رفته و در نتیجه به دلیل از دست رفتنِ مؤلفه‌های موجود در ظرف و موضوع، شرایط تنفیذ و تسرّیِ سنگسار به عصر کنونی موضوعاً وجود ندارد. بر این اساس کیفر سنگسار از ابتدا حکمی محدود به عصر پیامبر (و اعصار مشابه) و متناسب با طبع خشونت‌ورزِ آن روزگار بوده و نه طبیعت‌های درداندیش و ملایم کنونی[۲].

۴- نیمه‌شرعی: برخی نیز معتقدند گرچه اصل رجم یک حکم شرعیِ مطلق است امّا در عین حال بنا به توضیح و تعریفی که در بارهٔ آن در کلام معصومین وجود دارد تنها می‌توان نیمی از تعریف مشهور کنونی‌اش را شرعی دانست ولی نیمی دیگر که دالّ بر مرگبار بودنِ رجم (و حتّی شدید الجراحه بودنش) است مطابقت با شرع ندارد.

رجم در این دیدگاهِ فقهی، صرفاً تنبیه و ابراز تنفّری رسمی است که طبیعتاً (بنا به روایات وارده) می‌بایست اجرایش محدود به استفاده از سنگ‌های ریز (ریگ) و بدون اصابت به جاهای حسّاس (سر ، صورت ، دامن و...) باشد و [پس از دقایقی] با صدق مفهوم رجم پایان می‌پذیرد.

۵- غیر شرعی: و امّا برخی از فقهای معاصر معتقدند چنین حکمی اساساً تشریع نگردیده است. ایشان معمولاً این حکم را مربوط به اردوگاه یهودیّت (و بعضاً ناشی از سیاست عمربن‌خطاب) می‌دانند که در جامعهٔ اسلامی نفوذ یافت. اینان معتقدند کیفر متأهلان را به خوبی می‌توان در قرآن پیدا کرد و با این وجود دیگر نیازی به

۲- در این باب برخی محقّقان فقه و قضا، به اصل موضوعیّت نداشتن روش خاصّی در مجازات‌ها رسیده‌اند و بعضاً معتقدند راه‌های مقابله با جرم می‌تواند بر حسب مقتضیات زمان و مکان مختلف شود.

مراجعه به سایر ادلّه نیست و چون قرآن هرگز کیفر رجم و سنگسار را مطرح نکرده، بنابراین آن را حکمی غیر شرعی می‌دانند.
در این دیدگاه، روایات سنگسار به دو دلیلِ اصلی رد می‌شود: اوّل به دلیل تعارض با قرآن؛ زیرا چنان‌که گفته شد قرآن خود، ناطق به کیفر زنای محصنه بوده و آن، چیزی غیر از سنگسار است. دوم با تضعیف روایات کلیدی، که طبیعتاً اعتبار استناد را از دست می‌دهد.

و اینک ششمین نظریّه؛

نسخ سنگسار توسّط اسلام

سنگسار یعنی قتل زانی به وسیلهٔ پرتاب پیاپیِ سنگ به وی ؛ نسخ یعنی لغو اعتبار حکمی که پیش‌تر وجود داشته؛ بر این اساس در نظریهٔ "نسخ سنگسار توسّط اسلام" می‌خواهم توضیح دهم که نه تنها چنین حکمی در اسلام تشریع و حتّی امضا نشده! بلکه اسلام پس از ظهورش این حکم موجود در نزد اهل کتاب را مورد نسخ قرار داد و آن را بی‌اعتبار شمرد!!
چه نظریّهٔ شگف‌انگیزی!؛ تا به حال گمان می‌رفت که سنگسار حکمی اسلامی است امّا اینک نظریّه‌ای عنوان می‌شود که ۱۸۰ درجه (و بلکه بیش‌تر) مخالفِ آن است زیرا می‌گوید اسلام آمد و سنگسار را منسوخ کرد و ملغی و بی‌اعتبار نمود!!!
برای رساندنِ شما به این نظریهٔ خیره‌کننده شتاب نخواهم کرد زیرا اگر نظریّه و اسنادش را در همان ابتدا بیاورم در این صورت به دلیل تفاوتِ ۱۸۰ درجه‌ایِ آن با نظر مشهور، غیر قابل هضم می‌شود پس خواننده را آرام‌آرام به نظریه نزدیک می‌کنم و موانعِ پذیرش آن را یکی پس از دیگری از سرِ راه برمی‌دارم.
در راستای همین تدریج؛
ابتدا بخش یکم را سامان دادم و در آغازش اصطلاح رجم را بررسی می‌کنیم و سپس روایات رجم را مورد بازخوانی دقیق قرار می‌دهیم تا اوّلاً ببینیم این واژه در میان اعراب حاملِ چه معنایی بوده و در مقام مجازات، چه تعریفی داشته و ثانیاً از دل روایات به "قانون جامع رجم" شامل راه ثبوت رجم ، کیفیّت اجرای رجم و

غایت و منتهای رجم برسیم. در این قانونِ علوی معلوم می‌شود که هر سه بندِ قانون با آن‌چه اینک در ذهن‌مان است تفاوت دارد زیرا نه راهِ ثبوتش اقرار و اعتراف است ، نه کیفیّت اجرایش با سنگ‌های کُشنده و به نقاط مرگبار است و نه غایتِ آن مرگ و قتل است. نام بخش یکم را بازنگری در روایات رجم[۳] نامیدم. در این بخش، قسمت مهمّی از مسیرمان برای نزدیک‌شدن به نظریّه طی می‌گردد.

سپس در بخش دوم، از روایات مخالف رجم‌وسنگسار پرده‌برداری می‌کنم و چند دسته روایت، برای اوّلین بار به خوانندگان ارجمند معرّفی می‌شود که در آن‌ها سزای زنای متأهلان، چیز دیگری غیر از رجم و سنگسار است. به این ترتیب می‌توان احتمال داد چه بسا روایات رجم که در بخش یکم مورد اشاره قرار گرفت سخن قطعی و اصلی ائمّه نبوده و یا از باب تقیّه صادر شده باشد؛ بر این اساس، امامان از آن‌جا که اعتقاد به رجم‌وسنگسار نداشتند در برخی موارد حرف دل‌شان را می‌زدند و در تعیین کیفر زنای محصنه، حرفی از رجم‌وسنگسار به میان نمی‌آوردند ولی در برخی موارد که در صدد بیان "قانون روز" و حکم جاری در نظام حقوقیِ حاکم بر جامعه بودند اصل رجم را البته و البته با شاخصه‌هایی انسانی و متفاوت از کم‌ّوکیفِ جاری در قانون روز مطرح می‌کردند و چنان‌که گفته شد آن، هرگز معادل سنگسارِ قانونی نبود. با پایان بخش دوم که آن را روایات خِلاف رجم‌وسنگسار نامیدم، به اهداف کتاب نزدیک می‌شویم و ذهن در یک قدمیِ بخش پایانی قرار می‌گیرد و آمادهٔ شنیدن نظریّه می‌شود.

و سرانجام در بخش سوم با آوردن بیست و یک سند قرآنی نشان می‌دهم چگونه اسلام، حکم اهل کتاب دایر بر قتل‌وسنگسارِ زانی را مطلقاً نسخ کرد!. نام بخش سوم کتاب، همان عنوان نظریّه‌ام است.

چه بسا خواننده خُرده گیرد که چرا برخلاف برنامهٔ تدریجی، نظریّه‌ات را به عنوان اسم کتاب بر روی جلد قرار دادی، و این خود نقضی بزرگ بر این تدریج است؟ من این انتقاد را می‌پذیرم ولی چاره‌ای نداشتم زیرا اسم، خیلی مهم است و من با

۳- گفتنی است رجم در قرآن هیچ نشانی ندارد و به همین خاطر استناد قائلین، به روایات رجم است.

انتخاب این اسمِ استثنایی یعنی "نسخ سنگسار توسط اسلام" می‌خواستم به جامعهٔ مسلمین و به مردم دین‌باورِ ایران‌زمین "روحیّه‌بخشی" کنم تا سرشان را بالا و بالاتر بگیرند و با صدایی اَز عمق جان بگویند: اسلامِ ما آمد و حکم به نسخ سنگسارِ موجود در میان اهل کتاب داد! البته برای کاستنِ از میزان این نقض، به این نتیجه رسیدم که عناوین بخش‌های کتاب را نیز بر روی جلد بیاورم تا خواننده، هم با دیدن عنوان کتاب به ذوق درآید و هم با دیدن عناوین بخش‌ها تحقیقی و تدریجی بودنِ مطالب را به دست آوَرَد.

بخش ۱- بازنگری در روایات رجم:

- ✓ گام‌به‌گام تا پذیرش واقع‌بینانهٔ رجم
- ✓ ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینهٔ اصطلاح رجم)
- ✓ تلاش‌های متضادّ (۱- تلاش ائمّه برای نزدیک‌سازیِ کیفر به رجمِ عربی ، ۲- تلاش حدیث‌سازان برای نزدیک‌سازیِ کیفر به سنگسار یهودی)
- ✓ راه‌های ثبوت رجم (نزد ائمّه)
- ✓ کیفیّت اجرای رجم (نزد ائمّه)
- ✓ غایت و منتهای رجم (نزد ائمّه)
- ✓ تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عبری)
- ✓ علل ردّ روایات مرگبار (تولیدات جاعلان)
- ✓ گزارشی متفاوت در بارهٔ ماعزبن‌مالک

بخش۱- بازنگری در روایات رجم

مقدّمه: مجازات رجم در روایات مربوطه دارای دو تفسیر است: ۱- قتل زانی؛ با پرتاب سنگ‌های کُشنده. ۲- تأدیب زانی؛ با پرتاب سنگ‌ریزه به اندام غیر حساس. روایاتی که در آن‌ها هدف، کشتن زانی نیست و برای اجرا، امر به استفاده از سنگ‌های کوچک شده و حتّی پرتاب‌کنندگان را از زدن به جاهای حسّاس و نیز از روبرو زدن برحذر داشته (و چه بسا تدابیری در شدّت نداشتن ضربِ پرتاب نیز اتخاذ شده) را می‌توان در ذیل همین تفسیر اخیر جای داد.

گام‌به‌گام تا پذیرش واقع‌بینانهٔ رجم:

اکثریّت فقها رجم را با اتّکا به روایات متعدد، حکم اسلام می‌دانند ولی اقلیّتی از ایشان، تشریع آن را بدلیل عدم مطابقت با قرآن (و سپس با تضعیف روایات مربوطه) زیر سئوال برده و به ردّش می‌پردازند.

اینک برای این‌که کیفر رجم را بتوان حکمی اسلامی قلمداد کرد و در عین حال دغدغه‌های هر دو گروه اکثریت و اقلیت را مورد ملاحظه قرار داد می‌بایست گام‌های زیر را پذیرفت:

گام اوّل- پذیرش صدور روایات:

هم‌اینک با انبوهی از روایات رجم در جوامع حدیثی روبرو هستیم. یک برخورد با این روایات این است که آن‌ها را به دلیل تقابل با حکم قرآن (البته اگر رجم را عبارت از سنگسار کنونی بدانیم) نپذیریم و با تضعیف سند یا متن، کنارشان گذاریم؛ امّا دیگر راهِ مواجهه، اذعان به صدور آن‌ها است. کثرت روایات چنان است که احمد قابل را بر آن داشته که قائل به "تواتر اجمالی" در این باره شود به این صورت که اصل رجم در روایات مربوطه را به عنوان امری متواتر پذیرفته ولی البته

تعریف، هدف و کمّ‌وکیفش را اختلافی و قابل بحث می‌داند[۴]. برای آگاهی از کثرت روایات رجم می‌توان به وسائل‌الشیعه (نیز کنزالعمّال) و صفحات زیادی که در آن به این امر اختصاص یافته مراجعه کرد.
بنابراین اولین گام در این مسیر، عبارت از پذیرش اجمالی صدور روایات رجم است.

گام دوم- هدف از رجم تنبیه و تنفیر است و نه قتل و معدوم ساختن:
همان‌طور که توضیح دادم غایت رجم در روایات مربوطه، یکی از این دو مورد است:
۱- قتل، با رعایت تمهیدات منجر به قتل (استفاده از سنگ‌های کُشنده، زدن به هر جایی از بدن، بستنِ محکوم و...)
۲- تنبیه، با رعایتِ تمهیدات منجر به تنبیه، نه بیش‌تر نه کم‌تر (استفاده از سنگ‌های ریز، زدن به جاهای غیر حسّاس، خاتمهٔ رجم با اصابت شمار معتنابهی سنگریزه به اندام محکوم).
اگر اجمالاً قائل به صحت روایات رجم باشیم در این صورت بنا به دلایل فقهی و حدیثی، که شرح خواهم داد می‌بایست آن دسته از روایات متعدّدی را پذیرفت که فاقد قصد قتل بوده و هدف از رجم را عبارت از تنبیه و ایذاءِ محکوم و ابراز تنفّر از کار زشتش می‌دانند.
فقیهِ تازه‌گذشته صادقی تهرانی[۵] و نیز جواد فخّارطوسی[۶]، به خوبی همین تعریف از رجم را مورد توجّه و پردازش قرار داده‌اند.

۴- احمد قابل فقیه دقیق‌النظری است که مشغول تحقیق عمیقی در این موضوع، با عنوان "بررسی حکم رجم" می‌باشد. بخش‌های آمادهٔ آن را می‌توان در فضای مجازی بدست آورد. مطلب مورد بحث در بخش هشتم تحقیق آمده است. گفتنی است گویا تحقیق وی شامل هفده بخش است که هشت بخش آن تاکنون منتشر شده ولی نه بخش باقی‌مانده بدلیل بیماری صعب‌العلاج وی فعلاً متوقف شده است. بی‌تردید تحقیق وی می‌تواند کتابی منحصر به فرد در این زمینه باشد. برای ایشان آرزوی سلامتی داریم.

بنابراین دومین گام در این مسیر، توصیف رجم به تأدیب و طرد با پرتاب ریگ و سنگریزه است.

گام سوم– عدم تعارض رجمِ تنبیهی با قرآن:
قدم سوم این است که رجمِ موصوف را سازگار با کیفر موجود در قرآن (و یا دستِکم فاقد تعارض با آن) بدانیم. برای این مهم می‌توان به یکی از این دو توجیه پرداخت (گفتنی است این اقدامِ توجیهی بدان دلیل است که اسمی از کیفر رجم در قرآن نیامده):
توجیه۱– چه بسا این رجمِ تنبیهی تنفیری، مصداق رایجی در عصر پیامبر، برای ایذاء مذکور در آیهٔ ۱۶ سوره نساء (واللذان یأتیانها منکم فآذوهما) بوده باشد همچنان‌که کتک‌زدن با لنگه‌کفش[7] نیز از دیگر مصادیق ایذاءِ زانی بوده است. بر این اساس باید مثنّی بودنِ اللذان را در اشاره به مرد و زن دانست.
توجیه۲– رجمِ موصوف را مجازاتی مازاد بر جَلدِ قرآنی، البتّه نه بدلیل عمل زنا (زیرا قرآن به ذکر کیفرِ زنا و فاحشه پرداخته) بلکه بدلیل خیانت جنسی (که سنّت به ذکر کیفر آن پرداخته) بگیریم.
توضیح این‌که مجازات جَلد را بنا به اطلاق آیهٔ ۲ سوره نور و بنا به روایات متعدد (که خواهم آورد) ناظر به همه (چه متأهل چه مجرّد) و ناشی از وقوع زنا بدانیم ولی رجم را بنا به سنّت، ناظر به متأهل‌ها و ناشی از خیانت جنسی (که در مجرّدها وجود ندارد) بگیریم. به این ترتیب مجازات متأهلان (که از آن به زنای محصنه یاد

۵– شیخ‌محمّد صادقی‌تهرانی، فقیه صاحب رساله و تازه‌گذشته است که در این دو کتابش می‌توان به پی‌گیری موضوع پرداخت: پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا ص ۵۰ به بعد) ، ترجمان فرقان؛ تفسیر مختصر قرآن کریم (انتشارات شکرانه ج ۳ ص ۴۱۴ به بعد).
۶– جواد فخّارطوسی از فضلای حوزهٔ قم است که در کتاب ممتاز و فقیهانه‌اش (با عنوان "احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی" انتشارت گنج معرفت ، چاپ اول ۱۳۹۰) به خوبی در تنبیهی بودنِ رجم و ردّ غایت قتل از آن، روشنگری کرده و زوایای مختلف بحث را پی‌گیری نموده است.
۷– فَآذوهما ... هو التعییر باللسان و الضرب بالنعال، عن ابن‌عباس (مجمع‌البیان ج ۳ ص ۴۱).

می‌شود) عبارت از جَلد+رجم می‌گردد که از آن به کیفرِ جمع تعبیر می‌شود و شواهد روایی ِ متعددی دارد[۸] و نیر رأی غالب فقها نیز همین بوده است.

۸- احادیثی که دلالت بر کیفر جمع دارد:
«عن محمدبن‌مسلم عن أبی‌جعفر(ع) فی المحصن والمحصنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۱ ح ۷۵۳).
«عن زرارة عن أبی‌جعفر(ع) فی المحصن والمحصنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۱ ح ۷۵۶).
«عن الفضیل قال: سمعت أباعبدالله(ع) یقول: ... فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم یرجمه» (استبصار ج ۴ ص ۲۰۳ ح ۷۶۱).
«عن علی(ع) ... إذا زنی المحصن والمحصنة جلد کل واحد منهما مائة جلدة ثم رجم» (دعائم‌الاسلام ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۱۵۷۳ ، جامع احادیث الشیعه ج ۲۵ ص ۳۳۵ ح ۹۰۴).
و چند روایت دیگر

ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینهٔ اصطلاح رجم)

رجم در میان اعراب عملی شناخته‌شده بود و تعریف مشخّصی داشت و آن عبارت از این بود که به منظور مخالفت و اعراض و تنبیه و تحقیر، کسی را با سنگ‌ریزه برانی و از اقلیم جغرافیایی و دینیِ خود دور کنی. این رجم و سنگ‌پرانی و ریگباران ،چنان‌که در ادامه می‌آورم، از سوی برخی مشرکان نسبت به حضرت پیامبر(ص) نیز روی داد.

چنان‌که پیداست رجم در میان ایشان، برای کُشتن و حتّی ایجاد صدمهٔ جدّی نبود چه، اوّلاً از ریگ و سنگریزه استفاده می‌شد و نه سنگ‌های کُشنده ثانیاً به جاهای خطرناک زده نمی‌شد و ثالثاً چنان هدفی اساساً تعقیب نمی‌شد بلکه همان‌طور که گفتم رجم، تنبیه و تنفّری بود که از طریق پرتاب ریگ و سنگریزه نثارِ فرد می‌گردید (امروزه گاه برای این ابراز تنفّر به جای ریگ و سنگریزه از تخم‌مرغ و گوجه‌فرنگی استفاده می‌کنند و آن‌ها را به سمت افرادی که از دیدگاهِ پرتاب‌کنندگان محکوم شمرده می‌شوند پرت می‌کنند).

این تعریف از واژهٔ رجم، مؤیّد به قرآن نیز هست چه، قرآن هم به زبان عربی نازل شده، هرچند می‌دانیم کاربرد آن در قرآن، هیچ ارتباطی به کیفر زنا ندارد[۹].

۹- عبدالحمید معصومی‌تهرانی کاربرد مشتقات رجم در قرآن را چنین شرح می‌دهد: «در قرآن کریم دوازده بار از مشتقات واژهٔ "رجم" استفاده شده که در ۱۱ آیه مفهومِ واژه، "دور کردن"، "طرد نمودن" و "اظهار مخالفت، تنفر و انزجار" است و در یک آیه نیز معنای "گمان" و "حرفی بدون سند" می‌دهد: قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثیراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراکَ فینا ضَعیفاً وَ لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزیزٍ: گفتند: ای شعیب، بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم، تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم، اگر به خاطر قبیله‌ات نبود، طردت [اخراج] می‌کردیم و تو بر ما پیروزی نیابی (هود-۹۱).- قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا: گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر باز نایستی لعنات می‌کنم. اکنون زمانی دراز از من دور باش (مریم-۴۶). - وَ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ: و اگر بخواهید بر من اظهار تنفر کنید، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم (دخان-۲۰). - قالُوا إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلیمٌ: گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید مطرودتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید (یس-۱۸). - إِنَّهُمْ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ أَوْ یُعیدُوکُمْ فی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً: زیرا اگر شما را بیابند اظهار تنفر خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد (کهف-۲۰). - وَ لَقَدْ

معادل رجم در کتاب مقدّس و در زبان عبری (راگَـم – רגם) نیز همین معنا و تعریف (و نه قتل از طریق سنگسار) را دارد[۱۰]. در پیِ اختلاط مسلمانان با یهودیان، و با پیوستن اهل‌کتاب به مسلمانان، سیل احکام و تعالیم کتاب مقدّس به جامعه اسلامی سرازیر شد. یکی از این موارد، کیفر زنا (و از جمله زنای محصنه) بود؛ کیفر زنا در میان اهل‌کتاب و در کتاب مقدّس‌شان عبارت از قتل از طریق سنگسار بود که برای بیان آن از واژه ساقَـل (סקל) استفاده می‌شد. این کیفرِ توراتی، برای اعراب شناخته‌شده بود زیرا یهودیان زیادی در سرزمین اعراب می‌زیستند؛ امّا نکتهٔ مهم این است که هنگام ترجمه و انتقال متن کتاب مقدّس به جامعهٔ عرب و سپس اسلامی، اشتباهی رخ داد زیرا در تورات و کتاب مقدّس از دو واژهٔ نزدیک به هم استفاده می‌شود: الف– راگَـم (רגם) که معادل رجم عربی (سنگ‌ریزه‌پرانی) است ب– ساقَـل (סקל) که معادل سنگسارِ مشهور (یعنی قتل از طریق سنگسار) است.

زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطینِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعیرِ: ما آسمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و آن چراغها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم (ملک–۵). – وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجیمٍ: و از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظشان کردیم (حجر–۱۷). – قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجیمٌ: گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی (حجر–۳۴). – قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجیمٌ: گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی (ص–۷۷). – وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجیمٍ: و آن سخن، سخن شیطان رانده شده نیست (تکویر–۲۵). – قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومینَ: گفتند: ای نوح، اگر بس نکنی رانده [اخراج] می‌شوی (شعراء–۱۱۶). [آیه‌ای که به معنای گمان و حرف بدون سند است:] سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَیْبِ وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ إِلاَّ قَلیلٌ فَلا تُمارِ فیهِمْ إِلاَّ مِراءً ظاهِراً وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً: خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمی‌شان سگ‌شان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمی‌شان سگ‌شان بود– حرفی بی‌دلیل از گذشته می‌زنند– و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین‌شان سگ‌شان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی‌دانند. و تو در باره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه (کهف–۲۲)» نشانی: رجمِ سنگسار، گردآوری امیرحسین ترکاشوند (مقالهٔ معصومی تهرانی) ص ۵۲. این کتاب به صورت اینترنتی در سایت بازنگری در متون دینی منتشر شده است.

۱۰– ر.ک: سنگسار؛ بدعتی سخیف. نوشتهٔ عبدالحمید معصومی تهرانی (این مقاله علاوه بر سایت منسوب به وی همچنین در کتاب رجمِ سنگسار (مقالهٔ معصومی تهرانی) ص ۵۰ آمده است.

ناقلانی که در صدد تشریح و انتقال احکام توراتِ عبری به زبان عربی و جامعهٔ اسلامی بودند دچار اشتباه شدند و به جای این‌که از معادل‌های ساقَـل (سنگسار) برای بیان حکم تورات استفاده کنند، از واژه راگَـم (رجم= سنگ‌پرانی ، سنگریزه‌پرانی) استفاده کردند در صورتی که مُجازات مذکور در تورات، سنگسار است. البته خودِ واژهٔ رجم به ایجاد چنین اشتباهی کمک کرد زیرا این واژه (با این‌که کاربردش در جوامع عرب عبارت از پرتاب سنگریزه با هدف اِعراض، تنبیه، راندن و ابراز تنفّر بود امّا) معناً و ذاتاً تاب پذیرش هر نوع پرتاب سنگ (ولو سنگ‌ها کشنده باشد و منجر به قتل گردد) را دارا بود؛ به عبارت دیگر معنای رجم در زبان عربی عبارت از پرتاب سنگ به طور کلّی است (هرچند تعریف کیفری و تنبیهی رجم و به اصطلاح کاربرد اصلی‌اش محدود به پرتاب سنگریزه با هدف پیش‌گفته بود) و همین قابلیت و اتّساع معنایی (و فقدان معادل‌های مجزّا برای هر یک از راگَـم و ساقَـل) سبب شد که ساقَـل (= سنگسار) را نیز به رجم ترجمه کنند.

یعنی در این انتقال، رجم (که تا دیروز در میان اعراب عبارت از پرتاب سنگ‌های ریز و کوچک با هدف تنبیه و اعراض و راندن بود) لباس سنگسار بر تن کرد و کاربرد جدیدی به خود گرفت. کم‌کم همین کاربرد جدیدِ رجم در میان اعراب جا باز کرد و آنان نیز رجم در مقام کیفر زنا را به معنای سنگسار یعنی شلیک سنگ به زناکار با هدف قتل وی دانستند.

تلاش‌های متضادّ (۱- تلاش ائمّه برای نزدیک‌سازیِ کیفر به رجمِ عربی ۲- تلاش حدیث‌سازان برای نزدیک‌سازیِ کیفر به سنگسار یهودی):

تلاش ائمه(ع)

امامان از یک سو "کیفر زنای محصنه را قتل‌وسنگسار نمی‌دانستند زیرا منبعث از قرآن نبود" و از سوی دیگر با "جوّ سنگین غالب ناشی از حُکم حاکم و فقه عامه (یعنی تعیین کیفر قتل‌وسنگسار) روبرو بودند"؛ ایشان با توجه به هر دو مطلب فوق برای این‌که از شدّت حکمِ حاکم بکاهند و آن را به حکم قرآنی نزدیک سازند مفهوم رجم را از تعریف عبری،توراتیِ آن به تعریف عربی،قرآنی‌اش بازگرداندند!

همان‌طور که گفتم معنای رجم در میانِ اعراب همین طرد و تأدیب با سنگریزه (و به این وسیله ابراز تنفّر از مرجوم) بود:

۱) چه در عهد رسول‌خدا و آغاز بعثت: «... یرجمه بالحجارة ...[۱۱] * ... من الرجل الذی یرجمه؟ ...[۱۲]» (مطابق این دو گزارش که متن کاملش را در پاورقی آوردم، زمانی که رسول‌خدا(ص) ،با دو رشته موهای بافته در پشت سرش، خود را در بازارِ ذومجاز به قبائل عرب عرضه کرد و جملهٔ "لاإله‌إلاالله بگویید تا رستگار شوید" راَ سر می‌داد، دو نفر دنبالش بودند که یکی‌شان او را دروغگو می‌شمرد و خواهان عدم توجهِ مردم به او بود و دیگری‌شان یعنی أبولهب، وی را رجم می‌کرد که پای حضرت را خون انداخت).

۱۱- عن أبی‌طارق قال رأیت رسول‌الله(ص) یسوق ذی‌المجاز یعرض نفسه علی قبائل العرب یقول یا أیهاالناس قولوا لا إله إلا الله تفلحوا و خلفه له غدیرتان أی ذؤابتان یرجمه بالحجارة حتی أدمی کعبه یقول یا أیهاالناس لاتسمعوا منه فإنه کذاب فسألت عنه فقیل إنه غلام عبدالمطلب فقلت و من الرجل الذی یرجمه فقیل هو عمه عبدالعزی یعنی أبالهب (السیرة الحلبیة ج۲ ص ۱۵۴-۱۵۳).

۱۲- عن طارق [بن] عبدالله المجازی قال: رأیت رسول‌الله(ص) مرتین رأیته بسوق ذی‌المجاز -و أنا فی بیاعة لی- فمر و علیه حلة حمراء، فسمعته یقول: یا أیهاالناس! قولوا: لا إله الا الله تفلحوا، و رجل یتبعه یرمیه بالحجارة، قد أدمی کعبیه، و هو یقول: یا أیهاالناس لاتطیعوا هذا فإنه کذاب، فقلت: من هذا؟ فقیل: هذا غلام من بنی عبدالمطلب، قلت: من الرجل الذی یرجمه؟ قیل لی: هو عمه عبدالعزی أبولهب (إمتاع الأسماع مقریزی ج۸ ص؟).

۲) چه در نیمهٔ دوم قرن اول و عهد امام‌باقر: الف- «... و أخرجوهم من المدینة واتبعوهم یرجمونهم بالحجارة ...»[۱۳] (یزید، عثمان‌بن‌محمدبن‌ابی‌سفیان را والی مدینه کرد پس ابن‌مینا عامل خالصجات معاویه نزد وی آمد و به او خبر داد که می‌خواسته آن‌چه همه ساله گندم و خرما از آن خالصجات حمل می‌کرده، حمل نماید لیکن مردم او را جلوگیری کرده‌اند؛ عثمان پیِ جماعتی از آنان فرستاد و سخنی درشت به ایشان گفت، پس بر او و همراهانی که از بنی‌امیه در مدینه داشت تاختند و آنان را از مدینه بیرون رانده، و از پشتِ سر سنگباران‌شان کردند)[۱۴] ب- «... فوثب الناس علی أبی‌هاشم یرمونه بالحصاة و یضربونه بالنعال حتی أخرجوه من المسجد[۱۵]» (... پس مردم به أبوهاشم [که با امام‌باقر درگیری لفظی پیدا کرد] حمله‌ور شدند و به سمتش سنگریزه پرتاب کردند و با لنگه‌کفش او را زدند و بدین وسیله از مسجد بیرونش کردند).

۳) و چه حتی در قرن سوم؛ به این تعریف راهگشای امام‌زمان دقت کنید: «... و إذا سحقت وجب علیها الرجم والرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعده و من أبعده فلیس لأحد أن‌یقربه»[۱۶] (منظور از فاحشهٔ آشکار، مساحقه

۱۳- ولی یزید عثمان‌بن‌محمد بن أبی‌سفیان المدینة فأتاه ابن‌مینا عامل صوافی معاویة فأعلمه أنه أراد حمل ما کان‌یحمله فی کل سنة من تلک الصوافی من الحنطة والتمر، و أن أهل المدینة منعوه من ذلک فأرسل عثمان إلی جماعة منهم فکلمهم بکلام غلیظ، فوثبوا به و بمن کان معه بالمدینة من بنی‌أمیة و أخرجوهم من المدینة واتبعوهم یرجمونهم بالحجارة، فلما انتهی الخبر إلی یزیدبن‌معاویة وجه إلی مسلم‌بن‌عقبة ... (تاریخ الیعقوبی ج۲ ص۲۵۰).

۱۴- تاریخ یعقوبی ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی ج ۲ ص ۱۸۹

۱۵- عبدالله‌بن‌الحسین قال: وقف أبوهاشم عبدالله‌بن‌محمدبن‌الحنفیة علی أبی‌جعفر محمدبن‌علی‌بن‌الحسین(ع) و هو فی المسجد و حوله جماعة من الناس قد اختلفوا یأثرون عنه و یستفتونه، فحسده أبوهاشم فشتمه و شتم أباه و قال: تدعون وصیة رسول‌الله بالأباطیل و هی لنا دونکم. فأقبل علیه أبوجعفر غیر مکترث فقال: قل ما بدا لک، أنا ابن فاطمة و أنت ابن الحنفیة، فوثب الناس علی أبی‌هاشم یرمونه بالحصاة و یضربونه بالنعال حتی أخرجوه من المسجد (شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج۳ ص ۲۸۴).

۱۶- عن سعدبن‌عبدالله عن صاحب‌الزمان ،فی حدیث، انه سأله عن الفاحشة المبینة التی إذا أتت المرأة بها فی أیام عدتها جاز للزوج أن‌یخرجها من بیته؟ فقال(ع): الفاحشة المبینة هی السحق دون الزنا فان المرأة إذا زنت و أقیم علیها الحد لیس لمن أرادها ان‌یمتنع بعد ذلک من التزویج بها لأجل الحد و إذا سحقت وجب علیها الرجم

است نه زنا؛ زیرا اگر زن مرتکب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد، نباید (تنها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ولی اگر مساحقه کرده باشد محکوم به رجم خواهد بود؛ و رجم، خواری و ذلّتی از جانب خدا است و کسی که خدا فرمان به رجم او داد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده است و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نمی‌تواند به او نزدیک گردد)[۱۷].

۴) بارزترین موردی که به خوبی صحنهٔ اجرای رجم را در میان اعراب به تصویر می‌کشد مربوط به رجمِ پیامبر از سوی قبیلهٔ ثقیف هنگام دعوت حضرت در طائف در آغاز بعثت است: «... قعدوا له صفين فلما مر رسول‌الله رجموه بالحجارة ...»[۱۸] (عرضه‌داشتن رسول‌خدا خود را بر قبیله‌ها و رفتنش به طائف: ... پس آهنگ قبیلهٔ ثقیف کرده به طائف رفت و با سه نفر برادر که آن‌روز سروران ثقیف بودند یعنی ... برخورد کرد و خود را بر آن‌ها عرضه داشت ... پس رسول‌خدا را مسخره کردند و گفتار خود را با او در میان مردم ثقیف شهرت دادند و بر سر راهش دو صف شدند و چون رسول‌خدا می‌رفت سنگبارانش کردند تا آنجا که پای حضرتش را مجروح ساختند [خون انداختند] و رسول‌خدا گفت "ما کنت ارفع قدماً و لا اضعها الا علی حجر" : جز بر سنگ قدمی برنمی‌داشتم و نمی‌نهادم)[۱۹].

به همین دلایل چند و چونِ رجم را امامان به گونه‌ای ترسیم کردند تا از آن نتوان به قتل‌وسنگسار رسید!.

والرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعده و من أبعده فليس لأحد أن‌يقربه (وسائل‌الشيعه ح ۲۶۰۳۲).

۱۷- ترجمه از جواد فخارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۸۴)

۱۸- عرض رسول‌الله نفسه علی القبائل و خروجه الی الطائف ... فعمد لثقيف بالطائف، فوجد ثلاثة نفر إخوة ... و تهزأوا و أفشوا فی قومهم ما قالوه له، و قعدوا له صفين فلما مر رسول‌الله رجموه بالحجارة حتی أدموا رجله، فقال رسول‌الله: ما كنت أرفع قدما و لاأضعها إلا علی حجر (تاريخ اليعقوبی ج۲ ص۳۶).

۱۹- تاریخ یعقوبی (ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی) ج۱ ص ۳۹۴

در این راستا نظر به اهمّیّت موضوع، الگوی ائمّه در سه موردِ زیر را به دقّت پی‌گیری می‌کنیم:

راه‌های ثبوت رجم
کیفیّت اجرای رجم
غایت و انتهای رجم

اینک شرح هر یک از این موارد را آغاز می‌کنیم:

راه‌های ثبوت رجم (نزد ائمّه)

مطابق روایات مؤکّد در فقه جعفری، تنها و تنها راه ثبوت رجم عبارت از گواهی شهود است که از آن به بیّنه یاد می‌شود! (در واقع رجم، کیفری است برای فاش بودن عمل و نه مجازاتی برای زنایی که در خفا و پستو صورت می‌گیرد و دیده نمی‌شود).

مطلب فوق را باید به خاطر سپرد زیرا به کمک آن می‌توان همهٔ افسانه‌های سنگسار را شناسایی کرد و پی به جعلی بودن‌شان بُرد. این روایات دروغین همگی به جای بیّنه، متّکی به اقرار و اعترافات افسانه‌وار است (که در مباحث "تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم" و "علل ردّ روایات مرگبار" به آن‌ها می‌پردازم). این در حالی است که رجم اساساً مطابق احادیث آتی، فقط از راه بیّنه محقّق می‌شود:

در کافی کلینی پنج حدیث با عنوان «باب ما یوجب الرجم» آمده که تماماً ناظر به انحصار تحقّق رجم به گواهی شهود است؛ آن‌هم شهودی که عیناً صحنهٔ ادخال و اخراجِ مرد بر روی زن را دیده باشند. نظر به اهمیّت موضوع تمام احادیث را مرور می‌کنیم:

حدیث۱- «عن أبی‌عبدالله قال: حد الرجم أن‌یشهد أربعة أنهم رأوه یدخل و یخرج»[۲۰] (امام‌صادق: حدّ رجم موقوف به این است که چهار نفر گواهی دهند که صحنهٔ ادخال و اخراجِ مرد را دیده‌اند).

حدیث۲- «عن أبی‌جعفر قال: قال أمیرالمؤمنین لایرجم رجل و لا امرأة حتی یشهد علیه أربعة شهود علی الإیلاج و الاخراج»[۲۱] (امام‌باقر به نقل از امیرالمؤمنین گفت: هیچ مردی یا زنی رجم نمی‌شود مگر این‌که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهند).

۲۰- کافی ج۷ ص۱۸۳ ح۱

۲۱- کافی ج۷ ص۱۸۳ ح۲

حدیث۳- «عن أبی‌عبدالله قال: لایجب الرجم حتی تقوم البیّنة الأربعة [شهود*] أنهم قد رأوه یجامعها»[۲۲] (امام‌صادق: رجم واجب نمی‌شود مگر وقتی که بیّنه باشد و هر چهار نفر شهادت دهند که مرد را مشغول آمیزش با زن دیده‌اند).

حدیث۴- «قال أبوعبدالله: لایرجم الرجل والمرأة حتی یشهد علیهما أربعة شهداء علی الجماع و الایلاج و الادخال کالمیل فی المکحلة»[۲۳] (امام‌صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر علیه‌شان به آمیزش و ادخال و اخراجی چون میل در سرمه‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد).

حدیث۵- عن أبی‌عبدالله قال: حد الرجم فی الزنی أن‌یشهد أربعة أنهم رأوه یدخل و یخرج»[۲۴] (امام‌صادق: حدّ رجم در زنا موقوف به این است که چهار نفر شهادت دهند که مرد را هنگام ادخال و اخراج دیده‌اند).

و همچنین است احادیث زیر از استبصار شیخ‌طوسی:

حدیث۶- «عن الکنانی قال: سألت أباعبدالله عن الرجل و المرأة یوجدان فی لحاف واحد قال: اجلدهما ماءة ماءة، قال: و لایکون الرجم حتی تقوم الشهود الأربعة أنهم رأوه یجامعها»[۲۵] (راوی گوید: از امام‌صادق در بارهٔ مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند پرسیدم که پاسخ داد: به هر یک، صد ضربه وارد کنید امّا رجم نمی‌شوند مگر این‌که شهود چهارگانه قیام کنند که مرد را در حال آمیزش با زن دیده‌اند).

حدیث۷- «عن ابی‌بصیر عن أبی‌عبدالله قال: سألته عن امرأة وجدت مع رجل فی ثوب واحد قال: یجلدان ماءة جلدة و لایجب الرجم حتی تقوم البینة الأربعة بأنه قد رأوه یجامعها»[۲۶] (ابوبصیر از امام‌صادق در بارهٔ زنی که با مردی، زیرِ یک لحاف باشد پرسید که گفت: آن دو، مجازات جَلد می‌شوند ولی رجم واجب نمی‌شود تا

۲۲- کافی ج۷ ص۱۸۴ ح۳ // *تهذیب ج ۱۰ ص ۲ ح ۲ : عن أبی‌بصیر عن أبی‌عبدالله(ع) قال : لایجب الرجم حتی تقوم البینة الأربعة شهود انهم قد رأوه یجامعها

۲۳- کافی ج۷ ص۱۸۴ ح۴

۲۴- کافی ج۷ ص۱۸۴ ح۵

۲۵- استبصار ح ۸۰۷

۲۶- استبصار ح ۸۰۵

این‌که بیّنه شکل گیرد و چهار نفر شهادت دهند که مرد را در هنگام مجامعت با زن دیده‌اند).

در حدیث زیر نه فقط، تنها راهِ منجر به رجم را شهود می‌داند بلکه صریحاً راه اقرار را رد می‌کند:

حدیث۸- «عن الفضیل قال: سمعت أباعبدالله یقول: من أقر علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا کان أو عبدا أو حرة کانت أو أمة فعلی الامام أن‌یقیم الحد علی الذی أقر به علی نفسه کائنا من کان إلا الزانی المحصن فإنه لایرجمه حتی یشهد علیه أربعة شهداء فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم یرجمه»[۲۷] (امام‌صادق گفت: هرکس ،چه مردِ آزاد چه برده چه زنِ آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناهِ مستوجب حدّی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او ،هرکس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانیِ محصن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این‌که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند. پس اگر شهادت دادند ابتدا حدِّ جَلد و سپس رجم در موردش اجرا می‌شود).

و طبق حدیث زیر، با این‌که رسول‌خدا(ص) با توجه به قرائن و شواهدِ یقین‌آور، به ارتکاب زنا در مورد فردی مطمئن بود امّا از آن‌جا که مطابق تأکید موجود در کلامش، ثبوت مجازات رجم را فقط در وجود شهود می‌دانست و نه هیچ طریق دیگر، بنابراین اقدام به کیفر وی نکرد:

حدیث۹- «عن ابن‌عباس أن رسول‌الله(ص) قال لو کنت راجما أحدا بغیر بینة لرجمت فلانة قد ظهرت منها الریبة فی هیأتها و منطقها و من یدخل علیها»[۲۸] (ابن‌عباس روایت کرد که رسول‌خدا گفت: اگر قرار بود اَحَدی را بدون بیّنه رجم کنم هر آینه فلان‌خانم را رجم می‌کردم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است)[۲۹].

۲۷- استبصار ح ۷۶۱

۲۸- المعجم‌الکبیر طبرانی ج۱۰ ص۲۹۶ ح ۱۰۷۱۶ + ج۱۱ ص۱۶۴ ، کنزالعمّال ح ۱۳۱۰۹

۲۹- فهذا یعنی أن رسول‌الله(ص) لایرجم بغیر بینة، و ظاهر الحال أنه(ص) کان متیقنا ببغیها، و إلا فما معنی أنه لو کان راجما من غیر بینة لرجمها؟ (القضاء فی الفقه الاسلامی سیدکاظم حائری ص ۲۳۶).

این انحصار از دیگر کلام حضرت(ص) که در پاسخ به پرسش سعدبن‌عباده مطرح شد نیز به دست می‌آید:

حدیث ۱۰/۱ «عن أبی‌عبدالله عن أبیه علیهما السلام قال: قال سعدبن‌عبادة: أرأیت یا رسول‌الله إن رأیت مع أهلی رجلا فأقتله؟ قال: یا سعد فأین الشهود الأربعة»[۳۰] (امام‌صادق روایت کرد که پدرش [امام‌باقر] گفت: سعدبن‌عباده به رسول‌خدا گفت: ای رسول‌خدا! اگر مردی را با همسرم ببینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول‌خدا(ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟).

حدیث ۱۰/۲ «امام‌صادق: اصحاب پیامبر به سعدبن‌عباده گفتند: اگر مردی را روی شکمِ زنت ببینی با وی چه می‌کنی؟ سعد پاسخ داد: با شمشیر به او می‌زنم. در این‌حال رسول‌خدا(ص) وارد شد و از سعد جریان را پرسید و سعد گفت: این‌ها می‌گویند اگر مردی را روی شکمِ زنت ببینی چه می‌کنی که من گفتم مرد را با شمشیر می‌زنم. رسول‌خدا(ص) گفت: پس تکلیف چهار شاهد چه خواهد شد؟ سعد گفت: یا رسول‌الله بعد از آن‌که با چشم خود ببینم و خدا را شاهد پلیدکاری او بیابم باز هم بروم و چهار شاهد بیاورم؟ حضرت(ص) گفت: آری بخدا، با آن‌که خدا شاهد است و با آن‌که شخصاً شاهد باشی باید بروی و چهار شاهد حاضر کنی از آن‌رو که خداوند عزوجل برای هر پدیده‌ای حدّی مقرر کرده است و برای هر متجاوزی کیفری معین فرموده است»[۳۱].

۳۰- وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۴۱۳ ح ۳۴۴۱۲

۳۱- عن داودبن‌فرقد قال: سمعت أباعبدالله(ع) یقول: إنّ أصحاب النبی(ص) قالوا لسعدبن‌عبادة: أرأیت لو وجدت علی بطن امرأتک رجلا ما کنت صانعا؟ قال: کنت اضربه بالسیف، قال: فخرج رسول‌الله(ص) فقال: ماذا یا سعد قال سعد: قالوا: لو وجدت علی بطن امرأتک رجلا ما کنت تصنع به؟ فقلت اضربه بالسیف فقال: یا سعد فکیف بالأربعة الشهود؟ فقال: یا رسول‌الله بعد رأی عینی وعلم الله أن قد فعل فقال: إی والله بعد رأی عینک وعلم الله ان قد فعل لأن الله تعالی قد جعل لکل شئ حدّاً وجعل لکل من یتعدّی ذلک حدّاً (تهذیب ج ۱۰ ص ۳ ح ۵ +ر.ک: گزیدهٔ تهذیب محمّدباقر بهبودی ج ۵ ص ۲۷۵ ح ۴۱۲۰).

حدیث۳/۱۰- «... فقال النبی(ص): لا إلا بالبینة ... فقال النبی(ص): یأبی الله إلا بالبینة»[۳۲] (شخصی از پیغمبر(ص) پرسید: شوهر اگر زنش را با مردی بیابد آیا می‌تواند مرد را بکشد؟ پیغمبر گفت: بدون بیّنه؟ سعدبن‌عباده گفت: کدام بیّنه گویاتر از شمشیر است؟ پیغمبر خطاب به جمع گفت: نمی‌شنوید رئیس‌تان [سعد] چه می‌گوید؟ حاضران گفتند: ای رسول‌خدا! او را سرزنش مکن؛ زیرا وی مرد غیرتمندی است بخدا قسم با هیچ زنی ازدواج نکرده مگر این‌که باکره بوده و هیچ زنی را هم طلاق نمی‌دهد که ما بتوانیم با او ازدواج کنیم. با این‌حال پیغمبر گفت: خدا از غیرِ بیّنه اِبا دارد).

همین منطقِ در کلام امام‌علی:

حدیث۱۱- «راوی گفت: شنیدم ابن‌مسیّب می‌گوید: یکی از اهالی شام زنش را با مردی یافت پس مَرد (یا هر دو) را کشت. قضاوت در این مسئله بر معاویه مشکل [و مبهم] شد پس به ابوموسی اشعری نامه نوشت تا در آن باره از علی(ع) سئوال کند پس سئوال نوشته شد و علی(ع) گفت: این کار در بلاد ما اتفاق نیفتاده، باید بگویی سئوال از کجا آمده. ابوموسی گفت: معاویه به من نامه نوشت تا مسئله را از تو بپرسم. علی(ع) پاسخ داد: قاتل باید با ریسمان بُرده شود [تا قصاص شود] مگر این‌که چهار شاهد بیاورد [که زنش با مردی زنا کرده]»[۳۳].

۳۲- أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا معمر عن الزهری قال: سأل رجل النبی(ص) فقال: الرجل یجد مع امرأته رجلا فیقتله؟ فقال النبی(ص): إلا بالبینة، فقال سعدبن‌عبادة: وأی بینة أبین من السیف؟ فقال النبی(ص): ألا تسمعون إلی ما یقول سیدکم، قالوا: لا تلمه یا رسول‌الله! فإنه رجل غیور، والله ما تزوج امرأة قط إلا بکرا، ولا طلق امرأة قط، فاستطاع أحد منا أن یتزوجها، فقال النبی(ص): یأبی الله إلا بالبینة (المصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۴۳۴ ش ۱۷۹۱۷ +ر.ک: کنزالعمال ش ۱۳۶۱۴).

۳۳- عبدالرزاق عن ابن‌جریج والثوری قالا: أخبرنا یحیی‌بن‌سعید قال: سمعت ابن‌المسیب یقول: إن رجلا من أهل الشام [یدعی جبیرا وجد مع امرأته رجلا، فقتله أو قتلهما –قال الثوری: فقتله– وأن معاویة] أشکل علیه القضاء فیه، فکتب إلی أبی‌موسی الأشعری أن‌یسأل له علیا عن ذلک، فسأل علیا، فقال: ما هذا ببلادنا، لتخبرنی، فقال: إنه کتب إلی أن‌أسألک عنه، فقال: أنا أبوحسن القرم یدفع برمته إلا أن یأتی بأربعة شهداء (المصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۹ ص ۴۳۳ – ۴۳۴ ح ۱۷۹۱۵).

گفتنی است تنها مورد خاصّی که علاوه بر بیّنه معتبر است مربوط به زمانی است که شوهر ادعا می‌کند همسرش را با مرد دیگری دیده؛ که در این صورت ضمن تأکید بر انحصار ثبوت به بیّنه در مورد عموم، لعان نیز در خصوص اتهام شوهر به همسرش معتبر می‌باشد. حدیث زیر به روشنی گویای این انحصار است:
حدیث۱۲- «ان هلال‌بن‌أمیة قذف زوجته بشریک بن سمحاء فقال النبی(ص): "البینة، والا حد فی ظهرک" فقال یا رسول‌الله: یجد أحدنا مع امرأته رجلا، یلتمس البینة؟ فجعل رسول‌الله(ص) یقول: "البینة، والا فحد فی ظهرک" فقال: والذی بعثک بالحق اننی لصادق و سینزل الله ما یبرئ ظهری من الجلد. فنزل قوله تعالی: (والذین یرمون أزواجهم) الآیة»[۳۴] (هلال‌بن‌أمیة [نزد پیامبر آمد و] زنش را متهم به زنا با شریک‌بن‌سمحا کرد پس پیامبر(ص) گفت: "بیّنه بیاور در غیر این صورت حدِّ [تهمت] بر تو جاری می‌شود". هلال گفت: کسی از ما زنش را [در حال زنا] با مردی ببیند باید دنبال بیّنه بگردد!؟ رسول‌خدا پاسخ داد: "حکم خدا بیّنه است اگر نیاوری، بر پُشتَت حد جاری می‌شود". هلال گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاد، من قطعاً راست می‌گویم و به زودی خدا آیه‌ای نازل می‌کند که مرا از مجازات جَلد تبرئه می‌کند. در همین‌جا بود که آیهٔ والذین یرمون أزواجهم ... نازل شد).

سخن را با کلام محدّثِ فقید، علی‌اکبر غفّاری به پایان می‌رسانم: «در اخبار اهل‌بیت(ع) اقرار موجب جَلد (تازیانه یکصد بار) است ولو مُجرم، مُحصَن باشد، و رجم به اقرار، سنّت عُمَر است نه مذهب علی(ع) که فرموده است: "لایُرجَم رجُلٌ و لا امرأةٌ حتّی یَشهد علیه أربعةُ شهودٍ علی الإیلاج و الإخراج" که ظهور در حصر دارد و ظاهرش لیس اِلّا است»[۳۵].

۳۴- عوالی‌اللئالی ابن أبی‌جمهور الأحسائی ج ۳ ص ۴۱۱ ، مستدرک‌الوسائل ح ۱۸۷۴۰ + صحیح بخاری ج ۶ ص ۴ و سایر منابع

۳۵- ترجمه و متن من لایحضره الفقیه (نشر صدوق) ج۵ ص ۳۵۸ شرح مرحوم علی‌اکبر غفّاری

انتساب اقرار به عمربن‌خطاب را به روشنی می‌توان در این روایت مشاهده کرد: «... رجم در کتاب خدا [!؟] حق است بر علیهِ زن و مرد متأهل، اگر بیّنه اقامه شود یا حاملگی رخ دهد یا اقرار صورت گیرد»[۳۶].

پُر واضح است کلام ائمّه در انحصار ثبوت رجم به بیّنه، مستند به قرآن است که در مباحث آتی به آن خواهم پرداخت امّا اینک به سخنی از فقیهِ فقید، شیخ‌محمّد صادقی‌تهرانی بسنده می‌کنم: «... با "فاستشهدوا علیهن اربعة منکم" [سوره نساء آیهٔ ۱۵] این عمل مداوم را زمینهٔ شهادت چهار مرد دانسته است ... با جملهٔ "لولا جاءوا علیه باربعة شهداء" [سوره نور آیهٔ ۱۳] زمینهٔ حدّ زنا را تنها همان رؤیت چهار نفر مرد عادل دانسته است. روی این اصل تنها معیار اثبات و اجرای حد، شهادت چهار مرد عادل واجد شرایط شهادت است، و حتّی اقرارهای چهارگانه یا بیشتر با شروطش هرگز حدّی را ثابت نمی‌کند»[۳۷].

چنان‌که گفتم داستان‌هایی که ناظر به اعتبار اقرار است را تماماً در عناوینِ (تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم) و (علل ردّ روایات مرگبار) مورد بررسی قرار می‌دهم تا افسانه بودن‌شان اثبات شود.

گفتنی است نه تنها رجم، موکول به بیّنه است بلکه بنا به برخی روایات، حتّی جَلد نیز وابسته به بیّنه بوده و از طریق اقرار اعتبار ندارد (و به همین دلیل اگر از طریقی غیر از چهار شاهد عادل اثبات شود، به تنبیهی کم‌تر از صد ضربه [۹۹ یا ۹۸ ضربه] منجر می‌شود):

ح۱- «امام‌باقر روایت کرد که امیرالمؤمنین گفت: "هیچ مرد و زنی مورد جَلد قرار نمی‌گیرند تا این‌که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهند. من اولین فرد از

۳۶- ... الرّجم فی کتاب الله!! حقّ علی من زَنَی اذا احصن من الرّجال و النّساء اذا قامت البیّنة أو کان الحبل أو الاعتراف (صحیح بخاری [کتاب الحدود باب رجم الحُبلی من الزنا إذا احصنت] ح ۶۳۲۸).

۳۷- ترجمان فرقان، انتشارات شکرانه، جلد سوم ص ۴۱۵

شهودِ چهارگانه نخواهم بود زیرا بیم دارم برخی از شهودِ بعدی منصرف شوند و در نتیجه من [بدلیل کامل نشدن شهود] مورد جَلد واقع شوم"»[۳۸].

ح۲- «امام‌صادق گفت: مرد و زنِ محصن رجم نمی‌شوند مگر این‌که چهار مرد عادل مسلمان بر علیه‌شان شهادت دهند که مرد را دیده‌اند که مشغول جماع با زن است و صحنهٔ ادخال و اخراج را همچو میل در سرمه‌دان نگاه کرده‌اند. همچنین مرد و زنِ غیر محصن نیز جز با همان شهادتِ دقیق بیّنه، مورد حدِّ جَلد واقع نمی‌شوند»[۳۹].

ح۳- «سماعه و ابوبصیر روایت کردند که امام‌صادق گفت: زناکار مورد حد واقع نمی‌شود جز با این‌که چهار شاهد بر علیه‌ش گواهی به آمیزش و ادخال و اخراجی همچو میل در سرمه‌دان دهند»[۴۰].

ح۴- «امام‌صادق گفت: امیرالمؤمنین به مردی که با زنی در اتاقی یافته شد یکی دو ضربه کم‌تر از صد تا نواخت [۹۸ یا ۹۹ تا]. راوی از امام‌صادق پرسید: بدون بیّنه چنین کرد؟ امام‌گفت: مگر نمی‌دانی که امیرالمؤمنین قائل به دَرءِ حد بود [بنابراین] اگر با بیّنه بود در این صورت حدّ را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می‌کرد»[۴۱].

۳۸- عن محمدبن‌قیس عن أبی‌جعفر(ع) قال: "قال أمیرالمؤمنین(ع): لایجلد رجل ولا امرأة حتی یشهد علیه أربعة شهود علی الایلاج والاخراج، وقال: لا أکون أول الشهود الأربعة أخشی الروعة أن‌ینکل بعضهم فاجلد (من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۴ حدیث ۴۹۹۱).

۳۹- ... قال جعفربن‌محمد(ع): لایرجم الرجل ولا المرأة حتی یشهد علیهما أربعة رجال عدول مسلمین، أنهم رأوه یجامعها ونظروا إلی الایلاج والاخراج کالمیل فی المکحلة، وکذلک لایحدان إذا لم‌یکونا محصنین إلا بمثل هذه الشهادة ... (دعائم‌الاسلام ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۱۵۷۳).

۴۰- عن سماعة و أبی‌بصیر قالا: قال الصادق(ع): لایحد الزانی حتی یشهد علیه أربعة شهود علی الجماع والایلاج والاخراج کالمیل فی المکحلة (مستدرک‌الوسائل ج ۱۸ ص ۵۱ ح ۲۱۹۹۷).

۴۱- عن أبی‌عبدالله(ع) قال: إن أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه ضرب رجلاً وجد مع امرأة فی بیت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطین قلت: بلا بینة؟ قال: ألا تری أنه قال: " ادرأوا " لو کانت البینة لأتمه (بحارالانوار ج ۷۶ ص ۹۳)

کیفیّت اجرای رجم (نزد ائمّه)

اصلی‌ترین شاخصه‌های رجم در کلام معصومین عبارت است از:

بکارگیری سنگ‌های کوچک و غیر کُشنده
پرتاب نکردن به جاهای حسّاس
بسته‌نبودنِ محکوم و امکانِ فیزیکی برای فرار

اینک به شرح هر یک از این شاخصه‌ها می‌پردازیم.

۱- ریز بودنِ سنگ‌ها:

از کلام ائمه بِه روشنی می‌توان اندازهٔ سنگِ رجم را کوچک و خُرد دانست و جالب است بدانیم که این احادیث، معارض ندارد:

«عن أبی‌بصیر قال: قال أبوعبدالله: تدفن المرأة إلی وسطها إذا أرادوا أن‌یرجموها و یرمی الامام ثم الناس بعد بأحجار صغار»[۴۲].

«عن سماعةبن‌مهران عن أبی‌عبدالله قال: تدفن المرأة إلی وسطها ثم یرمی الامام ثم یرمی الناس بأحجار صغار»[۴۳].

«عن سماعة عن أبی‌عبدالله قال: تدفن المرأة إلی وسطها ثم یرمی الامام و یرمی الناس بأحجار صغار و لایدفن الرجل إذا رجم إلا إلی حقویه»[۴۴].

توضیح مرجعِ فقید حسینعلی منتظری، در بارهٔ روایات فوق و ریز بودنِ سنگ‌ها چنین است: «در روایات باب ۱۴ از ابواب زنا از وسائل‌الشیعه آمده است: هنگام رجم زن زناکارِ محصنه، بیشتر از نصف بدن او نباید در گودال باشد اما مرد زناکار محصن تا شانه‌ها در گودال قرار می‌گیرد. و نیز سنگ‌هایی که اصابت می‌شود مطابق روایات همین باب، سنگریزه باشد نه درشت. از لحن این روایات فهمیده

۴۲- کافی ج۷ ص۱۸۴ باب صفةالرجم ح۱ + تهذیب ج۱۰ ص۳۴
۴۳- کافی ج۷ ص۱۸۴ ح۲ ، تهذیب ج۱۰ ص۳۴
۴۴- کافی ج۷ ص ۱۸۵-۱۸۴ ح۴ ، تهذیب ج۱۰ ص۳۴

می‌شود که زن به خاطر ضعف بنیهٔ جسمی که نسبت به مرد دارد نباید بیش‌تر از نصف بدنش در گودال باشد تا بتواند فرار کند. و سنگ‌ها نیز نباید بزرگ و به شکلی باشد که کُشنده باشند زیرا در این صورت حقّ و فرصت فرار از آنان از بین می‌رود»[۴۵].

با این‌که در بارهٔ حجمِ این سنگ‌های کوچک سند مستقیمی در کیفر رجم در دست نداریم ولی می‌توان از روایات رجمِ شیطان بهره گرفت که طیّ آن‌ها از تعبیر سنگریزه و ریگ (حصاة / حصی) استفاده شده و بزرگایی مابین نخود و فندق و یا به اندازهٔ سر انگشت را توضیح داده‌اند[۴۶].

مرحوم شیخ‌محمّد صادقی‌تهرانی در ترجمهٔ رجم به جای سنگسار، از تعبیر دقیق و حدیث‌محور ریگسار (ریگ‌افکندن) استفاده می‌کند[۴۷].

همان‌طور که گفتم روایات سنگریزه، فاقد معارض است یعنی روایات دیگری وجود ندارد که اندازهٔ سنگ‌های رجم را متوسط یا درشت توصیف کند به همین خاطر کسانی که قائل به مرگبار بودنِ رجم‌اند دچار تناقض می‌گردند زیرا از طرفی غایت رجم را به نادرستی عبارت از قتل و مرگ تصوّر می‌کنند و از سویی مطابق روایات

۴۵- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص ۱۵۳

۴۶- علی‌بن‌جعفر عن أخیه موسی‌بن‌جعفر قال: سألته عن رمی الجمار لم جعل؟ قال: لان إبلیس لعنه الله کان یتراءی لإبراهیم(ع) فی موضع الجمار فرجمه إبراهیم(ع) فجرت به السنة (وسائل‌الشیعه ح ۱۹۱۵۷).

أخبرنا سلیمان بن عمرو بن الأحوص عن أمه قالت: رأیت رسول‌الله(ص) یرمی الجمرة من بطن الوادی و هو راکب یکبر مع کل حصاة و رجل من خلفه یستره، فسألت عن الرجل فقالوا: الفضل‌بن‌العباس، و ازدحم الناس فقال النبی(ص): یا أیهاالناس لایقتل بعضکم بعضا و إذا رمیتم الجمرة فارموا بمثل حصی الخذف (سنن أبوداود ح ۱۹۶۶).

ویستحب أن‌تکون صغارا قدر کل واحدة منها مثل الأنملة لأن النبی(ص) أمر بحصی الخذف، والخذف إنما یکون بأحجار صغار. ومن طریق الخاصة: قول الرضا(ع): "حصی الجمار تکون مثل الأنملة". وقال الشافعی: أصغر من الأنملة طولا وعرضا. ومنهم من قال: کقدر النواة. ومنهم من قال: مثل الباقلا. وهذه المقادیر متقاربة (تذکرةالفقهاء ج ۸ ص ۲۱۹).

قال رسول‌الله(ص) "یا أیهاالناس إذا رأیتم الجمرة فارموا بمثل حصی الخذف" رواه أبوداود. قال الأثرم یکون أکبر من الحمص و دون البندق (المغنی عبدالله‌بن‌قدامه ج۳ ص۴۴۵).

۴۷- ر.ک: رجمِ سنگسار (مقالهٔ صادقی‌تهرانی)

رجم، فقط می‌توان از سنگریزه ،که طبیعتاً کُشنده نیست، استفاده کرد. ایشان برای رفع این تناقض، ناخواسته دچار تحریف معنای لغت شده و می‌گویند سنگ‌های ریز به معنای سنگ‌های متوسط است!! این‌همه در اثر تلقّی نادرست از تعریف و غایت رجم است که علاوه بر مطالب پیش‌گفته همچنین در مبحث "غایت و منتهای رجم" به آن می‌پردازم.

جواد فخّارطوسی پس از نقل سخن شماری از فقها که دچار اشتباه یادشده گردیده و احجار صغار (سنگِ ریز) را به سنگ متوسط تفسیر می‌کنند چنین پاسخ می‌دهد: «... می‌بینید که مبنای این دیدگاه که احجار صغار را به سنگ متوسط تفسیر می‌کند صرفاً برداشت شخصی این دسته از فقها است و در روایات، هیچ دلیل یا مؤیّدی برای آن وجود ندارد. این در حالی است که ظهور کلمهٔ صغار، مؤیّد آن است که منظور از احجار صغار، سنگریزه است و آن‌چه به دلیل نیاز دارد حمل لفظ بر معنای خلاف ظاهر است پس دیدگاه فقهای نامبرده خلاف ظاهر است و از این رو وظیفهٔ آنان است که دلیلی برای دیدگاه خویش ارائه کنند. شاهد دیگر بر درستی ادعای ما، تفسیر همین فقها در باب حج و در مبحث رمی جمرات است؛ آن‌جا که بحث پرتاب سنگ مطرح می‌شود عنوان احجار صغار را به معنای سنگریزه دانسته‌اند. از باب مثال، علامهٔ حلی در کتاب منتهی‌المطلب همین عنوان را به معنای سنگریزه‌هایی به اندازهٔ سرِ انگشت و یا کوچک‌تر به کار برده و نوشته است: "مستحب است که سنگ‌ها به اندازهٔ سرِ انگشت، کوچک باشد؛ ولی شافعی گفته است: طولاً وعرضاً کوچک‌تر از سرِ انگشت باشد. برخی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: به اندازهٔ هستهٔ خرما باشد و برخی گفته‌اند: به اندازهٔ باقلا! روشن است که این اندازه‌ها تقریبی و حدسی است و ریشهٔ این حکم، سخن پیامبر اکرم(ص) است که فرموده: (رمی، با سنگریزه‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند، انجام گیرد) و پرتاب به صورت خذف، فقط با سنگ‌های ریز امکان‌پذیر است. در حدیثی هم که احمدبن‌محمد ابی‌نصر از امام کاظم(ع) نقل کرده، می‌خوانیم: سنگ‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند به اندازهٔ سرِ انگشت‌اند". همو در تذکرةالفقهاء نیز عباراتی شبیه این آورده و کوچکی سنگ‌ها را در رمی جمرات به اندازهٔ سرِ انگشت تعیین

کرده است. وی این معنا را علاوه بر حدیث نبوی به روایتی از امام‌رضا(ع) نیز مستند کرده که از طریق شیعه نقل شده است»[۴۸].

۲- نزدن به نقاط حسّاس (سر ، صورت ، دامن و اساساً جلو):

مطابق روایات زیر، سنگریزه‌ها را نباید به سر، صورت و دامنِ فرد پرتاب کرد! و به همین خاطر اساساً نباید از روبرو اقدام به پرت‌کردن نمود بلکه سنگ‌های رجم فقط می‌بایست به پشت اصابت کند:

حدیث۱- «عن محمدبن‌مسلم عن أبی‌جعفر قال: الذی یجب علیه الرجم یرجم من ورائه و لایرجم من وجهه لأن الرجم والضرب لایصیبان الوجه، و إنما یضربان علی الجسد علی الأعضاء کلها»[۴۹] (محمّدبن‌مسلم روایت کرد که امام‌باقر گفت: کسی که رجم بر او واجب شده را، می‌بایست از پشتِ وی مورد رجم قرار داد و نه از روبرویش؛ زیرا چهره را در رجم و جَلد نمی‌توان هدف قرار داد ...).

مرجعِ فقید حسینعلی منتظری با توجّه به همین حدیث به نتایج مهمّی می‌رسد ولی ای کاش حدیث سوم (منعِ پرتاب به سر اساساً) و حدیث دوم (منعِ پرتاب به دامن) در اختیارش قرار می‌گرفت و احادیث غایت رجم را که در جای خود می‌آورم مورد امعان نظر قرار می‌داد تا به قطعیّت بیش‌تری در صِرف تنبیهی‌بودنِ رجم می‌رسید. توضیح وی چنین است: «در روایت ۶ باب فوق [باب ۱۴ از ابوابِ زنا] آمده است: کسی که مورد حدّ رجم و ضرب (جَلد) واقع می‌شود نباید صورت او مورد حدّ واقع شود و باید از پشت بر او حدّ جاری گردد. روشن است که اجرای حکم رجم به این روش با داشتن فرصت فرار برای او مناسب‌تر است زیرا اگر هدف شارع کشتن قطعی شخص مورد رجم بود این هدف با رجم صورت و پیشانی و از پیش رو زودتر حاصل می‌شد چون امکان اصابت سنگ‌ها به قلب و دو طرف

۴۸- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخّارطوسی) ص ۷۱ (منتهی‌المطلب ج ۲ ص ۷۳۰ ، تذکرةالفقهاء ج ۱ ص ۳۷۶).

۴۹- تهذیب ج۱۰ ص۵۱ ح۱۹۱ [وسائل‌الشیعه باب ۱۴ از ابواب حدّ الزنا ح ۶ ح مسلسل ۳۴۲۹۶] + کافی ج۶ ص۱۶۵ ح۱۰

پیشانی که از مواضع حسّاس بدن می‌باشند بیش‌تر بود و از پیشِ رو هم کم‌تر فرصت فرار پیدا می‌نمود، در نتیجه زودتر فوت می‌شد»[٥٠].

حدیث٢- «[عن أبی‌الحسن الرضا] ... و یکون الرجم من ورائها و لاترجم من وجهها لان الضرب والرجم لایصیبان الوجه، یضربان علی الجسد علی الأعضاء کلها و یتقی الوجه و الفرج»[٥١] (امام‌رضا گفت: عملیّات رجم باید از پشتِ محکوم انجام شود نه از روبرویش؛ زیرا جَلد و رجم نباید به چهره اصابت کند ... صورت و دامن باید مصون از اصابت باشد).

حدیث٣- «فقه الرضا... روی أن لایتعمد بالرجم رأسه»[٥٢] (از امام‌رضا روایت شده که در رجم نباید سر را هدف گرفت).

بنابراین مطابق کلامِ صریحِ معصومین، نمی‌بایست سنگ‌های رجم را به صورت ، سر ، دامن و اساساً قسمتِ جلوی فرد پرتاب کرد. علاوه بر این مطلب، حتّی در افواه چنین مطرح است که پرتاب سنگ نباید چنان باشد که اگر کتابی در زیر بغلِ رجم‌کننده است از دستش بیفتد یعنی بازو را در زمان پرتاب نباید بالا برد (و به اصطلاح، زیر بغل نمایان نشود) و در نتیجه سنگ‌ها فقط به کمک ساعد پرتاب شود تا از ضربِ آن کاسته شده و با شدّت فرود نیاید. گرچه این مطلب با تعریف رجم عربی، سازگاری دارد امّا به روایتی که مستقیماً به بحث رجم مربوط باشد برنخوردم؛ با این‌حال اگر بتوان از احکام جَلد ،به دلیل همانندی‌هایش با احکام رجم، کمک گرفت (چنان‌که این تشابه را در دو حدیث اول دیدیم) در این صورت روایات، دلالت بر کاستن از ضربِ جَلد و نمایان نشدنِ زیر بغلِ کسی که می‌زند دارد[٥٣]. بر این اساس می‌توان قائل شد که رجم‌کنندگان حَتّی نباید همان سنگریزه‌ها

٥٠- مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر ص ١٥٣

٥١- من لایحضره الفقیه ج٣ ص٥٣٦ ح ٤٨٥٣

٥٢- مستدرک‌الوسائل ج١٨ ص٥٣ ح ٢٢٠٠٥ ، بحارالانوار ج٧٦ ص٤٨. بدلیل همین حدیث یا موارد مشابه است که ابن‌حمزهٔ طوسی، پرتاب سنگریزه به سر را مورد نهی شرع می‌داند: یعتبر فی الرجم أربعة أشیاء: الرجم بصغار الأحجار ، والرمی من خلفه ، وأن لایضرب علی رأسه ، ولا علی وجهه (الوسیلة ص ٢-٤١١).

٥٣- ذکر چند سند و مدرک:

را هم با قدرت به سمت محکوم پرتاب کنند و نباید چنان باشد که زیر بغل و بازوشان نمایان گردد.

۳- بسته‌نبودنِ محکوم (امکان فرار از صحنهٔ رجم):
روایات زیر بهِ خوبی نشان می‌دهد که صحنهٔ رجم به گونه‌ای است که شرایط فیزیکیِ فرار وجود دارد یعنی اندامِ زانی محبوس و بسته نیست و می‌شود با آغاز سنگریزه‌باران (حدّاکثر با مقداری تلاش) از مهلکه پا به فرار گذارَد. ترجمهٔ روایات هنگام تکرارشان در مبحث "غایت و منتهای رجم"، آورده می‌شود.
حدیث۱- «قال أبوعبدالله(ع) ... فأمر به رسول‌الله(ص) أن‌یرجم فحفروا له حفیرة فلما أن وجد مس الحجارة خرج یشتد فلقیه الزبیر فرماه بساق بعیر فعقله به فأدرکه الناس فقتلوه فأخبروا النبی(ص) بذلک فقال: هلا ترکتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب کان خیرا له»[۵۴].
حدیث۲- «عن أبی‌بصیر و غیره عن أبی‌عبدالله قال: قلت له: المرجوم یفرّ من الحفیرة فیطلب؟ قال: لا، و لایعرض له إن کان أصابه حجر واحد لم‌یطلب فان هرب قبل أن‌تصیبه الحجارة ردَّ حتی یصیبه ألم العذاب»[۵۵].
حدیث۳- «روی فی المرجوم إذا فر أنه إن کان أصابه ألم الحجارة فلایرد و إن لم‌یکن أصابه ألم الحجارة فلیرد حتی یصیبه ألم الحجارة»[۵۶].

روی عن علی(ع) و ابن‌مسعود و غیرهما أنهم قالوا: لایرفع یده فی الضرب حتی یری بیاض أبطه (مبسوط شیخ‌طوسی ج ۸ ص ۶۸ و ۶۹).
عن ابن‌مسعود أنه ضرب رجلا حداً فدعا بسوط فأمر فدق بین حجرین حتی لان ثم قال: اضرب ولا تخرج إبطک وأعط کل عضو حقه [احکام‌الفرآن جصاص ج ۳ ص ۳۴۱ / (السنن‌الکبری بیهقی ج۸ ص ۳۲۶: عن أبی‌عثمان النهدی قال اتی عمربن‌الخطاب عنه برجل فی حد فأتی بسوط فیه شدة فقال أرید الین من هذا ثم اتی بسوط فیه لین فقال أرید أشد من هذا فأتی بسوط بین السوطین فقال اضرب ولا یری إبطک وأعط کل عضو حقه)].
فی حدیث ابن‌مسعود: أنه قال للجلاد: اضرب وارجع یدک، قیل: معناه أن لایرفع یده إذا أراد الضرب کأنه کان قد رفع یده عند الضرب فقال: ارجعها إلی موضعها (لسان‌العرب ج ۸ ص ۱۱۷).
۵۴- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۸
۵۵- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۹ [تهذیب ج۱۰ ص۵۰ ح۱۸۷]

حدیث۴- «عن أبی‌بصیر عن أبی‌عبدالله أنّه إن کان أصابه ألم الحجارة فلایردّ، و إن لم‌یکن أصابه ألم الحجارة ردّ»[۵۷].

حدیث۵- «روی الحسین‌بن‌خالد قال قلت لأبی‌الحسن(ع) أخبرنی عن المحصن إذا هرب من الحفیرة، هل یردّ حتی یقام علیه الحدّ؟ فقال: یردّ و لایردّ، قلت: کیف ذلک؟ قال: إذا کان هو المقرّ علی نفسه ثمّ هرب من الحفیرة بعد ما یصیبه شیء من الحجارة لم‌یردّ، و إن کان إنّما أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد ثمّ هرب یردّ و هو صاغر حتی یقام علیه الحدّ»[۵۸].

حدیث۶- «محمدبن‌علی‌بن‌الحسین قال: سئل الصادق(ع) عن المرجوم یفر، قال: إن کان أقر علی نفسه فلایرد و إن کان شهد علیه الشهود یرد»[۵۹]

پس می‌توان ادعا کرد چنین فردی که آزادانه می‌تواند از میدان رجم بگریزد، با طناب ، ریسمان یا چیزهای دیگر، به جایی بسته نشده و نیز حتّی اگر در گودال قرار دارد امکان جست‌وخیز دارد. گفتنی است این توضیح و احادیث را نیاوردم تا بگویم روایات، تشویق به گریختن می‌کنند و یا خواسته باشم ترجیح فرار را نتیجه بگیرم بلکه آن را بیش‌تر با هدف ترسیمِ "بسته و محبوس نبودنِ زانی" و ممکن بودنِ فرارش آوردم. فرار از ریگباران، گرچه در لسان روایات به استفاده از آن توصیه نمی‌شود ولی به هر حال عکس‌العملی طبیعی است که احادیث به آن رسمیّت داده و فضای رجم را برای تحقّقش آماده می‌کند.

وجود گودال: در برخی روایات آمده که محکوم را می‌بایست برای رجم، در گودال (محیط عمیقی به ارتفاعِ کمی بیش از نیم‌قامت) قرار داد. ابتدا باید دانست لزوم قرار دادن در گودال، امری قطعی نیست چه، در این رابطه گزارشات متناقضی وجود دارد امّا اگر هم دستوری شرعی باشد در این صورت علاوه بر نوع حکم استنباطی

۵۶- مختلف‌الشیعه ج۹ ص۱۵۴

۵۷- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۳۰۱ [الفقیه ج۴ ص۲۴ ح۳۵]

۵۸- عوالی‌اللئالی ج۳ ص۵۵۶ (+ رک: وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الکافی ج۷ ص۱۸۵ ح۵]). در پاورقی عوالی‌اللئالی آمده: ... اختار الأکثر انه لایرد مطلقا لان الحدود مبنیة علی التخفیف.

۵۹- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۳۰۰ش

(وجوب ، استحباب یا جواز) همچنین در فلسفهٔ آن اختلافی به شرح زیر وجود دارد:

الف- برای کُند شدنِ فرار: این رأی را می‌توان برخاسته از روایات شیعی دانست زیرا در مجموعِ روایاتِ شیعه، هم از گودال و حفره سخن به میان آمده و هم جواز فرار (و طبیعی بودنش) را مورد گوشزد قرار داده است. بر این اساس، پس از قرار گرفتنِ فرد در داخل گودال، چه خاک به درونش ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد (و فقط در محاصرهٔ گودالِ خالی باشد) در هر دو صورت، وجود گودال موجب می‌شود که فرد به راحتی نتواند از صحنهٔ رجم بگریزد. طبیعی است در صورتِ ریختنِ خاک، رَوَند فرار کُندتر می‌گردد زیرا تلاش بیش‌تری نیاز است تا نیم‌قامتِ مدفون در خاکِ نرم را از گودال بیرون آورَد.

گفتنی است اختلاف مربوط به ریختن خاک یا عدم آن، ناشی از وجود کلمهٔ دفن است که در برخی روایاتِ پیش‌گفته[۶۰] آمده بود؛ در این رابطه مرجعِ فقید حاج‌شیخ حسینعلی منتظری پس از نقل آراء فقهای گذشته، دو معنای متفاوت برای واژهٔ دفن قائل می‌شود و خود، یکی از آن دو یعنی "صِرفِ قراردادن در گودال بدون ریختن خاک در آن" را، به محتوای احادیث نزدیک‌تر می‌داند: «در رابطه با دفن به هنگام رجم، ظاهر روایات باب مذکور، لزومِ آن است و بسیاری از فقها نیز به آن فتوا داده‌اند هر چند صدوق، سلار و ابن‌سعید در کلمات‌شان ذکری از لزوم دفن نکرده‌اند. حلبی در کافی و ابن‌زهره در غنیه نیز دفن را در صورتی لازم دانسته‌اند که زنای محصنه با بیّنه ثابت شود نه با اقرار. شیخ‌مفید نیز دفن را مطلقاً در مورد مرد زناکار لازم نمی‌داند. شهید ثانی نیز در مسالک قائل به استحباب دفن به هنگام رجم شده است و لزوم آن را موکول به نظر امام کرده ... لازم به تذکر است کلمهٔ دفن به دو معنا آمده است: یکی دفنِ چیزی زیر خاک به نحوی که با خاک پوشانده شود و دیگری صِرف مستور بودنِ چیزی. در روایات باب فوق اسمی از دفن با

۶۰- از جمله: عن سماعة عن أبی‌عبدالله قال: تدفن المرأة إلی وسطها ثم یرمی الامام و یرمی الناس بأحجار صغار و لایدفن الرجل إذا رجم إلا إلی حقویه (امام‌صادق گفت: زن تا وسطِ جسمش دفن شود سپس امام و مردم سنگ‌های ریز به سمتش پرتاب کنند. مرد هم در هنگام رجم نباید تا بیش از کمر دفن شود).

خاک برده نشده، بلکه به طور مطلق ذکر شده است. بعید نیست بتوان گفت به قرینهٔ این‌که در صورت اقرار باید امکان فرار برای شخص مورد رجم وجود داشته باشد، باید دفنِ نصف یا بیشتر بدن او با خاک نباشد زیرا معمولاً کسی که نصف بدنش در حفره‌ای زیر خاک باشد مخصوصاً اگر زن باشد کم‌تر امکان فرار دارد»[۶۱].

گفتنی است چه خاک در گودال ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد فرقی در صِرف تنبیهی بودنِ رجم ندارد زیرا (حتّی اگر شخص نتواند خاکِ مفروض را برای فرار کنار زند و یا تمایلی به گریز نشان ندهد و نخواهد فرار کند) باز هم مطابق آن‌چه در عنوان "غایت و منتهای رجم" می‌آورم اساساً قرار نیست رجم به اعدام و حتّی جراحت شدید وی بینجامد.

ب- برای استتارِ اندام: مطابق تحقیقی که احمد قابل انجام داده، رأی اکثر مذاهب فقهی بر این است که وجود گودال، اوّلاً الزامی نیست و ثانیاً در صورت وجود، برای "استتار اندام" است: «در فقه حنفی: قراردادن محکوم به رجم در حفره، جزو حکم و حد رجم نیست. این کار در مورد زن برای حفظ بدن او و از دید نامحرمان توصیه شده است ولی هیچ الزام شرعی در این مورد نیست. در فقه شافعی: دستوری برای قراردادن محکوم به رجم در حفره از سوی شارع نرسیده است ولی در مورد زن برای آن‌که از دید نامحرمان در امان بماند حفره‌ای تا سینهٔ وی حفر شده و او را در آن قرار می‌دهند و رجم می‌کنند. در فقه حنبلی: نظریهٔ رایج در فقه حنبلی، عدم مشروعیت قرار دادن محکوم به رجم در حفره است. خواه مجرم مرد باشد یا زن. حکم با بینه اثبات شده باشد یا با اقرار. البته نظریهٔ غیر رایجی هم در بین فقهای حنبلی وجود دارد که برای مرد، مطلقا قراردادن در حفره مشروع نیست ولی برای زن، اگر با اقرار ثابت شده باشد حفره نباید باشد و اگر با شهود به اثبات رسیده باشد او را در حفره‌ای که تا قسمت سینهٔ او را بپوشاند قرار می‌دهند. در فقه مالکی: برای اجرای حکم رجم، نیازی به قرار دادن محکوم در حفره نیست. خواه محکوم مرد باشد یا زن. حکم با بینه و شهود اثبات شده باشد یا با اقرار. ضمنا

۶۱- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص ۱۵۴

محکوم را نباید به چیزی بست، خواه زن باشد یا مرد. در فقه شیعه: شیخ‌طوسی گزارش داده است که؛ اگر حکم با اقرار ثابت شده باشد، محکوم را در حفره قرار نمی‌دهند [زیرا پیامبر برای ماعز حفره درست نکرد]، چه زن باشد و چه مرد. اگر حکم با بینه و شهود ثابت شده باشد [چنان‌چه مرد باشد برای او حفره درست نمی‌کنند زیرا مرد، عورة و واجب‌الستر نیست و] تنها برای زن باید حفره‌ای که تا سینهٔ او را پوشش دهد فراهم کنند و او را درون حفره قرار داده و حکم را اجرا کنند. البته خود وی گزارش داده که برخی فقهاء برای محکوم به رجم، قرار دادن در حفره را لازم شمرده‌اند، خواه مرد باشد یا زن، با اقرار ثابت شده باشد یا با شهود»[۶۲].

بر این مبنا، ایجاد گودال اساساً ربطی به خود کیفر رجم ندارد بلکه برای استتار اندام (و جلوگیری از دیده‌شدنِ لُختی‌های فرد در اثر انجام رجم) است به ویژه که البسهٔ آن دوران بدلیل نادوخته‌بودنش به راحتی در جریان رجم از اندام جدا می‌شد و بر زمین می‌افتاد. به همین دلیل است که وجود این گودال برای زنان از اهمّیّت بیش‌تر (و به همین خاطر، از ارتفاع بیش‌تری) برخوردار است[۶۳] و چنان‌که ملاحظه شد معلوم نیست در مورد مردان اساساً لازم باشد و سرانجام به همین دلیل است که انجام رجم، متوقّف به ایجاد گودال نیست و به نظر می‌آید این کار واجب نباشد.

ج- برای تعیین مقدارِ رجم: بر این اساس، گودال به وسیلهٔ سنگریزه‌ها و ریگ‌هایی که به سمت مرجوم پرتاب می‌شود پُر می‌گردد و اندام داخلِ گودال، با همین ریگ و سنگریزه‌ها مدفون می‌گردد و در همین هنگام یعنی پس از این‌که اندام داخل گودال با سنگ‌های رجم پوشیده شد و ارتفاعِ این سنگ و ریگ‌ها به لبهٔ گودال (و

۶۲- رجمِ سنگسار (مقالهٔ احمد قابل) ص ۲۰۴ تا ۲۰۸ (... در فقه شیعه: فأما الحفر فإنه إن ثبت الحد بالاعتراف لم‌یحفر له لأن النبی(ص) لم‌یحفر لماعز، و إن ثبت بالبینة، فإن کان رجلا لم‌یحفر له لأنه لیس بعورة، و إن کانت امرأة حفر لها لأن النبی(ص) حفر للعامریة إلی الصدر، و روی أصحابنا أنه یحفر لمن یجب علیه الرجم و لم‌یفصلوا)

۶۳- در بحث جَلد نیز شاهدِ بستنِ لباس بر اندام زنان هستیم که در آن‌جا نیز برای اطمینان از استتار وی در حین جلد است و ضمناً آن لباس بستن را نمی‌توان مربوط به اصل کیفرِ جَلد دانست (تحریر الاحکام علامه ج ۵ ص ۳۴۹ : تضرب المرأة جالسة وقد ربطت علیها ثیابها ، لئلا تنکشف).

کمرِ محکوم) رسید عملیّات رجم و تنبیه و ابراز تنفّر به پایان می‌رسد و سپس مرجوم می‌تواند با شرمندگی (بابت آن خیانت جنسی و این مجازات سبک) از گودال بیرون آید. تلقّی بالا در ذهن برخی محققان وجود دارد و گویا گزارشاتی همچون مورد زیر به همین معنا اشاره دارد: «فلما ولی عمر خطب الناس فقال ... ولا أقدر علی رجل تزوج امرأة إلی أجل الا غیبته بالحجارة ...»[۶۴] (عمر در ضمن سخنرانی‌اش گفت: ... مگر دستم به مردی که زنی را صیغه کرده نرسد و إلا او را با سنگ ناپدید و مدفون می‌کنم).

۶۴- السنن‌الکبری بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶ : فلما ولی عمر خطب الناس فقال إن رسول‌الله(ص) هذا الرسول و ان هذا القرآن هذا القرآن وانهما کانتا متعتان علی عهد رسول‌الله(ص) وانا انهی عنهما و اعاقب علیهما إحداهما متعة النساء ولا أقدر علی رجل تزوج امرأة إلی أجل الا غیبته بالحجارة والأخری متعة الحج افصلوا حجکم من عمرتکم فإنه أتم لحجکم وأتم لعمرتکم.

غایت و منتهای رجم (نزد ائمّه)

غایت و منتهای رجم در احادیث معتبرمان صرفاً عبارت از اصابت شمارِ معتنابهی سنگریزه به اندام محکوم (و چشاندنِ درد آن به وی) است و پس از اصابتِ این شمار، که صدق مفهوم رجم را به دنبال دارد عملیّات پایان‌یافته تلقّی می‌شود. با توجّه به اهمیّت فوق‌العادهٔ مطلبی که گفتم، احادیث مربوطه را با حوصلهٔ تمام پی می‌گیریم. در این احادیث به دو مسئلهٔ مهم و متفاوت می‌پردازد که نباید آن‌ها را با هم خَلط کرد: یکی حقّ فرارِ محکوم ، دیگری غایت و منتهای رجم؛ ولی تمرکزمان را در این قسمت از بحث فقط بر روی مسئلهٔ دوم معطوف می‌کنیم تا ببینیم در کلام معصومین، عملیّات پرتاب سنگریزه (در صورت عدم فرار محکوم) تا کِی باید ادامه یابد؟ گفتنی است مسئلهٔ اول یعنی حقّ فرار را پیش‌تر (در مبحث: امکان فرار از صحنهٔ رجم ، بسته‌نبودنِ مرجوم) با استفاده از همین احادیث توضیح داده بودم که اینک کاری با آن نداریم و همان‌طور که گفتم در این‌جا حواس خود را فقط متوجهِ غایت رجم می‌کنیم:

حدیث۱– «عن أبی‌بصیر و غیره عن أبی‌عبدالله قال: قلت له: المرجوم یفرّ من الحفیرة فیطلب؟ قال: لا، و لایعرض له إن کان أصابه حجر واحد لم‌یطلب فان هرب قبل أن‌تصیبه الحجارة ردَّ "حتی" یصیبه ألم العذاب»[۶۵] (ابوبصیر از امام‌صادق پرسید اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید او را دنبال کرد و بازگردانید؟ امام پاسخ داد: خیر، نباید متعرّض او شد. [حتی] اگر یک سنگ به وی اصابت کند نباید او را بازگرداند ولی اگر پیش از اصابت سنگ بگریزد باید وی را بازگرداند تا دردِ سنگ را بچشد).

حدیث۲– «... و روی فی المرجوم إذا فر أنه إن کان أصابه ألم الحجارة فلایرد و إن لم‌یکن أصابه ألم الحجارة فلیرد "حتی" یصیبه ألم الحجارة»[۶۶] (روایت شده که اگر مرجوم پس از رسیدن درد سنگ فرار کند نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگریزه به وی نرسیده باشد باید برگردانده شود تا درد سنگ به وی برسد).

۶۵– وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۹ [تهذیب ج۱۰ ص۵۰ ح۱۸۷]

۶۶– مختلف‌الشیعه ج۹ ص۱۵۴

حدیث۳- «عن أبی‌بصیر عن أبی‌عبدالله أنّه إن کان أصابه ألم الحجارة فلایردّ، و إن لم‌یکن أصابه ألم الحجارة ردّ [حتی یصیبه ألم الحجارة]»[۶۷] (امام‌صادق گفت: اگر درد سنگ به محکوم رسیده باشد نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگ به او نرسیده باشد باید برگردانده شود [تا درد سنگ را بچشد]).

عبارت درون [...] از متن خود روایت و نیز بر اساس حدیث ۲ و ۱ استخراج گردید.

حدیث۴- «روی الحسین‌بن‌خالد قال قلت لأبی‌الحسن(ع) [الکاظم] أخبرنی عن المحصن إذا هرب من الحفیرة، هل یردّ حتی یقام علیه الحدّ؟ فقال: یردّ و لایردّ، قلت: کیف ذلک؟ قال: إذا کان هو المقرّ علی نفسه ثمّ هرب من الحفیرة بعد ما یصیبه شیء من الحجارة لم‌یردّ، و إن کان إنّما أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد ثمّ هرب یردّ و هو صاغر حتی یقام علیه الحدّ [أی: حتی یصیبه ألم الحجارة / حتی یصیبه ألم العذاب]»[۶۸] (حسین‌بن‌خالد از امام‌کاظم پرسید: اگر مرجوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر به گناه خویش اعتراف کرده باشد و در جریان رجم، سنگی به وی اصابت کند برگردانده نمی‌شود ولی اگر اعتراف نکرده باشد و در مقام انکار شهود برآمده باشد در این صورت ،ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حالِ زار برگردانده می‌شود تا حد [یعنی اصابت شمار معتنابهی سنگ] بر علیه‌ش اقامه شِود).

عبارت داخل [...] را عیناً بر اساس احادیث ۱ و ۲ استخراج کردم. اشتراکِ حتّی در هر سه مورد، راهنمای خوبی برای تفسیرِ "یقام علیه الحد" به "یصیبه ألم الحجارة" [یعنی رسیدن دردِ سنگ (البته شمار معتنابهی سنگ، بجای یک سنگِ معترف)] و نه "یُقتل" است. از آن گذشته، استفاده از تعبیر "حتّی یقام علیه الحد" بجای تعابیری همچون "حتّی یقتل" خود وافی به مقصود است زیرا این تعبیر را در مورد کسی به

۶۷- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۳۰۱ [الفقیه ج۴ ص۲۴ ح۳۵]

۶۸- عوالی‌اللئالی ج۳ ص۵۵۶ (+ رک: وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الکافی ج۷ ص۱۸۵ ح۵]). در پاورقی عوالی‌اللئالی آمده: ... اختار الأکثر انه لایرد مطلقا لان الحدود مبنیة علی التخفیف.

کار می‌بَرَد که پیش از گریختنش یکی دو سنگ به وی خورده و بهمین خاطر اگر قصد معصوم از بازگرداندنش قتل (یعنی چیزی غیر از خودِ رجم) بود در آن صورت باید می‌گفت سنگ‌زدن را "حتّی یقتل" ادامه دهید. در واقع بازگرداندن، برای اعلام کافی نبودن اصابت "شیئ" من الحجارة، و این‌که مفهوم رجم (یعنی سنگباران و به تعبیر دقیق‌تر سنگریزه‌باران یا ریگسار) با یکی دو سنگ حاصل نمی‌گردد می‌باشد و به عبارت دیگر نیاز به تحقق دقیقِ "حتّی یصیبه ألم الحجارة" است.

گفتنی است اقرار در حدیث بالا ،به قرینهٔ عبارت "أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد"، در مقابل انکار است و نه در مقابل بیّنه![69] زیرا چنان‌که توضیح داده شد اقرار اساساً در ثبوت رجم اعتباری ندارد ولی حتّی اگر معتبر باشد باز هم غایت رجم، اطمینان از اصابت سنگ بر اندام مرجوم است و نه قتل وی:

حدیث۵- «محمدبن‌علی‌بن‌الحسین قال: سئل الصادق(ع) عن المرجوم یفر، قال: إن کان أقر علی نفسه فلایرد و إن کان شهد علیه الشهود یرد [حتّی یصیبه ألم الحجارة]»[70] (امام‌صادق در پاسخ به پرسشی در مورد فرار مرجوم ،پیش از اصابت سنگ، گفت: اگر وی بر علیهِ خویش اقرار کرده باشد برگردانده نمی‌شود ولی اگر شهود بر علیه‌ش گزارش داده باشند بازگردانده می‌شود [تا درد سنگ به وی برسد]).

عبارت داخل [...] را به صراحتِ احادیث ۱ و ۲ و نیز به کمک حدیث ۳ استخراج کردم. در این حدیث شاهد تخفیف بیش‌تری برای مُقرّ هستیم زیرا وی در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از معرکه دور شود را اساساً نمی‌توان بازگردانید امّا غیر مُقر از چنین تخفیف کلانی برخوردار نیست و در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از صحنهٔ اجرای حکم

۶۹- پس عبارت إذا کان هو المقرّ، در واقع چنین است: إذا کان إنّما قامت علیه البیّنة و هو المقرّ. توضیحات مربوط به این برداشت را در عنوان (بی‌اعتباریِ اقرار و حمل در ثبوت رجم) می‌آورم.

۷۰- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۳۰۰ش

بگریزد باید بازگردانیده شود و مورد اصابت سنگ‌ها قرار گیرد (فلیرد حتی یصیبه ألم الحجارة / ردَّ حتی یصیبه ألم العذاب / إن لم‌یکن أصابه ألم الحجارة ردّ).
بنابراین غایت‌بودن صِرف اصابت سنگریزه و رسیدنِ درد (و نه قتل و مُردن) اطلاق دارد: چه با بیّنهٔ صرف ثابت شود ، چه با بیّنهٔ توأم با اقرار به اثبات رسد و چه با اقرارِ صرف (با فرض صحّت آن ؛ که البته جایی در احادیث شیعی ندارد) ثابت گردد.
نیز حتّی اگر رجم ماعزبن‌مالک واقعی باشد باز هم از فرمایش رسول‌خدا(ص) "هدف‌نبودنِ قتل او" و "کفایتِ اصابت سنگ‌ریزه بر اندامش" بدست می‌آید:
حدیث۶- «قال أبوعبدالله(ع) ... فأمر به رسول‌الله(ص) أن‌یرجم فحفروا له حفیرة فلما أن وجد مس الحجارة خرج یشتد فلقیه الزبیر فرماه بساق بعیر فعقله به فأدرکه الناس فقتلوه فأخبروا النبی(ص) بذلک فقال: هلا ترکتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب کان خیرا له»[۷۱] (امام‌صادق گفت: ... رسول‌خدا دستور به رجم ماعز داد پس گودالی برای این کار کندند. ماعز به محضی که تماس سنگ را بر اندامش حس کرد پا به فرار گذاشت که در این حین با زبیر مواجه شد؛ زبیر با استخوان شتر او را به زمین زد آنگاه مردم سر رسیدند و او را کشتند. خبر را به پیامبر رساندند و حضرت واکنش نشان داد که: چرا او را رها نکردید ...)[۷۲].

نتیجه: بحث در بارهٔ غایت و مُنتهای رجم است در این رابطه، کلمهٔ "حتّی" که عیناً برای بیانِ غایت و انتها می‌باشد و در احادیث ۱ ، ۲ و ۴ صریحاً و در حدیث ۳ و ۵ استنباطاً وجود داشت به پاسخ بحث پرداخته و آن را عبارت از رساندن درد سنگ (و به عبارت دیگر اصابت سنگ) می‌داند و نه قتل یا حتّی جراحت شدید. شاید رساترین تعبیر را در این باره، فقیهِ فقید شیخ‌محمّد صادقی‌تهرانی دارد که

۷۱- وسائل‌الشیعه ح ۳۴۲۹۸

۷۲- گزارشی که در پی می‌آید نیز تا حدودی بر مرگبار نبودنِ رجم دلالت دارد: عن قتادة عن جابربن‌زید أنه قال: إذا مات أحدهما قبل الملاعنة إن هی أقرت بها رجمت وصار إلیها المیراث وإن التعنت ورثت وإن لم‌تقر بواحدة منهما فلا میراث لها ولا عدة علیها (المصنف ابن أبی‌شیبة ج ۴ ص ۱۶۹ ح ۶).

غایت رجم را عبارت از صدق مفهوم رجم دانسته که دقیقاً برخاسته از محتوای موجود در احادیث است.

پایان مباحث سه‌گانه:
مباحث مربوط به راه ثبوت ، کیفیّت و غایتِ رجم از دیدگاه معصومین، به پایان رسید. اینک در نقطهٔ پایانی، سه مطلب زیر را می‌خوانیم:
۱) صحنهٔ رجم: از آن‌چه تا به حال گفته شد می‌توان صحنهٔ اجرای رجم را با این شاخصه‌ها معرّفی کرد:
– در سخت‌گیرانه‌ترین فرض، می‌بایست محکوم را در گودال (به ارتفاعِ کمی بیش از نیم‌قامتِ وی) قرار داد. کارکرد این گودال، یا برای کُند شدنِ فرار یا اِستتار اندام یا تعیین میزان رجم و یا تدبیر و راهکاری برای آغاز عَملیات رجم است. همان‌گونه که اشارت رفت لزوم این گودال ،به ویژه در بارهٔ مردان، چندان قطعی نیست.
– افراد رجم‌کننده، در پشت محکوم قرار گیرند.
– ایشان ریگ و سنگریزه در دست گیرند.
– و آن‌ها را با ضرب و آهنگی معمولی (و نه شدید و نه تُند تُند)، به پشتِ محکوم بزنند. زنانِ محکوم در امرِ شدید نبودن پرتاب از تخفیف بیش‌تری برخوردارند.
– ریگ و سَنگریزه‌ها تأکَیداً نباید به سر و صورت و دامن برخورد کند.
– این پرتاب‌ها تا صدق مفهوم رجم یعنی اصابت چندین و چند سنگریزه، و به مدّت چند و بلکه چندین دقیقه ادامه می‌یابد.
– گویا همزمان با پرتاب ریگ‌ها می‌بایست محکوم را زباناً نیز مورد سرزنش و ملامت قرار داد و با بیان جملاتی حکیمانه، دالّ بر مقام والای انسان و تباینش با این خیانت‌های جنسی، روان وی را با نقش توأمانِ ضربات ریگ و تلنگرهای اندرز، آمادهٔ تحول کرد.
– اگر محکوم، پیش از اتمام معمول رجم (که در بند بالا آمد) و فقط پس از اصابت تعداد کمی سنگریزه (مثلاً سه ، چهار و چه بسا یکی) از میدان گریخت، نباید وی را

بازگردانید؛ هرچند محکوم، خود بهتر است تا انتهای وقت معمول رجم (و نیز برای حفظ کرامت انسانی‌اش) نگریزد و اجازه دهد نواختِ ریگ‌ها بر جسم وی، چونان تلنگری باشد که ذهنش را در خود فرو می‌برد و روحش را بیدار می‌کند.
– می‌توان بر اساس آموزه‌های دینی انتظار داشت در پایان رجم، پس از خلوتی که برای رجم‌شده (در اثر ترک محلّ رجم از سوی رجم‌کنندگان) پدید می‌آید، فردی خردمند به سمتش رَوَد ، وی را در بیرون آمدن از گودال احتمالی کمک کند و سپس مهربانی پروردگار و راهِ فراخ توبه و بخشش را به وی گوشزد کند.
۲) توضیح یکی از فقها: سخن شیخ‌محمّد صادقی‌تهرانی (که مطالبش راهگشای اینجانب بود و به نتایجم نزدیک می‌باشد) از این قرار است: «*رجم به معنی قتل با سنگباران نیست حتی باید از سنگ زدن به سر و صورت و یا هر جایی که موجب قتل است خودداری کرد و با صدق واقعی سنگباران ادامه دادنش ،تا چه رسد کشتنِ محکوم، حرام است. و فرار محکوم اگر پیش از صدق رجم باشد، وی محکوم به برگردانیدن برای اصل رجم است و نه کشتن و چنانچه رجم ،برخلاف آنچه قبلاً گفتیم، با اقرار هم ثابت شود! که هرگز چنان نیست، میان آن با شهادت فرقی نیست! و چنانچه فرار محکوم پس از صدق رجم باشد، نباید او را برگشت داد زیرا حدّش اجرا شده است. در سنّت قطعیه که رجم با شرایطش وارد است نامی از قتل، هرگز پیش نیامده و رجم هم اعم از قتل است و هرگز به قصد قتل نیست مانند دفاع در مقابل مهاجم که هرگز قصد قتلش جایز نیست، مگر این که بدون قصد، دفاع منجر به قتل وی گردد. **رجم در لغت به معنای ریگ‌افکندن است و نه سنگسار کردن "سنگباران"!! و همین‌قدر که افکندن ریگ بر زانی محصن یا محصنه صدق کرد، دیگر اضافه بر آن جایز نیست، تا چه رسد به کشتن او به وسیله سنگسار کردن و در روایات ما نیز وارد است که بایستی ریگ‌ها به مواضع خطرناک و کشنده نخورد، ریگ هم متوسط بوده و میانگینی از درشت و ریز باشد و اگر مجرم به هنگام ریگ‌افکندن فرار کرد نباید برگردانده شود، بر این مبنا، رجم به معنای اعدام به وسیلهٔ سنگبار کردن "سنگباران" نیست. ***رجم به معنای سنگسار و سنگباران نیست، چرا که هدف و مقصد، تعزیر و تعذیب و در نهایت

تأدیب و تنبیه زناکار است، نه اینکه منظور اعدام و نابودی او باشد. لذا بر حسب روایاتی، حد رجم باید با پرتاب و اصابت چند عدد ریگ متوسط به بدن انجام شود، بطوری که خطر مرگ و قتل برایش در پی نداشته باشد، و جاهای حساس و مرگ‌پذیری از بدنش، باید مصون از اصابت ریگ‌ها، و دردش هم به اندازهٔ صد ضربه شلاق باشد، با چنین شیوه و روشی، رجم شرعی تحقق پیدا می‌کند، و سپس فرد محکوم آزاد و رها است. و این رجم بسی بدتر و بالاتر از شلاق و تازیانه است، و در امر تنبیه متخلف قویاً تأثیرگذار می‌باشد»[۷۳].

۳) نتیجه: بنا به مطالبی که در مباحث سه‌گانه آوردم، رجم در روایات معصومین: اوّلاً فقط از طریق بیّنه واجب می‌شود ثانیاً با پرتاب سنگریزه به اندام غیر حسّاس اجرا می‌شود ثالثاً با اطمینان از اصابتِ شمار معتنابهی سنگریزه پایان می‌پذیرد. این، آن چیزی است که از کلام ایشان به دست می‌آید و کاملاً با رجم عربی مطابقت دارد. امّا مبحث بعدی را بخوانید تا ببینید چگونه حدیث‌سازان با تولید افسانه، خطّ دیگری انتخاب کردند تا طبع خشنِ خود را ارضا کنند.

۷۳- *پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا) ص ۵۱ / ** همان ص ۵۷ / *** ترجمان فرقان (انتشارات شکرانه) ج ۳ ص ۴۱۷

تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عبری)

به موازات تلاش امامانِ قرآن‌محور، در دیگر سو کسانی بودند که غفلتاً یا تعصّباً پذیرای سنگسار توراتیِ شده و رجم را به شکل کنونی سامان دادند. در واقع، برخلاف توضیحات ائمه‌ی هدی در مورد "طریق ثبوت ، کیفیّت اجرا و غایتِ" رجم، امّا در طرف مقابل شاهد "تولید افسانه‌های تکراری و دروغین" با آرم حدیث و روایت بودیم که هم در عرضه به قرآن رد می‌شوند هم با روایات مرجع و معتبر نمی‌خواند هم با قواعد اختصاصی فقه جعفری ناسازگار است و هم برخلاف مصرّحات فقهی و روایی می‌باشد.

نکتهٔ بسیار مهم در چنین روایاتی ،که قتلِ! زانی را هدف گرفته، این است که تمام‌شان از راه اقرار و اعتراف به اثبات رسیده و نه بیّنه و شهود که تنها طریق قرآنی (و تنها راه روایی در جواز رجم) است؛ تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل. چه بسا این روایات را در عین حال برای جا انداختن و شرعی شمردنِ اقرار در رجم ،که مُبدعش عمربن‌خطاب بود، ساخته باشند. حال، این روایات افسانه‌وار ،که متأسفانه در ذهن‌ها بدلیل شهرت‌شان جا خشک کرده، را می‌خوانیم تا در ادامه مشروحاً به ردّشان بپردازیم. (خواننده در هنگام مطالعهٔ این روایات، نه تنها نباید به چشمِ حدیث واقعی به آن‌ها بنگرد بلکه باید خود به نقّادیِ متن بپردازد و علائم افسانه را از آن‌ها استخراج کند و هرگز طبع افسانه‌گرای آدمیَ را حاکم، و خردِ کنجکاو را به کناری ننهد):

افسانهٔ ۱: «سلیمان‌بن‌بریده از پدرش نقل کرد که ماعزبن‌مالک نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا مرا [از آلودگی زنا] پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از خدا طلب بخشش کن و توبه کن. پس از مدتی مجدداً نزد پیامبر بازگشت و گفت: ای رسول‌خدا مرا پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از درگاه خدا استغفار نما و به سویش توبه کن. به فاصلهٔ نه چندان درازی دوباره نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا پاکم کن. پس پیامبر همان سخنان پیشین را تکرار کرد؛ تا

این‌که نوبت چهارم رسید که این مرتبه رسول‌خدا به وی گفت: از چه چیزی تو را پاک گردانم؟ او پاسخ داد: از زنا. رسول‌خدا [از حاضران] پرسید: آیا او دیوانه است؟ پاسخ دادند: خیر. پرسید: آیا خمر نوشیده؟ کسی برخاست و دهانش را بویید و پاسخ داد: خیر. رسول‌خدا دوباره پرسید: آیا زنا کرده‌ای؟ او گفت: آری. پس پیامبر دستور رجم او را داد. مردم در بارهٔ او دو گروه شدند: برخی [او را سرزنش می‌کردند و] او را هلاک‌شده می‌دانستند و برخی [او را می‌ستودند و توبهٔ او را مقبول می‌دانستند و] معتقد بودند که هیچ توبه‌ای از توبهٔ ماعز بالاتر نیست زیرا او خودش نزد پیامبر آمد و دستش را در دست پیامبر نهاد و گفت: مرا با سنگسار بکُش. دو سه روز به همین منوال گذشت تا این‌که رسول‌خدا بر آنان وارد شد و ... گفت: برای ماعز استغفار کنید. آنان گفتند: خدا رحمتش کند. رسول‌خدا ادامه داد: همانا او توبه‌ای کرد که اگر بر امّتی تقسیمش می‌کردند، همهٔ آنان را در بر می‌گرفت»[۷۴].

تکمیل افسانهٔ۱: «ماعزبن‌مالک اسلمی نزد عمربن‌خطاب آمد و گفت که مرتکب زنا شده؛ عمر گفت: به سوی خدا توبه کن و آن را به کسی نگو زیرا خدا پوشانندهٔ گناه است، خدا توبه را از بندگانش می‌پذیرد ولی مردم [فقط] سرزنش می‌کنند و کاری برای حلّ مشکلت انجام نمی‌دهند. امّا این مسئله‌ای که در ذهن ماعز بود او را رها نمی‌کرد؛ او به نزد ابوبکر آمد و سخن تکرار کرد و ابوبکر نیز همان پاسخ عمر را

۷۴- عن سلیمان‌بن‌بریدة عن أبیه قال جاء ماعزبن‌مالک إلی النبی(ص) فقال یا رسول‌الله طهرنی فقال ویحک ارجع فاستغفر الله وتب إلیه قال فرجع غیر بعید ثم جاء فقال یا رسول‌الله طهرنی فقال رسول‌الله(ص) ویحک ارجع فاستغفر الله وتب إلیه قال فرجع غیر بعید ثم جاء فقال یا رسول‌الله طهرنی فقال النبی(ص) مثل ذلک حتی إذا کانت الرابعة قال له رسول‌الله(ص) فیم أطهرک فقال من الزنی فسأل رسول‌الله(ص) أبه جنون فأخبر انه لیس بمجنون فقال أشرب خمرا فقام رجل فاستنکهه فلم یجد منه ریح خمر قال فقال رسول‌الله(ص) أزنیت فقال نعم فامر به فرجم فکان الناس فیه فرقتین قائل یقول لقد هلک لقد أحاطت به خطیئته وقائل یقول ما توبة أفضل من توبة ماعز انه جاء إلی النبی(ص) فوضع یده فی یده ثم قال اقتلنی بالحجارة قال فلبثوا بذلک یومین أو ثلاثة ثم جاء رسول‌الله(ص) وهم جلوس فسلم ثم جلس فقال استغفروا لماعزبن‌مالک قال فقالوا غفر الله لماعزبن‌مالک قال فقال رسول‌الله(ص) لقد تاب توبة لو قسمت بین أمة لوسعتهم (صحیح مسلم، مسلم النیسابوری ج ۵ ص ۱۱۹-۱۱۶)

داد ولی همچنان آشفته‌خاطر و درگیرِ آن بود تا به نزد رسول‌خدا آمد و آن را به ایشان نیز گفت پس حضرت از وی رَوی گردانید ولی ماعز [دست‌بردار نبود و] از جانب دیگرِ حضرت، جلویش سبز شد و حضرت دوباره روی از وی به طرف دیگر گرداند ولیِ ماعز از آن جانب دیگر بر وی درآمد و دوباره اقرار به زنا کرد؛ پس پیامبر فرد یا افرادی به سوی قومش فرستاد تا در مورد جنون و مستی‌اش تحقیق کنند ... [تا آخر داستان]»[۷۵].

افسانهٔ ۲: «عبدالله ابن بریده از پدرش روایت کرده که من نزد پیامبر نشسته بودم؛ یک زن از قبیلهٔ بنی‌غامد آمد و گفت: یا نبی‌الله من زنا کرده‌ام و از تو می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به خانه‌ات برگرد. روز دیگر باز آمد و نزد او به زنا اعتراف کرده گفت: یا رسول‌الله من زنا کرده‌ام و می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به‌خانه‌ات برگرد. چون روز دیگر شد باز هم آمد و نزد او به زنا اعتراف کرده گفت: یا نبی‌الله مرا تطهیر کن. شاید می‌خواهی همان‌گونه که ماعز ابن مالک را دست به‌سر کردی مرا دست به‌سر کنی. به‌خدا سوگند که من حامله‌ام. پیامبر به او گفت برگرد تا وقتی که بچه‌ات را بزایی. چون زایید پسربچه را در آغوش گرفته آمد و گفت: یا نبی‌الله آنک زاییده‌ام. گفت: برو به او شیر بده تا او را از شیر برگیری. چون او را از شیر برگرفت پسربچه را در حالی‌که پاره‌نانی در دست داشت

۷۵– عن ابن عيينة عن يحيى بن سعيد بن المسيب أن رجلا من أسلم أتى عمر فقال : إن الاخر قد زنى قال : فتب إلى الله ، واستتر بستر الله ، فان الله يقبل التوبة عن عباده وإن الناس يعيرون ولا يغيرون فلم تدعه نفسه حتى أتى أبا بكر ، فقال مثل قول عمر ، فلم تدعه نفسه حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلک له فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر ، فذكر ذلک له ، فأرسل النبى صلى الله عليه وسلم إلى قومه فسألهم عنه أبه جنون ؟ أبه ريح ؟ فقالوا : لا ، فامر به فرجم ، قال ابن عيينة : فأخبرنى عبد الله بن دينار قال : قام النبى صلى الله عليه وسلم على المنبر ، فقال : يا أيها الناس ، اجتنبوا هذه القاذورة التى نهاكم الله عنها ، ومن أصاب من ذلک شيئا فليستتر ، قال يحيى بن سعيد عن نعيم عن عبد الله بن هزال أن النبى صلى الله عليه وسلم قال لهزال : لو سترته بثوبک كان خيرا لک ، قال وهزال الذى كان أمرن أن يأتى النبى صلى الله عليه وسلم فيخبره ، وعن ابن المسيب قال : سنة الحد أن يستتاب صاحبه إذا فرغ من جلده (كنزالعمال ج ۵ ص ۴۴۴ ح ۱۳۵۵۷)

به نزد پیامبر برد و گفت: یا نبی‌الله آنک او را از شیر گرفته‌ام. پس پیامبر آن پسربچه را به یکی از مسلمانان سپرد و دستور داد تا گودالی برای زن کندند و او را تا سینه در گودال ایستاندند، و به مردم دستور داد تا او را سنگسار کنند پس خالدبن‌ولید سنگی برداشت و به سرِ وی پرت کرد که خون فوَران زد و به گونهٔ خالد پاشید؛ خالد او را دشنام داد؛ پیامبر دشنام خالد به زن را شنید و گفت: ای خالد از دشنام به وی دست بردار، سوگند به کسی که جانم در دست اوست وی چنان توبه‌ای کرده که حتّی اگر گمرک‌چی هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش! پس پیامبر در مورد وی دستور صادر کرد و نماز میّت بر او گذارد و دفنش کردند»[۷۶].

افسانهٔ ۳: «مردی در کوفه به نزد امام‌علی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنا کردم پس پاکم کن؛ امام گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از مزینه. امام گفت: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، امام گفت: بخوان؛ پس آن مرد به خوبی قرآن خواند. امام گفت: آیا جنون نداری؟ مرد گفت: نه، امام گفت: پس برو تا در مورد تو پرس‌وجو کنم. پس مرد رفت سپس دیری نپایید که بازگشت و گفت: ای امیرالمؤمنین من زنا کردم پس پاکم کن، پس امام گفت: آیا زن داری؟ مرد گفت:

۷۶- حدثنی عبدالله بن بریدة عن أبیه قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فجاءته امرأة من غامد فقالت یا نبی الله انی قد زنیت وأنا أرید ان تطهرنی فقال لها النبی صلی الله علیه وسلم ارجعی فلما إن کان من الغد أتته أیضا فاعترفت عنده بالزنا فقالت یا رسول الله انی قد زنیت وأنا أرید أن تطهرنی فقال لها النبی صلی الله علیه وسلم ارجعی فلما إن کان من الغد أتته أیضا فاعترفت عنده بالزنا فقالت یا نبی الله طهرنی فلعلک ان ترددنی کما رددت ماعز بن مالک فوالله انی لحبلی فقال لها النبی صلی الله علیه وسلم ارجعی حتی تلدی فلما ولدت جاءت بالصبی تحمله فقالت یا نبی الله هذا قد ولدت قال فاذهبی فارضعیه حتی تفطمیه فلما فطمته جاءت بالصبی فی یده کسرة خبز قالت یا نبی الله هذا قد فطمته فامر النبی صلی الله علیه وسلم بالصبی فدفعه إلی رجل من المسلمین وأمر بها فحفر لها حفرة فجعلت فیها إلی صدرها ثم أمر الناس ان یرجموها فاقبل خالد بن الولید بحجر فرمی رأسها فنضح الدم علی وجنة خالد فسبها فسمع النبی صلی الله علیه وسلم سبه إیاها فقال مهلا یا خالد بن الولید لا تسبها فوالذی نفسی بیده لقد تابت توبة لو تابها صاحب مکس لغفر له فامر بها فصلی علیها ودفنت (مسند احمدبن‌حنبل ج ۵ ص ۳۴۸ + رک: سنن دارمی ج۲ ص ۱۷۹ و السنن‌الکبری نسائی ج۴ ص۳۰۴)

بله، امام گفت: آیا همسرت همراه تو در همین شهر است؟ مرد گفت: بله، پس امیرالمؤمنین امر به رفتنِ مرد داد و به وی گفت: تا در بارهٔ تو از قومت پرس‌وجو کنم. قومش گفتند: ای امیرالمؤمنین! او صحیح‌العقل است. مرد برای بار سوم به نزد امام آمد و سخنانی همانند قبل بیان کرد، پس امام گفت: برو تا در باره‌ات تحقیق کنم. پس برای بار چهارم به نزد امام رجوع کرد و وقتی اقرار به زنا کرد امیرالمؤمنین به قنبر گفت: او را نگه‌دار؛ چه زشت است کسی از شما مرتکب این نوع فاحشه‌ها شود پس [با اعتراف به آن] خود را در برابر مردم مفتضح کند آیا نمی‌شود در خانه توبه کرد [و کار را به صحنهٔ اجتماع نکشاند] به خدا سوگند هر آینه توبهٔ وی که مابین او و خدا است بهتر از این است که من بر او حد جاری کنم. آن‌گاه وی را بیرون آورد و در میان مردم ندا در داد که: ای مسلمانان! برای اقامهٔ حد بر این مرد بیرون آیید، البته بگونه‌ای که کسی از شما دیگری را نشناسد. پس او را به جبان بردند، مرد گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه دهید دو رکعت نماز بخوانم؛ سپس او را در گودال قرار دادند و مردم به سمت او [برای سنگسارش] آمدند که امام گفت: ای گروه‌های مسلمان‌ها! این حقی از حقوق‌الله است پس هر که را بر گردنش حق‌الله است برگردد و کسی که حدّی الهی بر گردنش است اقامهٔ حدودالله نکند [شما را بخدا سوگند هر کدام از شما حدّی اینچنین، خدا بر او واجب کرده است در این مورد شرکت نکند زیرا حقّ خدا را نگیرد آن کس که خداوند از او حقّی مانندِ آن طلبکار است]. در اثر این جمله، همهٔ مردم برگشتند و فقط امام‌علی و حسن و حسین باقی ماندند. آن‌گاه امام‌علی سنگی برداشت و با گفتن سه تکبیر، به سوی او پرتاب کرد؛ او این کار را سه بار انجام داد، سپس حسن او را همانند امیرالمؤمنین سنگسار کرد و پس از وی حسین اقدام به سنگسار کرد که به مرگ آن مرد انجامید. پس امیرالمؤمنین او را [از گودال رجم] بیرون آورد و دستور داد برایش قبری کنند و برایش نماز خواند و دفنش کردند. از امیرالمؤمنین پرسیده شد

آیا غسلش نمی‌دهی؟ پاسخ داد: با چیزی غسل شده است که تا روز قیامت، طاهر است؛ وی بر امر عظیمی صبوری کرد»[۷۷].

۷۷- کافی ج۷ ص ۱۸۸: (علی بن إبراهیم، عن أحمد بن محمد بن خالد رفعه إلی أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: أتاه رجل بالکوفة فقال: یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی قال: ممن أنت؟ قال: من مزینة قال: أتقرء من القرآن شیئا ؟ قال: بلی قال: فاقرء فقرأ فأجاد فقال: أبک جنة ؟ قال: لا، قال: فاذهب حتی نسأل عنک فذهب الرجل ثم رجع إلیه بعد فقال: یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی، فقال: الک زوجة ؟ قال: بلی، قال: فمقیمة معک فی البلد؟ قال: نعم، قال: فأمره أمیر المؤمنین علیه السلام فذهب وقال : حتی نسأل عنک فبعث إلی قومه فسأل عن خبره فقالوا: یا أمیرالمؤمنین صحیح العقل فرجع إلیه الثالثة فقال له مثل مقالته، فقال له: اذهب حتی نسأل عنک فرجع إلیه الرابعة فلما أقر قال أمیرالمؤمنین علیه السلام لقنبر: احتفظ به ثم غضب ثم قال : ما أقبح بالرجل منکم أن یأتی بعض هذه الفواحش فیفضح نفسه علی رؤوس الملا أفلا تاب فی بیته فوالله لتوبته فیما بینه و بین الله أفضل من إقامتی علیه الحد ثم أخرجه و نادی فی الناس یا معشر المسلمین اخرجوا لیقام علی هذا الرجل الحد و لایعرفن أحدکم صاحبه فأخرجه إلی الجبان فقال: یا أمیر المؤمنین أنظرنی أصلی رکعتین ثم وضعه فی حفرته واستقبل الناس بوجهه ، فقال: یا معاشر المسلمین إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن کان لله فی عنقه حق فلینصرف ولا یقیم حدود الله من فی عنقه لله حد فانصرف الناس وبقی هو والحسن والحسین علیهما السلام فأخذ حجرا فکبر ثلاث تکبیرات ثم رماه بثلاثة أحجار فی کل حجر ثلاث تکبیرات ثم رماه الحسن علیه السلام مثل ما رماه أمیر المؤمنین علیه السلام ثم رماه الحسین علیه السلام فمات الرجل فأخرجه أمیر المؤمنین علیه السلام فأمر فحفر له وصلی علیه ودفنه فقیل: یا أمیر المؤمنین ألا تغسله؟ فقال: قد اغتسل بما هو طاهر إلی یوم القیامة لقد صبر علی أمر عظیم)

الفقیه ح ۵۰۱۷: (وروی سعد بن طریف ، عن الأصبغ بن نباتة قال: " أتی رجل أمیرالمؤمنین (علیه السلام) فقال: یا أمیرالمؤمنین إنی زنیت فطهرنی فأعرض أمیرالمؤمنین (علیه السلام) بوجهه عنه ، ثم قال له: اجلس فأقبل علی (علیه السلام) علی القوم فقال : أیعجز أحدکم إذا قارف هذه السیئة أن یستر علی نفسه کما ستر الله علیه ، فقام الرجل فقال : یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی ، فقال : وما دعاک إلی ما قلت ؟ قال : طلب الطهارة ، قال : وأی الطهارة أفضل من التوبة ، ثم أقبل علی أصحابه یحدثهم فقام الرجل فقال: یا أمیرالمؤمنین إنی زنیت فطهرنی فقال له : أتقرأ شیئا من القرآن؟ قال: نعم، فقال: إقرأ فقرأ فأصاب فقال له: أتعرف ما یلزمک من حقوق الله عز وجل فی صلاتک و زکاتک فقال: نعم فسأله فأصاب، فقال له: هل بک من مرض یعروک أو تجد وجعا فی رأسک أو شیئا فی بدنک أو غما فی صدرک ؟ فقال : یا أمیر المؤمنین لا ، فقال : ویحک اذهب حتی نسأل عنک فی السر کما سألناک فی العلانیة ، فإن لم تعد إلینا لم نطلبک ، قال : فسأل عنه فأخبر أنه سالم الحال وأنه لیس هناک شئ یدخل علیه به الظن ، قال : ثم عاد الرجل إلیه فقال له : یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی ، فقال له : لو إنک لم تأتنا لم نطلبک ولسنا بتارکیک إذا لزمک حکم الله عز وجل ، ثم قال : یا معشر الناس إنه یجزی من حضر منکم رجمه عمن غاب ، فنشدت الله رجلا منکم یحضر غدا لما تلثم بعمامته حتی لا یعرف بعضکم بعضا وأتونی بغلس حتی لا ینظر بعضکم بعضا فإنا لا ننظر فی وجه رجل ونحن نرجمه بالحجارة ، قال : فغدا الناس کما أمرهم قبل أسفار الصبح ، فاقبل علی (علیه السلام) علیهم ، ثم قال :

افسانهٔ ۴: «یونس‌بن‌یعقوب از ابی‌مریم از امام‌باقر نقل کرده که فرمود: زنی نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: من عمل زشت زنا انجام داده‌ام، حضرت از وی روی بگردانید، زن بدان‌سو رفت و در مقابل آن حضرت شد و گفت: من مرتکب زنا شده‌ام، باز حضرتش روی از او بگردانید، زن نیز به آن‌سو شد و گفت: من زنا کرده‌ام، این بار نیز حضرت روی بگردانید، و زن به آن‌سو شده و گفت: من مرتکب عمل قبیح شده‌ام، پس حضرت فرمان داد او را بازداشت کردند و زن حامله بوده و درنگ کردند تا وضع حمل کرد، سپس امر فرمود برای او حفره‌ای در رحبهٔ کوفه کندند و لباسی جدید برای او دوختند و زن را تا سینه درون آن حفر کردند و دروازهٔ رحبه (میدان) را بستند و با سنگ او را هدف قرار داد و گفت: بسم الله اللهمّ علی تصدیق کتابک[!!!] و سنّة نبیّک، سپس به قنبر فرمان داد او را سنگ زند بعد به منزل رفت و فرمود: قنبر اجازه ده اصحاب محمّد(ص) درآیند و او را سنگسار کنند و داخل شدند و هریک با سنگی او را هدف قرار داد و سنگ‌ها تمام شد و آنان ندانستند همان سنگ‌ها را بار دوم به او بزنند یا نه، و در زن رمقی باقیمانده بود، به قنبر گفتند: ما او را با سنگ‌های‌مان زدیم ولی هنوز زنده است: از امام بپرس اکنون چه کنیم، فرمود: با سنگ‌های‌تان دوباره شروع کنید، از نو سنگسار کردند تا جان سپرد، گفتند: وی بمرد اکنون با او چه کنیم، فرمود: او را به صاحبانش بسپارید و بگوئید با او همانند مردگان‌شان رفتار کنند»[۷۸].

نشدت الله رجلا منکم لله علیه مثل هذا الحق أن یأخذ لله به فإنه لا یأخذ لله عز وجل بحق من یطلبه الله بمثله ، قال: فانصرف والله قوم ما ندری من هم حتی الساعة، ثم رماه بأربعة أحجار ورماه الناس)

۷۸- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج۵ ص ۳۵۰ ح ۵۰۱۶ [وروی یونس بن یعقوب، عن أبی مریم عن أبی جعفر (علیه السلام) قال : " أتت امرأة أمیر المؤمنین (علیه السلام) فقالت : إنی قد فجرت ، فأعرض بوجهه عنها فتحولت حتی استقبلت وجهه ، فقالت : إنی قد فجرت ، فأعرض عنها بوجه ثم استقبلته ، فقالت : إنی قد فجرت فأعرض عنها ، ثم استقبلته فقالت : إنی قد فجرت فأمر بها فحبست وکانت حاملا فتربص بها حتی وضعت ، ثم أمر بها بعد ذلک فحفر لها حفیرة فی الرحبة وخاط علیها ثوبا جدیدا وادخلها الحفرة إلی الحقو وموضع الثديين وأغلق باب الرحبة ورماها بحجر وقال : بسم الله اللهم علی تصدیق کتابک وسنة نبیک ، ثم أمر قنبر فرماها بحجر ، ثم دخل منزله ، وقال : یا قنبر ائذن لأصحاب محمد (صلی الله علیه

افسانهٔ ۵: «زنی خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام مرا از گناه پاک ساز خداوند شما را پاک دارد زیرا عذاب دنیا آسان‌تر است از عذاب آخرت که هرگز بریده نخواهد شد، فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟ گفت: از زنا، فرمود: آیا شوهر داری یا نه؟ گفت: شوهر دارم، فرمود: شویت در اینجا است یا غائب و در شهر دیگر است؟ گفت: در اینجا است، پس آن حضرت فرمود: تو اکنون منتظر باش تا از حمل فارغ شوی آن‌گاه خود به من مراجعه کن، پس چون زن دور شد آن‌قدر که دیگر کلام آن حضرت را نمی‌شنید گفت: خدایا این یک اقرار، به منزلهٔ یک شاهد. طولی نکشید که زن باز آمد و گفت: من حملم را گذاردم مرا پاک کن، امیرالمؤمنین تجاهل نموده فرمود: تو را از چه پاک سازم؟ زن گفت: من زنا کرده‌ام و اکنون حملم را هم گذارده‌ام و کودک بدنیا آمده، حضرت باز پرسید آیا تو شوهر داشتی و این کار از تو سر زد یا نداشتی؟ گفت: بلی شوهر داشتم، فرمود: آیا شوهر نزد تو بود یا به مسافرت رفته بود؟ زن گفت: نه حاضر بود، فرمود: برو و فرزندت را شیر ده تا وقت بازگرفتن از شیر، و چون زن چند قدمی دور شد که صدای امیرالمؤمنین را دیگر نمی‌شنید حضرت گفت: خدایا این دو اقرار به منزلهٔ دو شاهد. چون زن طفل را از شیر باز گرفت نزد آن حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام و مرا پاک ساز، حضرت پرسید شوهر داشتی و این کار را کردی؟ گفت: آری، فرمود: شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت: حاضر بود، فرمود: برو و کودک را مواظبت و پرستاری کن تا به عقل رسد و بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام و بلندی نلغزد و در چاه و امثال آن نیفتد، پس آن زن بازگشت در حالی‌که می‌گریست، و چون مقداری که دیگر کلام امام را نمی‌شنید دور شد حضرت گفت: خدایا این سه اقرار، به منزلهٔ سه شاهد. عمروبن‌حریث در این‌حال

وآله) ، فدخلوا فرموها بحجر حجر ، ثم قاموا لا يدرون أيعيدون حجارتهم أو يرمون بحجارة غيرها وبها رمق فقالوا يا قنبر أخبره إنا قد رميناها بحجارتنا وبها رمق فكيف نصنع ؟ فقال : عودوا في حجارتكم فعادوا حتى قضيت فقالوا له : فقد ماتت فكيف نصنع بها ؟ قال : فادفعوها إلى أوليائها ومروهم أن يصنعوا بها كما يصنعون بموتاهم]

زن را دید که می‌گرید، سبب گریه را پرسید؟ زن گفت: نزد امیرالمؤمنین رفتم که مرا از گناه زنا پاک کند به من فرمود: برو و کودکت را پرستاری کن تا بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام سقوط نکند و در چاه نیفتد، و من می‌ترسم که مرگم فرا رسد و ناپاک از دنیا بروم، عمروبن‌حریث گفت: باز گرد من کفالت این طفل را خواهم کرد. زن نزد علی بازگشت و قول عمرو را باز گفت، امام از وی پرسید برای چه عمرو فرزندت را کفالت کند؟ زن گفت: من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، فرمود: آیا شوهر داشتی و چنین کردی گفت: آری، پرسید شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت حاضر، آن‌گاه امیرالمؤمنین سر به سوی آسمان کرده گفت: بار الها براستی که من با گرفتنِ چهار بار اقرار، حد را بر او ثابت کردم و تو خود به رسولت از جملهٔ آن‌چه به او اَز دین و آئینت وحی کرده‌ای این است که ای محمّد هر کس حدّی از حدود مرا تعطیل کند پس بی‌شک با من ستیز کرده و از فرمان من سر پیچید و در برابر قدرت من ایستاده، پروردگارا من حدود تو را تعطیل‌کننده نیستم و طالب مخالفت با تو نیستم و ستیزه‌کننده با تو و ضایع‌کنندهٔ احکامت نخواهم بود، بلکه مطیع فرمان تو هستم و تابع سنّت رسولت؛ و عمروبن‌حریث نگاه به حضرت کرده گفت: یا امیرالمؤمنین جز این نبود که من می‌پنداشتم تو دوست داری که کسی او را کفالت کند، اگر می‌دانستم تو خوش نداری کفالت فرزند او نمی‌کردم، حضرت فرمود: پس از چهار بار شهادت او، بخدا باید او را کفالت کنی بی چون و چرا بدون اجر، سپس برخاست و به منبر رفت و فرمود: ای قنبر مردم را خبر کن تا حاضر شوند، جمعیّت آمدند و مسجد از کسان پر شد، امام فرمود: ای مردم پیشوای شما فردا با این زن به میدان کوفه می‌آید تا به یاری خدا حدّ الهی را بر او جاری سازد، سپس از منبر فرود آمد و چون صبح شد با زن خارج گشت و مردم در حالی‌که با دستار خویش روی‌های خود را پوشیده بودند و پاره‌هایی سنگ را در دست و در آستین و در دامن عبا برگرفته به سوی میدان رهسپار شدند، پس امر فرمود برای او گودالی آماده کردند و آن زن را تا سینه در آن پنهان کردند، آن‌گاه بر قاطر خود سوار گشت و پا در پنجهٔ رکاب نمود و دو انگشت سبّابهٔ خود را در گوش نهاد و با صدای بلند آواز داد: ای گروه مردم براستی که خداوند تبارک و تعالی دستوری و

قراری را به سوی پیامبرش فرستاد، و رسولش نیز با من این قرار را گفته است که هر کس حدّی از حدود الهی به گردن دارد در اجرای حد اقدام ننماید، پس هر کس حدّی بر عهدهٔ اوست همانند حدّی که بر این زن است او حق ندارد در این کار شرکت کند، پس همگی مردم در آن روز بازگشتند بجز امیرالمؤمنین و حسن و حسین؛ و اینان حد را بر او جاری کردند در حالی‌که با آنان کسی از مردم نبود»[۷۹].

۷۹- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج۵ ص ۳۵۴ ح ۵۰۱۸ [و إن امرأة أتت أمیر المؤمنین (علیه السلام) فقالت : یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی طهرک الله فإن عذاب الدنیا أیسر من عذاب الآخرة الذی لا ینقطع فقال : مم أطهرک ؟ قالت : من الزنا ، فقال لها : فذات بعل أنت أم غیر ذات بعل ؟ فقالت : ذات بعل ، فقال لها : فحاضرا کان بعلک أم غائبا ؟ قالت : حاضرا ، فقال : انتظری حتی تضعی ما فی بطنک ثم ائتینی ، فلما ولت عنه من حیث لا تسمع کلامه ، قال : اللهم هذه شهادة ، فلم تلبث أن أتته فقالت إنی وضعت فطهرنی ، فتجاهل علیها ، قال لها : أطهرک یا أمة الله مماذا ؟ قالت : إنی قد زنیت وقد وضعت فطهرنی ، قال : وذات بعل أنت إذ فعلت ما فعلت أم غیر ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وکان بعلک غائبا أم حاضرا ؟ قالت : بل حاضرا قال : اذهبی حتی ترضعیه ، فلما ولت حیث لا تسمع کلامه قال : اللهم إنها شهادتان ، فلما أرضعته عادت إلیه فقالت یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی ، فقال لها : وذات بعل کنت إذ فعلت ما فعلت أم غیر ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وکان زوجک حاضرا أم غائبا ؟ قالت : بل حاضرا ، قال : اذهبی فاکفلیه حتی یعقل أن یأکل ویشرب ولا یتردی من سطح ولا یتهور فی بئر ، فانصرفت وهی تبکی فلما ولت حیث لا تسمع کلامه قال : اللهم هذه ثلاث شهادات ، فاستقبلها عمرو بن حریث وهی تبکی ، فقال : ما یبکیک ؟ قالت أتیت أمیر المؤمنین (علیه السلام) فسألته أن یطهرنی فقال لی : اکفلی ولدک حتی یأکل ویشرب ولا یتردی من سطح ولا یتهور فی بئر وقد خفت أن یدرکنی الموت ولم یطهرنی ، فقال لها عمرو بن حریث : ارجعی فإنی أکفل ولدک . فرجعت فأخبرت أمیر المؤمنین (علیه السلام) بقول عمرو فقال لها أمیر المؤمنین (علیه السلام) : لم یکفل عمرو ولدک ؟ قالت : یا أمیر المؤمنین إنی زنیت فطهرنی ، قال : وذات بعل کنت إذ فعلت ما فعلت ؟ قالت : نعم قال : وکان بعلک حاضرا أم غائبا ؟ قالت بل حاضرا ، فرفع أمیر المؤمنین (علیه السلام) رأسه إلی السماء وقال : اللهم إنی قد أثبت ذلک علیها أربع شهادات وإنک قد قلت لنبیک (صلوات الله علیه وآله) فیما أخبرته من دینک : یا محمد من عطل حدا من حدودی فقد عاندنی وضادنی فی ملکی ، اللهم وإنی غیر معطل حدودک ولا طالب مضادتک ولا معاند لک ولا مضیع أحکامک ، بل مطیع لک متبع لسنة نبیک ، فنظر إلیه عمرو بن حریث فقال : یا أمیر المؤمنین إنی إنما أردت أن أکفله لأنی ظننت أن ذلک تحبه فأما إذ کرهته فلست أفعل فقال أمیر المؤمنین (علیه السلام) : بعد أربع شهادات بالله لتکفلنه وأنت صاغر ، ثم قام (علیه السلام) فصعد المنبر فقال : یا قنبر ناد فی الناس الصلاة جامعة ، فاجتمع الناس حتی غص المسجد بأهله فقال : أیها الناس إن إمامکم خارج بهذه المرأة إلی الظهر لیقیم علیها الحد إن شاء الله ، ثم نزل فلما أصبح خرج بالمرأة وخرج الناس متنکرین متلثمین بعمائمهم والحجارة فی أیدیهم وأردیتهم وأکمامهم حتی انتهوا إلی الظهر ، فأمر فحفر لها حفیرة ثم دفنها فیها إلی حقویها ثم رکب بغلته

افسانهٔ ۶: «زنی همدانی که متأهل و باردار بود و به وی شراحه می‌گفتند، بخاطر ارتکاب زنا نزد امام‌علی آمد. امام‌علی به زن (که اصرار بر وقوع زنا داشت) گفت: شاید مرد مورد نظر، تو را وادار به این کار کرده؟ زن گفت: نه، امام‌علی گفت: شاید در خواب بوده‌ای که به تو تجاوز کرده؟ زن گفت: نه، امام‌علی گفت: شاید شوهری از دشمنان ما داری و تو از او کتمان می‌کنی؟[؟] زن گفت: نه، پس امام‌علی او را حبس کرد و وقتی وضع حمل نمود در روز پنج‌شنبه او را حدِّ جَلد زد و روز جمعه سنگسارش نمود؛ به این منظور دستور داد گودالی در بازار برایش کندند. مردم او را (برای سنگسار کردن) دوره کردند که امام با تازیانه آن‌ها را زد و گفت: سنگسار که اینطوری نیست؛ اگر بخواهید به این رویّه ادامه دهید یکدیگر را خواهید کشت پس مانند صفوف نماز جماعت به صف شوید. سپس گفت: ای مردم! اگر زناکار خودش به زنا اعتراف کند در این صورت اولین کسی که باید سنگ پرتاب کند امام است ولی اگر چهار شاهد بر وقوع زنا گواهی دهند در این صورت اول، شهود (به خاطر شهادتی که بر علیه او داده‌اند) سنگسار را آغاز می‌کنند سپس امام سپس مردم. آن‌گاه امام سنگی برداشت و تکبیرگویان به او پرتاب کرد سپس صف اول را فراخواند و گفت: سنگسار کنید، سپس گفت: بس است. به همین شکل، صف به صف، کار ادامه پیدا کرد تا زن را کشتند. سپس گفت: هر طور با مرده‌هاتان رفتار می‌کنید با وی نیز همان‌طور رفتار کنید»[80]

وأثبت رجله فی غرز الرکاب ثم وضع یدیه السبابتین فی اذنیه ثم نادی بأعلی صوته : أیها الناس إن الله تبارک وتعالی عهد إلی نبیه (صلی الله علیه وآله) عهدا وعهد نبیه إلی أن لایقیم الحد من لله علیه حد، فمن کان لله علیه حد مثل ما له علیها فلا یقیم الحد علیها فانصرف الناس یومئذ کلهم ما خلا أمیر المؤمنین والحسن والحسین (علیهما السلام) فأقاموا علیها الحد ، وما معهم ما غیر هم من الناس] + کافی ج۷ ص ۷–۱۸۵

۸۰– عن الشعبی أن علیا أتی بامرأة من همدان ثیب حبلی یقال لها شراحة قد زنت، فقال لها علی: لعل الرجل استکرهک؟ قالت: لا، قال: فلعل الرجل قد وقع علیک وأنت راقدة؟ قالت: لا، قال: فلعل لک زوجا من عدونا هؤلاء وأنت تکتمینه؟ قالت: لا، فحبسها، حتی إذا وضعت جلدها یوم الخمیس مائة جلدة، ورجمها یوم الجمعة، فأمر فحفر لها حفرة بالسوق فدار الناس علیها فضربهم بالدرة، ثم قال: لیس هکذا الرجم، إنکم إن تفعلوا هکذا یقتل بعضکم بعضا، ولکن صفوا کصفوفکم للصلاة، ثم قال: یا أیها الناس، إن أول الناس یرجم

تکمیل افسانهٔ ۶: «و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای رجم شراحهٔ همدانیّه [که خود به نزد امام آمده و اقرار به زنا کرده بود] حاضر شد، مردم بسیاری گرد آمده بودند و ازدحام به قسمی بود که نزدیک بود پاره‌ای پارهٔ دیگر را از فشار هلاک کنند. حضرت چون چنین دید فرمان داد او را به خانه بازگردانیدند، تا وقتی که جمعیّت متفرّق گشتند و ازدحام فرو نشست او را به صحن خانه بیرون آوردند و درِ خانه را ببستند و او را سنگسار کردند تا جان سپرد، بعد فرمود: در را باز کردند و مردم وارد شدند و هر کس می‌رسید زبان به لعن مرجوم می‌گشود، چون آن حضرت چنین دید منادی را فرمان داد ندا کند: ای گروه مردم زبان سوء را از این شخص برگیرید چرا که هر کس بر او حدّ الهی جاری شود همان حد کفّارهٔ گناه اوست در دنیا همچنان‌که بدهی در برابر بدهی است»[۸۱].

* تا این‌جا تلاش کردم تمام روایاتِ سنگسار (یعنی قتل زناکار با پرتاب سنگ) را گردآوری کنم؛ و به این نتیجهٔ بسیار مهم رسیدیم که در هر شش مورد مذکور، اجرای حکم ناشی از اقرار زانی بود و نه بیّنه (شهود)! در حالی‌که تنها راه یادشده در قرآن و تنها راه غیر مخدوش در روایاتِ معتبر (که طیّ دوازده حدیث آوردم)، اثبات از طریق شهود است. همین مطلب، موجب گذاردنِ علامت سئوالِ بزرگ در برابر تمامیّت هر شش روایت مذکور (که آن‌ها را افسانه می‌دانم) است. در عنوان

الزانی الامام إذا کان الاعتراف، وإذا شهد أربعة شهداء علی الزنا فان أول الناس یرجمه الشهود لشهادتهم علیه، ثم الامام ثم الناس، ثم رماها بحجر و کبر، ثم أمر الصف الأول فقال: ارموا، ثم قال: انصرفوا وکذا صفا صفا حتی قتلوها، ثم قال: افعلوا بها ما تفعلون بموتاکم. (کنزالعمال ج۵ ص ۴۲۱ ح ۱۳۴۹۱ [المصنف عبدالرزاق ج۷ ص ۳۲۶ ح ۱۳۳۵۰])

۸۱- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج۵ ص ۳۴۱ ح ۴۹۹۵ [و خرج أمیرالمؤمنین (علیه السلام) بشراحة الهمدانیة[۳] فکاد الناس یقتل بعضهم بعضا من الزحام ، فلما رأی ذلک أمر بردها حتی خفت الزحمة، ثم أخرجت وأغلق الباب ، قال : فرموها حتی ماتت ، ثم أمر بالباب ففتح ، قال : فجعل من دخل یلعنها قال : فلما رأی ذلک نادی منادیة أیها الناس ارفعوا ألسنتکم عنها فإنه لایقام حد إلا کان کفارة ذلک الذنب کما یجزی الدین بالدین. (۳) فی القاموس شراحة –کسراقة – امرأة همدانیة أقرت بالزنا عند علی کرم الله وجهه]

بعدی (علل ردّ روایات مرگبار) مشروحاً به نقد این روایات از زوایای مختلف می‌پردازم.

نکته: باید به این نکتهٔ مهم دقّت داشت که راویان، گاه قطعاتی از این روایات مرگبار را جداگانه و مستقل می‌آورند که علی‌الظاهر شمار این نوع روایات را بالا می‌برد ولی چنان‌که اشاره کردم این‌ها در واقع روایاتی مستقل و جداگانه نیستند که بشود از آن‌ها در تأیید مرگبار بودنِ رجم استفاده کرد بلکه بخش‌هایی از همان افسانه‌های یادشده‌اند (که توسط راَویانِ بعدی نقل می‌شود) و در نتیجه نباید فریب تکرارش در قالبی کوچک را خورد.

علل ردّ روایات مرگبار (تولیدات جاعلان)

در مبحث پیشین تقریباً تمام روایاتی که رجم را خونین و فرجامش را مرگ (یعنی معادل سنگسار کنونی) معرّفی می‌کرد آوردم. اینک در این مبحث بنا دارم به نقد آن روایات بپردازم و با نمایان ساختنِ ایرادات جدّی ، اساسی و بارزشان، به ردّ واقعی بودنِ آن‌ها برسیم و جعلی بودن‌شان به اثبات رسد.

مهم‌ترین دلایل ساختگی بودنِ روایات مورد بحث از این قرار است:

۱- متن‌های ضعیف، مستهجن و افسانه‌وار

آن‌قدر مضامین مستهجن و بدآموزی‌های اخلاقی در جعلیّات فوق وجود دارد که قلم، ارزشی برای نگاشتن آن‌ها نمی‌یابد امّا با این‌حال:

الف- نمی‌دانم چرا کسی در مورد افسانهٔ یکم نمی‌پرسد که مگر ماعزبن‌مالک مجرّد نبود؟ (یعنی نه تنها مصداق یغدو علیه و یروح نبود بلکه اساساً زن نداشت!). به این ترتیب، از کِی تا حالا کیفر مردان مجرّد (زنای غیر محصنه) عبارت از سنگسار و نابودی شده؟ چرا به راحتی، تن به افسانه‌هایی می‌دهیم که با اساس حکمِ معیّن اسلامی[۸۲] مخالفت دارد؟ از آن گذشته همین افسانه‌ها معضلاتی جسمانی برای وی برمی‌شمرند که معمولاً بنا به سنّت نبوی، موجب تخفیف مجازات شده و جَلدِ ملایم و تشریفاتی (و نه حتی جلد معمولی) را بدنبال دارد. چرا باید افسانه‌ها این‌قدر با ذهن و روان‌مان بازی کنند که به راحتیِ آب‌خوردن بپذیریم که رسول‌خدا(ص) مردی "مجرّد" ، "یتیم" ، "تهیدستِ بی‌جامه" ، "کارگرِ اجیر (حتی احتمالاً مملوک)" ، "ساده‌لوح" و "دارای معضلات جسمانی" را سنگسار کرد و معدوم ساخت[۸۳]؟ در

۸۲- اگر سنگسار مجرّدها واقعی باشد در این صورت آیهٔ "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" معلوم نیست برای چی و برای چه کسانی نازل شده؛ زیرا برخی به استثناء متأهل‌ها از شمول آن اقدام می‌کنند و این روایات به استثاء مجردها از شمول آن؛ به این ترتیب به این نتیجهٔ سخیف می‌رسیم که شمول آیه بر هیچ‌کس منطبق نیست!

۸۳- «حدثنی یزید بن نعیم بن هزال، عن أبیه، قال: کان ماعزبن‌مالک یتیماً فی حجر أبی، فأصاب جاریة من الحی، فقال له أبی: أئت رسول الله صلی الله علیه وسلم فأخبره بما صنعت لعله یستغفر لک ، وإنما یرید بذلک رجاء أن یکون له مخرجا ، فأتاه فقال : یا رسول الله ، إنی زنیت فأقم علی کتاب الله ، فأعرض عنه ، فعاد فقال: یا رسول الله، إنی زنیت فأقم علی کتاب الله، فأعرض عنه، فعاد فقال: یا رسول الله، إنی زنیت فأقم علی

تکمیل این افسانه ملاحظه کردید که چگونه جاعل حدیث، ماعز را مأمور کرد تا عرض حالش را به ترتیب به عمر ، ابوبکر و پیامبر بگوید تا در عین حال، ترتیب خلافت را نیز تأیید کرده باشد؛ معمولاً از این ترتیبات فرقه‌محور برای اقناع مخاطب و استحکام حدیث استفاده می‌کنند که خود، بهترین گواه بر جعل آن است.

ب- معلوم نیست که راویِ هر یک از افسانه‌های زنان باردار، چگونه در هر چهار نوبت اقرارِ زانیه ،که در ایّام مختلف و ظرف حدوداً سه سال رخ می‌داد، تماماً در صحنهٔ "اعترافِ زن به زناکاری" حاضر می‌شد!؟ آیا با عالَم غیب ارتباط داشته و یا گزارشگرِ ویژه‌ی شخص زانیه بوده که عیناً در روزهای حضور وی در نزد پیامبر و امام، او نیز در محل حاضر می‌شد؟

کتاب الله ، حتی قالها أربع مرار ، قال صلی الله علیه وسلم: (إنک قد قلتها أربع مرات، فبمن)؟ قال: فلانة ، فقال (هل ضاجعتها)؟ قال: نعم قال: (هل باشرتها) ؟ قال: نعم، قال: (هل جامعتها) قال: نعم ، قال: فأمر به أن یرجم ، فأخرج به إلی الحرة فلما رجم فوجد مس الحجارة جزع فخرج یشتد ، فلقیه عبد الله بن أنیس وقد عجز أصحابه فنزع له بوظیف بعیر فرماه به فقتله ، ثم أتی النبی صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له ، فقال: هلا ترکتموه لعله أن یتوب فیتوب الله علیه» (سنن أبی‌داود ح ۴۴۱۹) + (المصنف ابن أبی‌شیبه ج ۶ ص ۵۵۱ : کان ماعز بن مالک فی حجر أبی ...).

عن سماک‌بن‌حرب قال سمعت جابربن‌سمرة یقول اتی رسول‌الله(ص) برجل قصیر أشعث ذی‌عضلات علیه ازار وقد زنی فرده مرتین [قال] ثم امر به فرجم (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ ، مسند احمدبن‌حنبل ج ۵ ص ۱۰۳).

«عن جابر بن سمرة، قال: رأیت ماعزبن‌مالک حین جیئ به إلی النبی(ص) رجلا قصیرا أعضل لیس علیه رداء ، فشهد علی نفسه أربع مرات أنه قد زنی ، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم : (فلعلک قبلتها) قال : لا والله إنه قد زنی الآخر ، قال : فرجمه ثم خطب فقال : (ألا کلما نفرنا فی سبیل الله عز وجل خلف أحدهم له نبیب کنبیب التیس یمنح إحداهن الکثبة ، أما إن الله إن یمکنی من أحد منهم إلا نکلته عنهن)» (سنن أبی‌داود ح ۴۴۲۲).

«عن نعیم بن هزال ان هزالا کان استأجر ماعزبن‌مالک وکانت له جاریة یقال لها فاطمة قد أملکت وکانت ترعی غنما لهم وان ماعزا وقع علیها فأخبر هزالا فخدعه فقال انطلق إلی النبی صلی الله علیه وسلم فأخبره عسی ان ینزل فیک قرآن فامر به النبی صلی الله علیه وسلم فرجم فلما عضته مس الحجارة انطلق یسعی فاستقبله رجل بلحی جزور أو ساق بعیر فضربه به فصرعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم ویلک یا هزال لو کنت سترته بثوبک کان خیرا لک» (مسند احمد ج ۵ ص ۲۱۷).

ب- یکی از جاعلان، در تغلیظ افسانه‌اش هُنر به خرج داده و هر دو افسانهٔ مربوط به زمان پیامبر را متّصل به‌هم دانسته و برای این‌که بار افسانه و احساس را در آن بالا ببرد مدّعی است که ابتدا ماعز به نزد پیامبر آمد و با آن آب‌وتاب و رفت‌وبرگشت ،در حالی‌که دست در دست پیامبر نهاده بود، خواهان قتل خود با سنگ شد! و بلافاصله پس از قتلِ وی، غامدیه وارد شد (ولی این یکی از آن‌جا که تصور کرد پیامبر می‌خواهد با بردن و آوردنش او را همانند قبلی از اعتراف منصرف کند) از حضرت درخواست داشت که کار را یکسره کند و زودتر او را سنگسار کند و مثل ماعز نباشد که هی برود و بیاید[۸۴]!

گفتنی است ساختِ داستان و افسانه در این باب، صورت‌های دیگری هم دارد مثلاً صدیقه وسمقی روایت دیگری (که البته به معمّا و چیستان می‌مانَد!) را چنین نقل و نقد می‌کند: «روزی عمر با پنج نفر که آنان را در حال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آن‌جا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اوّلی را جلو آورد و گردن او

۸۴- عن سلیمان بن بریدة عن أبیه قال جاء ماعز بن مالک إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول‌الله طهرنی فقال ویحک ارجع فاستغفر الله وتب إلیه قال فرجع غیر بعید ثم جاء فقال یا رسول الله طهرنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ویحک ارجع فاستغفر الله وتب إلیه قال فرجع غیر بعید ثم جاء فقال یا رسول الله طهرنی فقال النبی صلی الله علیه وسلم مثل ذلک حتی إذا کانت الرابعة قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فیم أطهرک فقال من الزنی فسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم أبه جنون فأخبر انه لیس بمجنون فقال أشرب خمرا فقام رجل فاستنکهه فلم یجد منه ریح خمر قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم أزنیت فقال نعم فامر به فرجم فکان الناس فیه فرقتین قائل یقول لقد هلک لقد أحاطت به خطیئته وقائل یقول ما توبة أفضل من توبة ماعز انه جاء إلی النبی صلی الله علیه وسلم فوضع یده فی یده ثم قال اقتلنی بالحجارة قال فلبثوا بذلک یومین أو ثلاثة ثم جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم جلوس فسلم ثم جلس فقال استغفروا لماعز بن مالک قال فقالوا غفر الله لماعز بن مالک قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد تاب توبة لو قسمت بین أمة لوسعتهم قال ثم جاءته امرأة من غامد من الأزد فقالت یا رسول الله طهرنی فقال ویحک ارجعی فاستغفری الله وتوبی إلیه فقالت أراک ترید ان ترددنی کما رددت ماعز بن مالک قال وما ذاک قالت انها حبلی من الزنی فقال أنت قالت نعم فقال لها حتی تضعی ما فی بطنک قال فکفلها رجل من الأنصار حتی وضعت قال فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال قد وضعت الغامدیة فقال إذا لا نرجمها وندع ولدها صغیرا لیس له من یرضعه فقام رجل من الأنصار فقال إلی رضاعه یا نبی الله قال فرجمها (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۹ و ۱۲۰).

را زد، دومی را رجم کرد، سومی را حد زد، چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد. عمر متحیر شد و مردم تعجب کردند. عمر پرسید ای اباالحسن برای پنج نفر در موضوعی واحد، پنج حد متفاوت اجرا کردی! علی گفت: اولی ذمی بود که از ذمه خارج شد و حد او جز شمشیر نیست، دومی مرد محصن بود که حد او رجم است. سومی محصن نبود که حد او تازیانه است. چهارمی برده است که نصف حد به او زدیم و پنجمی مجنون بود (که حد از او ساقط است). این روایت بیش‌تر به داستان شبیه است و به نظر می‌رسد راوی برای بیان مجازات‌های مختلف زنا چنین داستانی را ساخته است. این‌که پنج نفر مرد زناکار را در حال زنا گرفته باشند و عمر بدون توجه به شرایط آنان برای همه مجازات یکسان تعیین کرده و در این میان از زنانی که با این مردان زنا کرده‌اند خبری نیست، به قصه و داستان شبیه است»[۸۵].

ت- در یکی از این جعلیّات، امام‌علی دو بار "فراخوانِ حضور به همهٔ مردم" می‌دهد تا آن‌ها را از "وقوع زنای زنی تائب (که با پای خودش به نزد امام آمده)" و "لزوم حضور همگانی در اجرای سنگسارش" باخبر کند ولی دستِ آخر با گفتن جمله‌ای همه را برمی‌گرداند! سرانجام مشخّص نشد امام معصوم! چرا این جمله را در گردهمایی اوّل ایراد نکرد که این‌همه خلق‌الله را در صبحگاهان سرگردان نکند. در همین مورد می‌بینیم که هیچ خبری از شوهر او در آن داستان طولانی و با آب‌وتابِ سه ساله نیست و حتّی کودکِ متولّدشده برخلاف قاعدهٔ الولد للفراش وللعاهرالحَجر به مردی رهگذر رسید و نه به وی! (و یا حتّی به عاهر).

۸۵- رجمِ سنگسار (مقالهٔ وسمقی) ص ۶۹. ضمناً متن روایت مورد استناد چنین است: عن محمد بن الفرات عن الأصبغ بن نباته قال: اتی عمر بخمسة نفر أخذوا فی الزنا فأمر أن یقام علی کل واحد منهم الحد ، وکان أمیرالمؤمنین علیه السلام حاضرا فقال: یا عمر لیس هذا حکمهم، قال: فأقم أنت الحد علیهم، فقدم واحدا منهم فضرب عنقه وقدم الآخر فرجمه وقدم الثالث فضربه الحد وقدم الرابع فضربه نصف الحد وقدم الخامس فعزره فتحیر عمر وتعجب الناس من فعله فقال عمر: یا أباالحسن خمسة نفر فی قضیة واحدة أقمت علیهم خمسة حدود لیس شئ منها یشبه الاخر فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: أما الأول فکان ذمیا فخرج عن ذمته لم‌یکن له حد إلا السیف وأما الثانی فرجل محصن کان حده الرجم وأما الثالث فغیر محصن حده الجلد وأما الرابع فعبد ضربناه نصف الحد وأما الخامس فمجنون مغلوب علی عقله (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۰).

ث- در حالی‌که امام‌علیِ افسانه‌پردازان خواهان حضور هرچه بیش‌ترِ مردم در صحنه‌ی اجرای سنگسار است (و حتی دستور می‌دهد و همهٔ مسلمانان را فرا می‌خواند بطوری‌که در اثر شدّتِ ازدحام و فشار، خطر هلاک جمعیّت می‌رفت) امّا امام‌علیِ واقعی، شرکت‌کنندگان در چنین مراسم‌هایی را "مردان فضول" می‌نامد: «مردی را در بصره برای اجرای حد نزد امیرالمومنین(ع) آوردند پس جماعتی از مردم [برای تماشا و شرکت در اجرای حد] نزدیک شدند. امام‌علی رو به قنبر گفت: این جماعت برای چی دارند جمع می‌شوند؟ قنبر پاسخ داد: قرار است بر مردی اقامهٔ حد شود. امام‌علی وقتی جماعت نزدیک شدند به چهره‌شان نظر کرد و گفت: نفرین بر چهره‌هایی که جز در شر و بدی دیده نمی‌شوند. اینان آدم‌های فضول و فرومایه هستند [و دنبال این چیزها می‌گردند]. ای قنبر! این جماعت را از من دور کن»[۸۶].

ج- این روایاتِ جعلی تفهیم می‌کند که همهٔ یاران امام‌علی، زناکار (آن‌هم از نوع زنای محصنه) بودند! و به همین خاطر اجازه‌ی اجرای حد را نداشتند[۸۷] گویا امام‌علیِ جاعلان تعمّداً درصدد اثبات همین مطلب یعنی زناکار بودنِ همه بجز حسنین بوده است.

۸۶- محمدبن‌الحسن الصفار عن أبی‌إسحاق الخفاف عن الیعقوبی عن أبیه قال: اتی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام وهو بالبصرة برجل یقام علیه الحد قال: فلما قربوا و نظر فی وجوههم قال: فأقبل جماعة من الناس فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: یا قنبر انظر ما هذه الجماعة قال: رجل یقام علیه الحد قال: فلما قربوا و نظر فی وجوههم قال: لا مرحبا بوجوه لاتری الا فی کل سوء هؤلاء فضول الرجال أمطهم عنی یا قنبر (تهذیب‌الاحکام ج ۱۰ ص ۱۵۰ ح ۶۰۳ ، وسائل‌الشیعه ح ۳۴۱۴۸). جملهٔ "قال: فلما قربوا و نظر فی وجوههم" دو بار در این حدیث آمده اما گویا اوّلی که با نقطه‌چین معلوم کردم، زائد بوده و ناشی از ضبطِ ناصحیح و یا اشتباه در کتابت یا تایپ است.

۸۷- (فاقبل علیّ علیهم ثم قال: نشدت الله رجلا منکم لله علیه مثل هذا الحق أن‌یأخذ لله به فإنه لایأخذ لله عز وجل بحق من یطلبه الله بمثله) / (فقال: یا معاشر المسلمین إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن کان لله فی عنقه حق فلینصرف و لایقیم حدود الله من فی عنقه لله حد فانصرف الناس و بقی هو و الحسن و الحسین)

ج- این روایات جعلی، همچنین نشان می‌دهد که تنها دغدغهٔ اخلاقیِ امام معصوم، فحش ندادن به مُرده است و نه با قلوه‌سنگ به سر و صورتِ زنی تائب تا مُردنش کوفتن!

۲- بی‌اعتباریِ اقرار و حمل در ثبوت رجم:

چنان‌که ملاحظَه شد هر شش روایت فوق مبتنی بر "اقرار و اعتراف" و بعضاً "حاملگی و باردار شدن" است؛ این در حالی است که قرآن راه استحقاق کیفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن موضوعیّت می‌بخشد امّا عمربن‌خطاب علیرغم این تحدید قرآنی، در ضمن آیه‌شمردنِ رجم! دو راه دیگر نیز به طریق قرآن افزود: یکی اقرار و اعتراف خودِ فرد، و دیگَری از راه حامله شدن (بعدها همین مضمون به کتب فقهی شیعه هم نفوذ یافت). سخن عمر در این باره چنین است: «رجم در کتاب خدا حق است بر علیهِ زن و مرد متأهلی که بیّنه شهادت دهند یا حاملگی رخ دهد یا اقرار و اعتراف صورت گیرد»[۸۸].

این دو طریق علاوه بر این‌که مخالف سیاست قرآن است همچنین دارای اشکالات زیر می‌باشد:

الف- اقرار: اقرار یا اجباری است و یا ارادی؛

اگر اجباری باشد که اساساً اعتبار ندارد: «امام‌صادق از قولِ حضرت علی گفت: اگر کسی را با کندنِ موهایش یا با ترساندن و ایجاد ناامنی یا دَر حبس و زندان و یا با تهدید، به اقرار بَر علیهِ خود وادارند، این اقرار موجب حد نمی‌شود [زیرا در شرایط غیر طبیعی بوده است]»[۸۹]

۸۸- الرّجم فی کتاب الله!! حقّ علی من زَنَی اذا احصن من الرّجال و النّساء اذا قامت البیّنة أو کان الحبل أو الاعتراف [صحیح بخاری (کتاب الحدود باب رجم الحُبلی من الزنا إذا احصنت) ح ۶۳۲۸]. متن کامل این سخن را در مباحث آتی می‌آورم.

۸۹- عن أبی‌عبدالله أن أمیرالمؤمنین(ع) قال: من أقر عند تجرید أو تخویف أو حبس أو تهدید فلا حد علیه (کافی کلینی ج ۷ ص ۲۶۱ ح ۶).

و اگر اختیاری و ارادی باشد به صراحتِ کلام معصوم، در زنای محصنه و ثبوت رجم فاقد اعتبار است: «امام‌صادق گفت: هرکس ،چه مردِ آزاد چه برده چه زنِ آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناهِ مستوجب حدّی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او ،هرکس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محصن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این‌که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند ...»[٩٠].

نکته- تفکیک دو نوع اقرار از یکدیگر (اقرار در مقابل بیّنه ، اقرار در مقابل انکار // اقرار در عرض بیّنه ، اقرار در طول بیّنه): آن اقراری که در ردّ اعتبارش در زنای محصنه، سخن می‌گویم اقراری است به موازات بیّنه و در عرض آن. بر آن اساس اگر زانی محصن چهار مرتبه بر علیه خودش گزارش دهد دیگر نیازی به وجود شهود نیست و در واقع به صِرف اقرار خود فرد می‌توان حکم به رجمش داد. همان‌طور که توضیح دادم این اقرار بنا به روایات متعدّد هیچ اعتباری در این کیفر ندارد. امّا اقرار اگر در طول بیّنه باشد یعنی چنان‌چه زانی محصن در پی گواهی شهود، به خطایش اعتراف کند و راه انکار در پیش نگیرد در این صورت این نوع اقرار موجب تخفیف‌های بیش‌تری برای وی در جریان اجرای حکم است. اقرار در حدیث زیر (که بدلیل خَلط آن با اقرار نامعتبر از سوی نویسندگان، موجب اشتباهات زیادی در متون فقهی شده) را از همین نوع اقرار معتبر می‌توان شمرد. عبارت داخل [...] را به قرینهٔ عبارتِ (إن کان إنّما أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد) که در اواخر حدیث است به متن افزودم: «روی الحسین‌بن‌خالد قال قلت لأبی‌الحسن(ع) [الکاظم] أخبرنی عن المحصن إذا هرب من الحفیرة، هل یردّ حتی یقام علیه الحدّ؟ فقال: یردّ و لایردّ، قلت: کیف ذلک؟ قال: إذا کان [إنّما قامت علیه البیّنة و] هو المقرّ علی نفسه ثمّ هرب من الحفیرة بعد ما یصیبه شیء من الحجارة لم‌یردّ، و إن کان إنّما "أقیمت علیه البیّنة و هو یجحد" ثمّ هرب یردّ و هو صاغر

٩٠- عن الفضیل قال: سمعت أباعبدالله یقول: من أقر علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا کان أو عبدا أو حرة کانت أو أمة فعلی الامام أن‌یقیم الحد علی الذی أقر به علی نفسه کائنا من کان إلا الزانی المحصن فإنه لایرجمه حتی یشهد علیه أربعة شهداء فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم یرجمه (استبصار ح ٧٦١).

حتی یقام علیه الحدّ»[٩١] (حسین‌بن‌خالد از امام‌کاظم پرسید: اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر او [گواهی شهود را] بپذیرد و به خطایش اعتراف کند در این صورت اگر سنگی به وی اصابت کرده باشد برگردانده نمی‌شود ولی اگر با وجود گواهی شهود اعتراف نکند و در مقام انکار برآید در این صورت ،ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حالِ زار برگردانده می‌شود تا حد [یعنی اصابت شمار معتنابهی سنگ] بر علیه‌ش اقامه شَود).

ب- حمل: از آن‌جا که بحث، محدود به زنای محصنه است پس حامله‌شدن به خودی خود نمی‌تواند گویای بارداری از راه نامشروع باشد زیرا طبیعی‌تر آن است که حمل را ناشی از حرام ندانسته، آن را به شوهر نسبت دهند. مبنای انتساب حمل به فعل حرام چیست؟ آیا بر این اساس نمی‌توان تمام زنانی که باردارند را به جرم زنا دستگیر و سپس رجم کرد!؟ باید دقّت داشت که در روایت عمر صِرف حامله‌شدن به خودی خود موجب احراز زنا است؛ در این صورت معلوم نیست چه فرقی بین حمل از طریق شرعی و حمل از طریق زنا است زیرا تمام تماس‌های جنسیِ زنان متأهل ،چه مشروع چه نامشروع، حمل بر نوع نامشروعش می‌شود. این طَریق، آن‌قدر ناشیانه ساخته شده که هرچه در تضعیفش سخن گوییم ناخواسته از وضوح ضعفش کاسته‌ایم. گفتنی است در این طَریق، اثبات حرام بودنِ حمل را به پس از زایمان موکول نکرده بلکه صرف حمل دلیل بر وقوع فعل حرَام دانسته شده! تازه حتّی پس از زایمان ،به ویژه در آن عصر، چگونه این ولادت را ناشی از فعل حرام می‌توانستند بشمرند. گویا در این روایت، خَلط مبحثی رخ داده و حامله‌شدن در زنان مجرّد که می‌تواند بیان‌گر وقوع زنا در آن‌ها باشد (و البته کیفرش به اتفاق فریقین رجم نیست) را با بحث زنای محصنه که موضوع روایت است درهم آمیخته‌اند. از این‌ها گذشته، حتّی با فرض بارداری از راه نامشروع هم نمی‌توان حکم به زنای زن داد زیرا جناب عمر (یا جاعلِ روایت) از کجا می‌داند

٩١- عوالی‌اللئالی ج٣ ص٥٥٦ (+ رک: وسائل‌الشیعه ح ٣٤٢٩٧ [الکافی ج٧ ص١٨٥ ح٥])

زن با جبر و اکراه وادار به تماس جنسی نشده؟! چه، اگر با تهدید و ارعاب و اکراه مجبور به این کار شده باشد نه تنها هیچ کیفری (چه رسد به سنگسار) شامل حال وی نمی‌شود بلکه باید ضایعه‌ی روانیِ وارده به وی با دلجویی و درمان مناسب برطرف گردد.

الف و ب- علاوه بر این‌ها چنان‌که در حدیث منسوب به عمر ملاحظه شد ادعای اعتبار اقرار و حمل، در کنار آیه‌ی ساختگی رجم قرار دارد یعنی همان دست‌هایی که با ساختِ آیه‌ی رجم، قول به تحریف قرآن را بر سر زبان‌ها انداختند هم‌آنان راه حمل و اقرار را نیز به تک‌طریقِ شرع یعنی شهود (بیّنه) افزودند!

۳- عبور از بیّنه، با وجودِ تنها راه ثبوتِ رجم بودنش در فقه جعفری:

راه وجوب رجم در تمام روایات مورد نقد عبارت از اقرار است در حالی‌که مطابق روایات مؤکّد در فقه جعفری، تنها و تنها راه، عبارت از گواهی شهود (بیّنه) است! این روایات متعدّد (که بالغ بر دوازده حدیث بود) را پیش‌تر در مبحث راه‌های ثبوت رجم آوردم و اینک به تکرار چهار موردش بسنده می‌کنم:

یک- «رسول‌خدا گفت: اگر قرار بود اَحَدی را بدون بیّنه رجم کنم هر آینه فلان‌خانم را رجم می‌کردم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است».

دو- « امام‌صادق گفت: هرکس ،چه مردِ آزاد چه برده چه زنِ آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناهِ مستوجب حدّی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او ،هرکس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانیِ محصن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این‌که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند»

سه- «امام‌صادق: حدّ رجم به این است که چهار نفر گواهی دهند صحنهٔ ادخال و اخراج را دیده‌اند»

چهار- «امام‌صادق گفت: رجم! تا وقتی بیّنه اعلام نکنند که مرد را در حین مجامعت با زن دیده‌اند واجب نمی‌شود» (عن أبی‌بصیر عن أبی‌عبدالله(ع) قال : لایجب الرجم حتی تقوم البینة الأربعة شهود انهم قد رأوه یجامعها)[۹۲].

توجّه: گفتنی است نه تنها اقرار و حمل برای رجم اعتبار ندارد بلکه ائمهٔ هدی حتّی برای بیّنه و تحقّق رجم، شرط‌هایی می‌آوردند تا جلوی وقوع آن را بگیرند به ویژه که این کیفر از رجم عربی فاصله گرفته و به سنگسار یهودی تبدیل می‌شد. برخی از این شرایطِ گاه سخت‌گیرانه از این قرار است:

۱) شهود، به عینه صحنهٔ ادخال و اخراج را ببینند: «امام‌صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر علیه‌شان به آمیزش و به ادخال و اخراجی چون میله در سرمه‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد»[۹۳ توجه].

۲) نمی‌توان فردی را رجم کرد مگر این‌که هر چهار شاهد در تشخیص طرف دوم زنا نیز یکسان سخن بگویند: «راوی از امام‌صادق در بارهٔ مردی پرسید که سه نفر

۹۲- تهذیب ج ۱۰ ص۲ ح۲

۹۳- عن یونس عن سماعة عن أبی‌بصیر قال: قال أبوعبدالله(ع): لایرجم الرجل والمرأة حتی یشهد علیهما أربعة شهداء علی الجماع والایلاج والادخال کالمیل فی المکحلة (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۱ ح ۳۴۲۸۲ [الفروع : ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۴ یب : ج ۱۰ ص ۲ ح ۱ صا : ج ۴ ص ۲۱۷]).

توجّه: احتمالاً در این نوع احادیث (برخلاف ذهنیّت مشهوری که وجود دارد) منظور، رؤیت آلت تناسلی در وقت دخول و خروج نیست بلکه منظور رؤیت خودِ مرد در حال انجام این عمل است! چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند استفادهٔ روایات از تعبیرِ ادخال و اخراج به جای دخول و خروج است!. در تقویتِ احتمال، همچنین می‌توان به احادیثی استناد کرد که مردم را از نظر دوختن به شرمگاه دیگران نهی می‌کند** زیرا اگر دیدن چیزی حرام باشد در این صورت نمی‌توان صحّت گواهی شهود را بر همان چیز استوار کرد و بر آن تأکید ورزید. با این‌همه تعبیر کالمیل فی المکحله، موجب تضعیف این احتمال است هر چند همین تعبیر را نیز می‌توان در آن تحلیل گنجاند. (**امیرالمؤمنین به فرزندش محمّد حنفیه چنین وصیّت کرد: ... و فرض کرد بر چشم که به محرّمات الهی ننگرد و در قرآن با آوردن عبارتِ "قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم" بر همه تحریم کرد که به فرج دیگری نگاه کند : قال أمیرالمؤمنین(ع) فی وصیته لابنه محمدبن‌الحنفیة: ... و فرض علی البصر أن لاینظر إلی ما حرم الله عز وجل علیه فقال عز من قائل: "قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم" فحرم أن‌ینظر أحد إلی فرج غیره [من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۲۷-۶۲۶ ح ۳۲۱۵]).

بر علیه‌ش شهادت می‌دهند که با فلان‌زن زنا کرده ولی شاهد چهارم نمی‌داند با کدام زن زنا کرده. امام در پاسخ گفت: نه حدّ زده می‌شود و نه رجم می‌گردد»[۹۴].

۳) امکان بهره‌مندی جنسی از همسر، در هر صبح و شام وجود داشته باشد: «راوی از امام‌باقر در بارهٔ تعریف محصن پرسید که امام پاسخ داد: محصن کسی است که دارای فرج [یعنی همسری آماده] می‌باشد بطوری‌که هر صبح و شام می‌تواند با وی آمیزش کند»[۹۵] و «راوی پرسید: مسافتِ سفری که محصن در صورت زنا در آن سفر، رجم نمی‌شود چقدر است؟ معصوم پاسخ داد: سفری که نماز شکسته شود و روزه برداشته شود»[۹۶] ؛ بر این اساس اگر فردی متأهل، در سفر (ولو سفری یکی روزه) مرتکب زنا شود، نمی‌توان وی را رجم کرد: «امام‌صادق گفت: زن و مردِ مُغیب (که همسرشان در سفر است) را نمی‌توان رجم کرد ...»[۹۷] و «کسی که از همسرش دور است ، نیز کسی که عقد کرده ولی هنوز همبستر نشده و همچنین کسی که فقط همسرِ صیغه‌ای دارد هیچ کدام [در صورت زنا] رجم نمی‌شوند»[۹۸].

۹۴- عن عمار الساباطی قال: سألت أباعبدالله(ع) عن رجل یشهد علیه ثلاثة رجال أنه قد زنی بفلانة و یشهد الرابع أنه لایدری بمن زنی قال: لایحد و لایرجم (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۲ ح ۳۴۲۸۴ [کافی ج ۷ ص ۲۱۰ ، الفقیه ۵۰۳۵ ، استبصار ح ۸۱۷ ، تهذیب ج ۱۰ ص ۲۵ ح ۷۵]).

۹۵- عن صفوان عن ابن‌سنان یعنی عبدالله عن إسماعیل‌بن‌جابر عن أبی‌جعفر(ع) قال: قلت: ما المحصن رحمک الله؟ قال: من کان له فرج یغدو علیه ویروح فهو محصن (وسائل‌الشیعه ج۱۸ ص ۲-۳۵۱ ح ۳۴۲۰۲ [الفروع: ج ۷ ص ۱۷۹ ح ۱۰ الفقیه: ج ۴ ص ۲۵ یب: ج ۱۰ ص ۱۲ ح ۲۸]).

۹۶- عن محمدبن‌یحیی عن محمدبن‌الحسین رفعه قال: الحد فی السفر الذی إن زنی لم‌یرجم إن کان محصنا؟ قال: إذا قصر فأفطر (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۷-۳۵۶ ح ۳۴۲۱۸ [کافی ج ۷ ص ۱۷۹ ، الفقیه ۵۰۳۷]).

۹۷- عن محمدبن‌مسلم قال : سمعت أباعبدالله(ع) یقول: المغیب والمغیبة لیس علیهما رجم إلا أن‌یکون الرجل مع المرأة ، والمرأة مع الرجل (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۳ [فروع کافی ج ۷ ص ۱۷۸ ح ۵ ، تهذیب ج ۱۰ ص ۱۵ ح ۳۸]).

۹۸- عن عمربن‌یزید عن أبی‌عبدالله(ع) فی حدیث قال: لایرجم الغائب عن أهله و لا المملک الذی لم‌یبن بأهله و لا صاحب المتعة (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۵).

۴- تعارض با رافع حد بودنِ توبه، قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم:
در میان فقها اصل پذیرفته‌شده‌ای وجود دارد به این صورت که اگر فردی "پیش از ثبوت جرمش در نزد حاکم" توبه نماید همین توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌شود چه جرمش از طریق بیّنه ثابت شده باشد و چه با اقرار؛ و حتی اگر جرمش از طریق اقرار ثابت شود توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌گردد چه این توبه پیش از ثبوت جرم در نزد حاکم باشد و چه پس از آن[۹۹].
در تأیید اصل فوق علاوه بر روایات متعدد همچنین می‌توان به این آیه استناد کرد: «... إلا الّذین تابوا من قبل أن‌تقدروا علیهم فاعلموا أنّ الله غفور رحیم» [... مگر آنان‌که پیش از آن‌که بر آن‌ها دست یابید توبه کنند پس بدانید که خدا بخشنده و مهربان است (و توبه‌کنندگان را هرگز عذاب نخواهد کرد)][۱۰۰].
با این وجود در روایات مورد نقد ملاحظه شد که پیامبر و امام به زانیِ مُقِرّی که توبه به قرینهٔ مراجعات مکررش از سر و کول او می‌بارید حد اجرا کردند! و شگفت آن‌که نه پیامبر و نه امام‌علی به مُقِرِّ مُصِرِّ خواهان تطهیر نگفتند که همین توبه‌ات موجب بخششِ خدایی و رفع حدّ است؛ و سرانجام فردِ ناله‌سرداده از گناه را با ضربات سنگ زَجرکش کردند!
به راستی اگر لفظ طهّرنی و نیز آن مراجعات مکرر، گواه توبه نباشد پس نشان چیست؟ با این‌که از وصف‌الحال آن‌ها عین توبه به دست می‌آید با این‌حال اگر آن را "صریح" در توبه ندانیم آیا لااقل حاوی "شبههٔ" توبه نیست؟ در این صورت مگر حدود بنا به احادیث وارده با ورود شبهه رفع نمی‌شود؟ آیا شبهه موجب درء حد نیست؟:

۹۹- التوبة قبل ثبوت موجب العقوبة عند الحاکم مسقطة للحد مطلقاً و أما بعده، فإن کان الثبوت بالبیّنة لم‌یسقط إذا کان حداً خلافاً لأبی‌الصلاح حیث جوز للإمام العفو (مسالک‌الأفهام شهیدثانی ج ۱۴ ص ۴۷۰) // باب أن من تاب قبل أن‌یؤخذ سقط عنه الحد، و استحباب اختیار التوبة علی الإقرار عند الإمام (وسائل‌الشیعه ج ۲۸ ص ۳۶).
۱۰۰- سورهٔ مائده آیه ۳۴ ترجمهٔ مهدی الهی قمشه‌ای

«رسول‌خدا(ص) گفت: حدّ شرعی را با پیش‌آمدن شبهه و تردید، دفع کنید [و انجام ندهید]»[۱۰۱]. همین کلام از امیرالمؤمنین نیز صادر شده که در پاورقی آوردم.
«رسول‌خدا(ص) گفت: تا هرچه جا دارد رفع حد از مسلمانان کنید پس اگر راهی به نفع متهم یافتید وی را آزاد کنید زیرا اگر امام با عفوِ متّهم دچار اشتباه شود بهتر از این است که با عقوبتِ وی اشتباه کند»[۱۰۲]. عمربن‌خَطاب نیز کلام مشابهی در این باره دارد که در پاورقی آوردم.
سیّدمحمّد موسوی‌بجنوردی ضمن ضعیف دانستن سند روایاتِ مورد نقد، چنین به تحلیل می‌نشیند: «اساساً روایاتی که متضمن رجم‌اند ،چه در زمان پیغمبراکرم(ص) و چه در زمان خلافت امیرالمؤمنین، همهٔ اینها می‌گویند که آن طرف با گریه می‌آمد و با گریه می‌گفت که "طهرنی یا رسول‌الله، طهرنی یا امیرالمؤمنین"، پیغمبر یا امیرالمؤمنین پشتش را می‌کرد به او و توجّه نمی‌نمود، باز او می‌آمد این طرف، تا این‌که چهار دفعه این کار را کرد که حضرت پذیرفت. جریان خیلی مفصل است. بنده عرض می‌کنم که این از مسلّمات فقه ماست در باب زنا که اگر "قبل از ثبوت عند الحاکم" متهم توبه کند مُسقِط حدّ است. سؤال من این است که واقعاً برای "توبه" و پشیمانی یک فردِ بزهکار چه مصداقی بالاتر از این می‌توانید پیدا بکنید که طرف دارد گریه می‌کند و بدون آن‌که او را مجبور نمایند اینچنین اظهار ندامت می‌کند. آیا این توبه نیست؟ پس توبه به معنای چیست؟ توبه به معنای پشیمانی است. حضرت سجاد(ع) در "صحیفه سجادیه" بیان می‌کند: "الهی ان کانت الندم الیک التوبة فأنا من النادمین" کسی می‌آید خودش را در معرض کشتن قرار می‌دهد و می‌گوید من را پاک کن یا رسول‌الله، دیگر ما از این مصداق بالاتر، از توبه بالاتر

۱۰۱- قال رسول‌الله(ص): اِدرأوا الحُدودَ بالشّبهات (وسائل‌الشیعه ح ۳۴۱۵۴). از امام‌علی نیز همین کلام نقل شده: قال أمیرالمؤمنین(ع): اِدرَأوا الحُدودَ بالشّبهات (وسائل‌الشیعه ح ۳۴۳۶۸).

۱۰۲- رسول‌الله(ص): اِدرَؤوا الحُدودَ عَن المُسلمین مَا استَطَعتُم، فإن وجدتم للمسلم مخرجا فخلوا سبیله فإن الإمام لأن یخطئ فی العفو خیر من أنَ‌یخطئ فی العقوبة (میزان‌الحکمة ج ۱ ص ۵۵۴ ح ۷۳۵ [کنزالعمال ۱۲۹۷۱]). سخن عمربن‌خطاب در این باره چنین است: ادرؤا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان الامام لان یخطئ فی العفو خیر له من أن‌یخطئ فی العقوبة فإذا وجدتم للمسلم مخرجا فادرؤا عنه (کنزالعمّال ج ۵ ش ۱۳۴۱۷).

داریم. من می‌پرسم آیا چطور شد که اینها توبه کردند، ولی پیغمبر اکرم(ص) یا امیرالمؤمنین بر ایشان حد جاری کردند، در حالی‌که توبه قبل از ثبوت در نزد حاکم مُسقط حد است. لذا این روایات همه قابل خدشه است، چطور شده که با وجود توبهٔ مسلّمِ این‌ها، باز اجرای حد شده است، آیا تشکیک در صدور روایات بکنیم؟ چون اگر یقین داشته باشیم که روایات مال پیغمبر یا ائمه است، تشکیک ندارد، اما در باب روایات درایت خیلی مهم است که ما باید ببینیم روایات با اصول دیگر فقه ما سازش دارد یا نه. وقتی دیدیم روایتی با اصول فقه ما سازش ندارد، مانند همین مسأله که برخلاف قاعدهٔ "قبولی توبه قبل از اقرار عند الحاکم مسقط است" می‌باشد، این‌جا می‌بینیم عملاً مسقط نشده و منافات با آن روایات دارد»[۱۰۳].

و یا سیّدمصطفی محقّق‌داماد در همین باره، روایات مورد نقد را چنین محکوم می‌کند: «بر اساس مسلمات فقه مذاهب مختلف اسلامی، توبه پیش از اقامه شهادت مسقط حد است[۱۰٤] حال پرسش این است: چه توبه‌ای از حال نزار و پریشان چنین گناهکاری بالاتر است؟ مگر توبه چه معنایی دارد؟ وقتی گناهکاری با این حال پشیمانی و اندوه نزد پیامبر می‌آید و با عجز و لابه از وی می‌خواهد حکم خدا را در بارهٔ وی اجرا کند آیا هیچ انگیزه‌ای جز پشیمانی و ندامت و توبه از کردار خویش دارد؟ مگر منظور از توبه همین پشیمانی از ارتکاب عمل و بازگشت به سوی خدا نیست؟ چه توبه‌ای از این بالاتر و صادقانه‌تر؟ همین که شخصی بی‌آنکه هیچ شاهدی بر گناه او باشد خود صادقانه به نزد پیامبر می‌آید و به گناهش اعتراف

۱۰۳- نشریهٔ یاد ش ۷۵ (گفتگوی ابوالفضل شکوری با موسوی‌بجنوردی با عنوان :نگاهی جدید به مشروعیّت حدّ رجم در فقه اسلامی) ، رجم سنگسار (مقالهٔ موسوی‌بجنوردی) ص ۳۴

۱۰۴- امام‌خمینی می‌نویسد: «یسقط الحد لو تاب قبل قیام البینة رجماً کان او جلداً ... و لو تاب قبل الاقرار سقط الحدّ» (التحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۹)؛ بر این مطلب حتی ادعای اجماع شده است (کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۹۸، به نقل از فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریرالوسیله، کتاب الحدود، ص ۱۳۵)؛ ماده ۸۱ قانون مجازات اسلامی نیز مقرر می‌دارد: «هرگاه زن یا مرد زانی قبل از اقامه شهادت توبه نماید حد از او ساقط می‌شود».

می‌کند، نشانهٔ گویایی از توبه او نیست؟ پس چرا پیامبر وی را سنگسار می‌کند؟»[۱۰۵].
اساساً رازِ این‌که برخی از فقها اقرار را مطلقاً و کلاً موجب رفع حد می‌دانند همین مبیّن توبه بودنِ اقرار است.
اینک حدیثی که برخلاف افسانه‌های مورد نقد، نشانگر رفع حد از نادم (حتّی به صِرف وضوگرفتن و اقامهٔ نماز!) است را می‌خوانیم: «مردی نزد پیامبر^ص [که گویا در مسجد بود] آمد و گفت: ای رسول‌خدا من مرتکب کارِ مستوجب حد شده‌ام پس حد را بر من جاری کن. پیغمبر^ص پرسید: آیا وقتی می‌خواستی [به سمت مسجد] بیایی، وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله. پیغمبر^ص ادامه داد: آیا وقتی ما نماز خواندیم تو نیز همراه ما نماز خواندی؟ مرد پاسخ داد: بله. رسول‌خدا^ص گفت: برو که خدای تعالی گناهِ تو را مورد عفو قرار داده!»[۱۰۶].
علیرغم روایتِ بالا که پیامبرِ واقعی(ص)، اندک نشانه‌ها را دالّ بر توبه و در نتیجه رافع حد از خطاکار می‌داند امّا در افسانهٔ غامدیه دیدیم که چگونه پیامبرِ خیالیِ حدیث‌سازان، ضمن اذعان به وجود عالی‌ترین مراتب توبه در غامدیّه، امّا دستور داد تا وی را زجرکش کنند: «أمر الناس ان یرجموها ... فوالذی نفسی بیده لقد تابت توبة لو تابها صاحب مکس لغفر له» (سوگند به کسی که جانم در دست اوست وی چنان توبه‌ای کرده که حتّی اگر مأمور مالیات هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش!).

۵- تعارضِ آشکار با احادیث نهی از زجرکشی:

توضیح این قسمت را در کلام فقیه فقید سیّدمحمدجواد غروی پی‌گیری می‌کنیم که گفت: «از این گذشته، رجم از اشدّ اقسام قتل صبر [زجرکُش کردن] است که در

۱۰۵- رجمِ سنگسار (مقالهٔ محقّق‌داماد) ص ۲۹

۱۰۶- حدثنی أبو أمامة أن رجلا أتی النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله إنی أصبت حدا فأقمه علی، قال: توضأت حین أقبلت؟ قال: نعم، قال: هل صلیت معنا حین صلینا؟ قال: نعم، قال: اذهب فإن الله تعالی قد عفا عنک (سنن ابوداود ج ۲ ح ۴۳۸۱ +ر.ک: صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۳).

دین اسلام اکیداً از آن نهی شده و از محرّمات است، و اخبار بسیار در این باره آمده است. از آن جمله خبر جابربن‌عبدالله است که گفت: رسول‌خدا(ص) نهی فرموده که جنبنده‌ای (از حشرات و حیوانات) به قتل صبر کشته شود[۱۰۷] و نیز از ابی‌یعلی روایت شده که گفت: همراه عبدالرّحمن بن خالدبن‌ولید به نبرد رفته بودیم که چهار تن از کفار دشمن را آوردند، آن‌گاه دستور داد با سرنیزه آنها را زجرکُش کردند. خبر این حادثه به ابی‌ایّوب رسید وی گفت: از رسول‌خدا(ص) شنیدم که از قتل صبر نهی فرمود. احمد حنبل این حدیث را به دو سند دیگر روایت نموده در یکی از آنها آورده است که ابو ایّوب گفت: رسول‌خدا(ص) از زجرکُش کردن حیوانات نهی فرمود. سپس ابو ایوب گفت: اگر مرغی داشتم آن را به قتل صبر نمی‌کشتم[۱۰۸] ابن‌اثیر در نهایه، بعد از نقل حدیث جابر می‌گوید: قتل صبر آن است که موجودی ذی‌روح را زنده بگیرند سپس با چیزی آنقدر بزنندش تا بمیرد[۱۰۹] و در قاموس می‌گوید: و صبر انسان و غیر او بر قتل، آن است که محبوس گردد و رَمیْ شود تا بمیرد[۱۱۰] پس شکی نیست که رجم، از اعظم انواع قتل صبر است. چنان‌که از موسی‌بن‌جعفر علیهما السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول‌خدا(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می‌زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت‌شان کناد[۱۱۱]! در صورتی که قتل صبرِ حیوانی تا این حدّ

---

۱۰۷ – مسلم، صید، ۶۱، ۶۵/ ابن‌ماجه، ذبائح، ۱۰/ احمد، ج۳، ص۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹/ مسنداً عن جابربن‌عبدالله: نهی رسولُ‌الله(ص) ان‌یُقتَلَ شیءٌ من الدَّوابَّ صبراً.

۱۰۸– مسند احمد، ج۵، ص۴۲۲/ عن ابی‌یعلی قال: غَزَونا معَ عبدِالرَحمن بن خالدبن‌الوَلید، فأُتِیَ باربَعَة اعلاجٍ من العدوِّ، فامرَ بهم، فقُتِلوا صبراً بالنَّبل، فبلغ ذلک ابا ایُّوب فقال: سمعَتُ رسولَ‌اللهَ(ص) ینهی عن قتلِ الصَّبر. و رواه احمدُ بسندَین آخرَین و فی احدهما اَنّ ابا ایوب قال: نهی رسول‌اللهِ(ص) عن صَبرِ الدابَّة. ثمّ قالَ ابو ایّوبَ: لو کانَت لی دَجاجةٌ ما صبَرتُها.

۱۰۹– ابن الاثیر، النّهایة، بعدَ نقل حدیث جابر/ هوَ ان‌یُمسَکَ شیءٌ من ذواتِ الرُّوح حیّاً ثمَّ یُرمَی بشیءٍ یموتَ.

۱۱۰– قاموس/ و صبرُ الانسان و غیره علی القتل ان‌یُحبَسَ و یرمی حتّی یموتَ.

۱۱۱– راوندی، نوادر/ سفینة البَحار/ مرَّ رسولُ‌اللهَ(ص) علی قومٍ نَصَبُوا دَجاجَةٌ حیَّةٌ و هم یَرمونَها بِالنَّبل فقال: مَن هؤلاءِ لَعَنَهُمُ اللهُ.

موجب لعنت خدا می‌گردد، پس چنین لعنتی نسبت به قتل صبرِ انسان، بسیار شدیدتر و بدتر است»[۱۱۲].

۶- بی‌اعتباری در "عرضه به قرآن"

اصلی‌ترین محک برای پذیرش احادیث، توافق با قرآن است؛ نیز یکی از اصلی‌ترین چاره‌اندیشی‌ها در مورد روایاتِ معارض، عرضهٔ آن‌ها به قرآن برای داوری است. بر این اساس، روایاتی که موافق قرآن است را انتخاب، و مواردی که مخالف آن است را کنار می‌نهیم[۱۱۳]. حال، این عرضه را در روایات مورد نقد، در دو موضوع انجام می‌دهیم: ثبوت رجم ، غایت رجم.

الف- ثبوت رجم (سنجش اعتبار اقرار در زنای محصنه): پیامبر در ضمنِ روایات مورد نقد، ثبوت رجم از طریق اقرار را معتبر شمرده؛ این در حالی است که حضرت(ص) در روایات دیگر، ثبوت رجم را تأکیداً منحصر به بیّنه (شهود) دانسته است (لو کنت راجما أحداً بغیر بینةٍ لرجمتُ فلانة) نیز همین حکایت در مورد ائمهٔ

۱۱۲- فقه استدلالی در مسائل خلافی (سیّدمحمدجواد موسوی‌غروی ، ترجمه سیّدعلی‌اصغر غروی، نشر نگارش) ص ۶۷۰-۶۶۹

۱۱۳- توضیح سیّدجعفر مرتضی: «المعیار الأعظم والأقوم: وإذا ثبت لأی من الناس: أن کتابا ما صحیح کله، ولا یتطرق إلیه أی ریب أو شک، فإنه سوف یجعله معیارا لکل ما یرد علیه، فیقبل ما وافقه ویرد ما خالفه سواء أکان ذلک الکتاب یتحدث عن علم الکیمیاء أو الفیزیاء أو الریاضیات أو علوم الدین والشریعة أو أی شئ آخر . . ولا ریب فی أن القرآن هو ذلک الکتاب الذی أحکمت آیاته ولا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه فهو المعیار الأقوم وهو المیزان الأعظم لایرتاب فی ذلک ذومسکة أو شعور قویم وسلیم. وفضلا عن ذلک، فإن النصوص قد تواترت وتضافرت علی الامر بالعرض علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالفه فاترکوه. وعن الإمام الصادق: ما لم‌یوافق کتاب الله فهو زخرف ... وعن الإمام الباقر: إذا حدثتکم بشئ فاسألونی عن کتاب الله. ... روی عن النبی(ص) أنه قال: تکثر لکم الأحادیث بعدی فإذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالف فردوه. ... عن ابن أبی‌کریمة عن جعفر عن رسول‌الله(ص) أنه خطب فقال: إن الحدیث سیفشو علی فما أتاکم عنی یوافق القرآن فهو عنی وما أتاکم عنی یخالف القرآن فلیس عنی. وعن علی(ع): ستکون عنی رواة یروون الحدیث، فاعرضوه علی القرآن فإن وافق القرآن فخذوه وإلا فدعوه» (الصحیح من سیرة النبی الأعظم السید جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶).
لا ریب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن فی مقام الترجیح بالعرض علی الکتاب (الحدائق‌الناضرة ج۶ ص ۳۵۸).

هدی وجود دارد یعنی از طرفی در ضمنِ روایات مورد نقد، طریق اقرار معتبر شمرده شده ولی از سوی دیگر مطابق روایاتِ متعدد ،که تماماً در عنوان "راه ثبوت رجم" و برخی‌شان را اخیراً در دلیل۴ از عنوان کنونی آوردم، تنها راه معتبر را تأکیداً عبارت از بیّنه می‌دانند.

و امّا قرآن، در تعیین راه ثبوت مجازات برای مرتکبین زنای محصنه، فقط از بیّنه (آن‌هم ۴ شاهد) نام می‌برد. این تصریح و تحدید، هم در سورهٔ نور آمده و هم در سورهٔ نساء:

یک- «والّذین یرمون المحصنات ثمّ لم‌یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ...»[۱۱۴] (کسانی که به زنان محصنه تهمت می‌زنند ولی نمی‌توانند چهار شاهد بیاورند را هشتاد ضربه بنوازید).

دو- «لولا جاءو علیه بأربعة شهداء فإذ لم‌یأتوا بالشهداء فأولئک عندالله هم الکاذبون»[۱۱۵] (چرا برای ادّعاشان چهار شاهد نیاوردند؟ اگر شاهد نیاورند پس در پیشگاه خدا دروغگو شمرده می‌شوند).

سه- «والّاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شهدوا ...»[۱۱۶] (زنانی از شما که مرتکب فاحشه می‌شوند پس چهار نفر از خود بر علیه‌شان گواه گیرید پس چنان‌چه شهادت دادند ...). در این آیه با تکرار عبارتِ شهادت‌دادن (فإن شهدوا) ،به ویژه که با إن شرطیّه همراه است، به وضوح تعلیق کیفر به وجود بیّنه (و نه راه دیگر) را نشان می‌دهد!

نتیجه- بنابراین در ترجیح روایات عرضه‌شده به قرآن، آن دسته از روایاتی که همچون خودِ قرآن فقط از بیّنه نام برده را برمی‌گزینیم و روایات حاوی اقرار و حمل را بدلیل عدم توافق با قرآن کنار می‌نهیم.

ب- غایت رجم (سنجش اعتبار قتل در زنای محصنه): مطابق روایات مورد نقد، منتهای رجم عبارت از قتل و معدوم ساختن است ولی مطابق روایاتی که در بحث

۱۱۴- سورهٔ نور آیه ۴

۱۱۵- سورهٔ نور آیه ۱۳

۱۱۶- سورهٔ نساء آیه ۱۵

غایت رجم آوردم منتهای آن عبارت از ایجاد درد (و تحقق مفهوم رجم) است و نه قتل. بدلیل همین تعارض موضوع را به قرآن عرضه می‌کنیم؛ و چون در قرآن خبری از قتل و مرگ نیست و به ایذاء بسنده شده، پس آن روایات افسانه‌وار را بدلیل وجود غایتِ قتل، کنار نهاده و آن‌ها را از درون جوامع حدیثی به جایگاه اصلی‌شان یعنی به کتاب‌های افسانه منتقل می‌کنیم.

۷- ناهمخوانی با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین:

غیر از این‌که ثبوت رجم در کلام ائمه صرفاً محدود به بیّنه است (و در نتیجه اقرار ،که همهٔ روایات مورد نقد بر آن بنا شده، اعتبار ندارد) همچنین کیفیّت و غایت رجم نیز در کلام ایشان با روایات مورد نقد اختلاف اساسی دارد زیرا:

اولاً- در کلام معصومین(ع) برای اجرای رجم ملاحظاتی (شامل: ۱- استفاده از سنگ‌های ریز یعنی سنگ‌های غیر کُشنده ۲- نزدن به جاهای حسّاس یعنی سر ، صورت ، دامن ۳- نزدن به جلوی اندام ۴- بسته‌نبودن و مانع‌نشدن از فرار) وجود داشت که نه تنها در تمام آن روایات نادیده گرفته شده بلکه عملی‌شدن آن روایات از مسیر زیرِ پا گذاردن ملاحظات ائمّهٔ هدی طی می‌شود!

ثانیاً- غایتِ تمام آن روایات ساختگی، عبارت از مرگ بود در حالی‌که غایت روایات صادر از خودِ ائمّه عبارت از ایجاد صِرف درد (اصابت سنگ) بود که احادیثش را در عنوان "غایت و منتهای رجم" آوردم.

۸- تعارض با "ترجیح قولِ خلاف عامه":

وقتی در متون روایی شیعی، با دو دسته روایت مخالفِ هم روبرو شویم در این صورت یکی از راه‌های ترجیح، این است که قول مخالف عامّه را برگزینیم یعنی روایات موافق عامه (به عنوان فقه حاکم) را کنار گذارده و روایات مخالف‌شان را برگزینیم[۱۱۷] .

۱۱۷- الحدائق‌الناضره بحرانی ج ۶ ص ۳۵۸ // ج ۱۲ ص ۴۱۶ : «فنقول لا ریب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن فی مقام الترجیح بالعرض علی الکتاب وطرح ما وافق العامة فی مقام عرض الأخبار

و امّا در موضوع مورد بحث، چنان‌که ملاحظه شد هر شش روایت مرگ‌آفرینِ سنگسار، بر اساس اقرار شکل گرفته بود؛ اینک می‌خواهیم اعتبار اقرار در رجم را به کمک قاعدهٔ فوق (ترجیح قول خلاف عامّه) بدست آوریم زیرا در روایات شیعی با دو دستهٔ معارض مواجهیم: ۱- برخی‌شان تنها راه ثبوت رجم را عبارت از بیّنه یعنی شهود می‌دانند. در این رابطه بیش از ده روایت صریح، در قالب انشاء حکم وجود دارد که پیش‌تر همه را آوردم. ۲- برخی‌شان ،یعنی همان روایات مرگ‌آفرینِ سنگسار، (که همگی در قالب داستان و رویداد است و نه همچون ده مورد قبلی در قالب انشاء حکم!) به اعتبار اقرار اشاره دارند.

حال برای ترجیح در این روایات معارض، سراغ روایات عامّه می‌رویم؛ در این مراجعه می‌بینیم که طریق اقرار مورد توجّه، تأکید و ترویج "فقه عامه" (یعنی فقه حاکم و حکومتی) بود. اعتبارِ اقرار در فقه حاکم به روشنی در سخن صریحِ عمربن‌خطاب (آن‌هم در قالب اَنشاء حکم) آمده و همان ارزشی که برای بیّنه قائل شده را برای اقرار نیز لحاظ می‌کند: «عمربن‌خطاب گوید: همانا خداوند محمّد(ص) را به حق فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود، یکی از آیات نازل‌شده آیهٔ مربوط به رجم است، ما این آیه را در قرآن خواندیم و معنی آن را درک کردیم و آن را حفظ نمودیم، رسول‌خدا(ص) در زمان خود رجم را انجام داد و ما هم بعد از او رجم را انجام دادیم، می‌ترسم مدتی بگذرد مردم بگویند: قسم به خدا ما آیهٔ مربوط به رجم

على مذهب العامة وطرح ما خالف الأشهر فی الرواية فی مقام الترجيح بذلک أيضا // ... ولا سيما بمثل هاتين القاعدتين المنصوصتين فإنهم يرمون بالدليل المرجوح ويطرحونه كما صرحت به النصوص من أن ما خالف القرآن يضرب به عرض الحائط وما وافق العامة يرمی به»

الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۹ : «فقد أمر عليه‌السلام بترک ما وافق العامة لأنه يحتمل أن‌يكون قد ورد مورد التقية، وما خالفهم لا يحتمل ذلک»

الاصول الأصيله فيض كاشانی ص ۹۵ : «عن محمدبن‌أبی‌عمير عن عبدالرحمن ابن أبی‌عبدالله قال: قال الصادق عليه‌السلام: إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله عز وجل، فما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فذروه، فان لم‌تجدوهما فی كتاب الله فاعرضوهما على اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه، وما خالف اخبارهم فخذوه. وعن ابن‌بابويه باسناده عن الحسين‌بن‌السری قال: قال أبوعبدالله(ع): إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فخذوا بما خالف القوم»

را در قرآن نمی‌بینیم، آن موقع مردم به واسطهٔ ترک کردن یک امر واجب که خداوند به آن دستور داده است گمراه خواهند شد، باید بدانید رجمِ کسی که بعد از ازدواج و نزدیکی با همسرش مرتکب زنا می‌شود امری است حق و در کتاب خدا ثابت است و وقتی که شاهد به زنا یا حاملگی وجود داشته باشد و یا اعتراف به زنا شود حکم رجم در حق چنین مرد و زنی اجرا می‌گردد»[۱۱۸].

گویا متأثر از همین روایات است که مرحوم علی‌اکبر غفّاری، رجمِ ناشی از اقرار را سنّت عُمَر می‌داند.

نتیجه: بنا به قاعدهٔ فوق یعنی مطابق اصل موجود در فقه‌مان، از میان دو گروه روایات خاصّه، آن دسته‌ای که اقرار و اعتراف را طریقی شرعی برای ثبوت حکم رجم می‌داند ،بدلیل توافق با رأی حکومتیِ عامه، کنار نهاده و در نتیجه فقط روایاتی که مُشعِر بر انحصار طریق بیّنه است را ملاک می‌گیریم. نتیجهٔ این اقدام بی‌اعتباری تمام شش روایتی است که متّکی به اقرار بوده و همواره برای قتل‌وسنگسار به آن‌ها استناد می‌شود؛ همان روایاتی که بدرستی بر آن‌ها نامِ افسانه را گذاردم.

چنان‌که ملاحظه شد عمربن‌خطاب در این کلامِ منسوب به وی (که در یک سخنرانی سیاسی! ایراد شد) ناخواسته، هم بذر تحریف قرآن (با ادّعای وجود آیهٔ رجم) را منتشر کرد و هم تضعیف نصّ کتاب (با انحصار زدایی از بیّنهٔ قرآنی) را یکجا کلید زد تا چه شود؟ تا کالای ناچیز و نامبارکِ سنگسار را همراه با ارعاب سیاسی، به جامعهٔ اسلامی تحمیل کند[۱۱۹]!

۱۱۸– ترجمهٔ فارسی اللّؤلؤ والمرجان محمّدفؤاد عبدالباقی ج۲ ص ۳۲۱ ح ۱۱۰۱ (متن: أنّ الله بعث محمّداً(ص) بالحقّ و أنزل علیه الکتاب فکان ممّا انزل الله آیة الرّجم، فقرأناها و عقلناها و وعیناها، رجم رسول‌الله(ص) و رجمنا بعده، فأخشی إن طال بالنّاس زمان أن‌یقول قائل: والله ما نجد آیة الرّجم فی کتاب الله، فیَضلّوا بترک فریضة انزلها الله، و الرّجم فی کتاب الله حقّ علی من زَنَی اذا اُحصن من الرّجال و النّساء اذا قامت البیّنة أو کان الحبل أو الاعتراف).

۱۱۹– روایتی که در سطور بالا از عمر نقل شد بخشی از خطبهٔ مفصّل وی است که رنگ و بوی سیاسی نیز دارد. متن کامل خطبه به نقل از صحیح بخاری در انتهای بخش دوم کتاب می‌آید. سخنرانی عمر، پس از آن صورت گرفت که یکی از صحابه (گویا عمار یاسر) انتخابِ ابوبکر پس از رحلت پیغمبر را اقدامی لحظه‌ای و

کار تا جایی پیش رفت که عُمَر (بنا به متون روایی) حتی محلّ آیهٔ رجم در قرآن را نشان داد! در ضمنِ روایت، دقّت کنید چگونه قرآن فدای آیه‌ای جعلی می‌شود.: «حذیفه گفت که عمر از من پرسید: ای حذیفه! سورهٔ احزاب را چند آیه می‌دانید؟ پاسخ دادم: ۷۲ یا ۷۳ آیه. عمر گفت: سوره احزاب تقریباً به اندازهٔ سورهٔ بقره بود [۲۸۶ آیه] و آیهٔ رجم هم در همین سوره جای داشت »[۱۲۰] در تکمیل این پروژه،

شتابزده معرّفی کرد و نیز این صحابی می‌خواست امام‌علی را پس از مرگ عمر به قدرت بنشانَد! توضیح دو تن از فضلای حوزه در بارهٔ این خطبه و پیوندش با سیاست را در بخش چهارم می‌آورم؛ و اینک بخشی از کلام هر یک را می‌خوانیم:

عبدالکریم نیّری‌بروجردی: عمربن‌الخطاب در پایان عمر خود، مسألهٔ «رجم» را قرین مسألهٔ «خلافت» ساخت، و در حضور همهٔ سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او دادِ «ما بال الرّجم و فی کتاب الله الجلد» سر دهد و نه توان بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد! آری کسانی که در بارهٔ «قانون رجم» به اعتراض نشستند [انّ عمربن‌الخطّاب خطب النّاس، فسمعته یقول: ألا و انّ ناسا یقولون: ما بال الرّجم و فی کتاب الله الجلد] می‌بایست یارانِ همان‌کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علیّ بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود، عمر غضبناک شد، و در اوّلین جمعهٔ ورودش به مدینه خطبهٔ مزبور را در حضور مسلمانان ایراد کرد و خطّ مشی آینده را برای‌شان مشخّص نمود!

سیّمصطفی محقق‌داماد: با مراجعه به نقل مفصل خطبهٔ عمر که بخاری آن را نقل کرده است روشن می‌شود که حکم سنگسار در میان برخی از صحابهٔ پیامبر مخالفانی داشته است. از سوی دیگر، عمر در این خطبه حکم رجم را با مسئله سیاسی حکومت پیوند زده است. یکی از اصحاب ،ظاهراً عمار یاسر، می‌گوید: «لو قد مات عمر لقد بایعتُ فلاناً [= علی(ع)]، فوالله ما کانت بیعةُ ابی‌بکر الّا فلتةً ...» عمر از این سخن برآشفته شده، خطبه‌ای ایراد می‌کند و در آن ضمن پرداختن به این سخن سیاسی، حکم رجم را نیز بیان می‌کند. در هم آمیختگیِ بحث‌های خلافت و جانشینی پیامبر با حکم رجم می‌تواند تا حدی سیاسی بودن این حکم را نیز نشان دهد.

۱۲۰– عن حذیفة قال قال لی عمر بن الخطاب کم تعدون سورة الأحزاب قلت ثنتین أو ثلاثا وسبعین قال إن کانت لتقارب سورة البقرة وان کان فیها لآیة الرجم (تفسیر الدرالمنثور سیوطی ج ۵ ص ۱۸۰ ، کنزالعمّال ج ۲ ص ۴۸۰ ح ۴۵۵۰). و نیز این روایت که در بی‌اعتبار ساختن قرآن سنگِ تمام گذارده: «... ابن‌عباس یقول: أمر عمر بن الخطاب منادیا فنادی أن الصلاة جامعة ثم صعد المنبر فحمد الله وأثنی علیه ثم قال: یا أیها الناس! لا تخدعن آیة الرجم فإنها قد نزلت فی کتاب الله عز وجل وقرأناها ولکنها ذهبت فی قرآن کثیر ذهب مع محمد صلی الله علیه وسلم ، وآیة ذلک أنه صلی الله علیه وسلم قد رجم ، وأن أبا بکر قد رجم ، ورجمت بعدهما ، وإنه سیجئ قوم من هذه الأمة یکذبون بالرجم ، ویکذبون بطلوع الشمس من مغربها ، ویکذبون

ابیّبن‌کعب حتّی متن این آیه‌! ادعایی را هم ذکر می‌کند: «ابیّبن‌کعب به من [زرّبن‌حبیش] گفت: چقدر سورةالاحزاب را می‌شماریم؟ گفتم: هفتاد و دو یا سه آیه، گفت: معادل سورةالبقرة بود و در آن سوره، آیهٔ رجم خوانده می‌شد، گفتم: آیهٔ رجم کدام است؟ گفت: إذا زنا الشیخ والشیخة فارجموهما البتّة نکالاً من الله والله عزیزٌ حکیم»[۱۲۱].

اگر کسی دنبال این است که پس چرا این آیهٔ ادعایی (و آن‌همه آیات ادعایی دیگر) هم اینک در قرآن وجود ندارد در این صورت به گزارش طعنه‌آمیز فقیه ازدست‌رفت عباس یزدانی توجّه کند تا به عمق بی‌پایگی قانون رجم پی ببرد: «وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عامه، بُز عایشه را مقصر می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جملهٔ آن آیات، یکی هم آیهٔ مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن رسول‌الله بودیم و بُزی آمد و آیهٔ رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد»[۱۲۲].

عُمَر نه تنها قائل به آیه‌بودنِ رجم بود و نه تنها اقرار را در این امر معتبر می‌دانست بلکه علاوه بر زنای محصنه (بنا بر آن‌چه در باره‌اش نقل شده) رجم را سزای صیغه نیز می‌دانست!: «خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و به او گفت: ربیعه زنی مهاجر را صیغه کرده و آن زن باردار شده است پس عمر با خشم در حالی‌که رداءش را با خود می‌کشید بیرون زد آن‌گاه گفت: این صیغه است! اگر قبلاً به ممنوعیّتش تذکر

بالشفاعة ، ویکذبون بالحوض ، ویکذبون بالدجال ، ویکذبون بعذاب القبر ، ویکذبون بقوم یخرجون من النار بعدما أدخلوها (المصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۷ ص ۳۳۰ ش ۱۳۳۶۴).

۱۲۱– ترجمهٔ الاتقان فی علوم القرآن سیوطی (سیّدمهدی حائری‌قزوینی) ج ۲ ص ۸۳

۱۲۲– عقل فقهی عباس یزدانی ص ؟ ، رجمِ سنگسار (مقالهٔ عباس یزدانی) ص ۴۸ متن حدیث مورد استناد وی از این قرار است: عن عائشة ، قالت : لقد نزلت آیة الرجم ، ورضاعة الکبیر عشرا . ولقد کان فی صحیفة تحت سریری . فلما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم وتشاغلنا بموته ، دخل داجن فأکلها (سنن ابن‌ماجه ح ۱۹۴۴) ، عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت لقد أنزلت آیة الرجم ورضعات الکبیر عشرا فکانت فی ورقة تحت سریر فی بیتی فلما اشتکی رسول الله صلی الله علیه وسلم تشاغلنا بأمره ودخلت دویبة لنا فأکلتها (مسند احمدبن‌حنبل ج ۶ ص ۲۶۹).

داده بودم اینک وی را رجم می‌کردم»[۱۲۳] و یا این روایت با دو نقل متفاوت؛ الف: «... از این پس هر مردی که زنی را صیغه کرده باشد به نزدم آورند وی را رجم‌وسنگسار می‌کنم»[۱۲۴] ب- «... به خدا سوگند! اگر بفهمم فرد متأهلی صیغه کرده، او را رجم‌وسنگسار می‌کنم؛ مگر این‌که چهار نفر را بیاورد که گواهی دهند رسول‌خدا صیغه را پس از حرام‌کردنش [دوباره] حلال کرده است»[۱۲۵].

و عجیب‌تر این‌که حتّی کسانی که عقدشان فقط در حضور یک مرد و یک زن منعقد می‌شد را نیز مستوجب رجم می‌دانست!!: «[طرفینِ] یک مورد نکاح ،که شاهدانش [فقط] یک مرد و یک زن بودند، را نزد عُمَر آوردند. عمر گفت این نکاح پنهان است که آن را تجویز نمی‌کنم و مجاز نمی‌دانم؛ اگر ممنوعیّتش را پیش‌تر ابلاغ کرده بودم اینک آنان را رجم می‌کردم»[۱۲۶].

۱۲۳- عن عروةبن‌الزبیر ان خولة بنت حکیم دخلت علی عمربن‌الخطاب فقالت إن ربیعةبن‌أمیة استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمربن‌الخطاب یجر رداءه فزعا فقال هذه المتعة ولو کنت تقدمت فیها لرجمت (تفسیر الدرالمنثور ج ۲ ص ۱۴۱)

۱۲۴- فلما قام عمر قال إن الله کان یحل لرسوله ما شاء بما شاء وان القرآن قد نزل منازله فأتموا الحج والعمرة لله کما امرکم الله وابتوا نکاح هذه النساء فلن‌أوتی برجل نکح امرأة إلی اجل الا رجمته بالحجارة (صحیح مسلم ج ۴ ص ۳۸).

۱۲۵- عن ابن‌عمر قال: لما ولی عمربن‌الخطاب، خطب الناس فقال: إن رسول‌الله[ص] أذن لنا فی المتعة ثلاثا ثم حرمها. والله! لا أعلم أحدا یتمتع وهو محصن إلا رجمته بالحجارة. إلا أن‌یأتینی بأربعة یشهدون أن رسول‌الله أحلها بعد إذ حرمها (سنن ابن‌ماجه ج ۱ ص ۶۳۱ ح ۱۹۶۳).

۱۲۶- عن أبی‌الزبیر قال اتی عمر بنکاح لم‌یشهد علیه الا رجل وامرأة فقال هذا نکاح السر ولا أجیزه ولو کنت تقدمت فیه لرجمت (السنن‌الکبری بیهقی ج ۷ ص ۱۲۶ ، کنزالعمّال ج ۱۶ ص ۵۳۳ ح ۴۵۷۸۴) / (کتاب الأم الشافعی ج ۷ ص ۲۴۹ : قال الشافعی: أخبرنا مالک عن أبی‌الزبیر أن عمربن‌الخطاب أتی بنکاح لم‌یشهد علیه إلا رجل وامرأة فقال هذا نکاح السر ولا أجیزه ولو کنت تقدمت فیه لرجمت. قال الشافعی: وقد خالفتم هذا وقلتم النکاح مفسوخ ولا حد علیه فخالفتم عمر وعمر لو تقدم فیه لرجم یعنی لو أعلمت الناس أنه لایجوز النکاح بشاهد وامرأة حتی یعرفوا ذلک لرجمت فیه من فعله بعد تقدمی).

۹- تعارض با تعریف رجم:

فرجامی که در روایاتِ مرگبار برای رجم وجود داد هم با معنا و تعریف رجم ، هم با تعریف اصطلاحی‌اش در مقام تنبیه و هم با روایات وارده، در تعارض است که اینک به صورت گذرا به آن اشاره می‌کنم زیرا پیش‌تر به آن پرداخته‌ام:

تعریف رجم: «الرجیم: المطرود، وأصل الرجم الرمی بالحجارة أو... : رجیم یعنی طرد شده ؛ اصل رجم سنگ انداختن [و تاراندن با سنگ] است»[۱۲۷].

نمونه‌ای گویا از اصطلاح رجم: «... بر سرِ راه رسول‌خدا در دو صف قرار گرفتند و چون حضرت گذر کرد وی را با سنگ رجم کردند. در اثر این کار پای حضرت را خون انداختند. رسول‌خدا(ص) در بارهٔ این رویداد گفت: هر قدمی که برمی‌داشتم و هر قدمی که فرود می‌آوردم بر روی سنگ بود [اشاره به سنگریزه‌بارانِ شدید دارد]»[۱۲۸].

مطابقت حدیثِ امام‌زمان با تعریف فوق: «اگر زن مساحقه کند محکوم به رجم است؛ و رجم، خواری و ذلّتی است و کسی که خدا فرمان به رجم او دهد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نباید به او نزدیک گردد»[۱۲۹].

تفسیر رجم به قتل‌وسنگسار، با گشایش وعده‌شده در آیهٔ "یجعل الله لهنّ سبیلاً" در تعارض است و فقط در صورتی که رجم را به رجم عربی (با شاخصه‌های پیش‌گفته) تفسیر کنیم شاهد رفع این تعارض خواهیم بود. به این روایت مشهور و البته قابل نقد دقت کنید: «پیامبر گفت: از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌ها[ی خطاکاری که به بازداشت خانگی محکوم‌اند] گشایش ایجاد کرد:

۱۲۷- الرجیم: المطرود، وأصل الرجم الرمی بالحجارة أو لأنه یرجم بالکواکب لقوله تعالی: "وجعلناها رجوما للشیاطین" أو من رجمته بالقول إذا شتمته ورمیته بالفحش لأنه یسب ویشتم (ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین (السدی علی خان المدنی الشیرازی) ج ۴ شرح ص ۲۳).

۱۲۸- «... قعدوا له صفین فلما مر رسول‌الله رجموه بالحجارة حتی أدموا رجله، فقال رسول‌الله: ما کنت أرفع قدما و لاأضعها إلا علی حجر» (تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۳۶).

۱۲۹- «... و إذا سحقت وجب علیها الرجم والرجم خزی و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعده و من أبعده فلیس لأحد أن‌یقربه» (وسائل‌الشیعه ح ۲۶۰۳۲).

[از این پس کیفر مرتکبان زنا چنین است] زن و مردِ مجرّد صد ضربه و یک سال تبعید؛ زن و مردِ متأهّل صد ضربه و رجم با سنگ»[۱۳۰] پیامبر در این حدیث منسوب به وی، از تحقق گشایش سخن می‌گوید بدیهی است مراد حضرت از رجم (به عنوان کیفر پس از گشایش) چیزی سبک‌تر از حبس (به عنوان کیفر پیش از گشایش) است و در نتیجه رجم در کلام پیغمبر را باید به تنبیه و طرد و تنفّر از طریق سنگریزه‌باران معنا کرد بویژه که عبارت "الرجم بالحجارة" در کلام حضرت قرینهٔ خوبی برای این تفسیر است زیرا رجم در این عبارت به یک نوعِ آن یعنی بالحجاره تقیید شده است؛ توضیح این‌که رجم بطور کلی به معنای طرد و راندن است و چون با بالحجاره آمده، نشان می‌دهد که این طرد و تنفّر باید به وسیلهٔ سنگریزه صورت گیرد پس همچنان هدفِ رجم همان طرد و تنفّر است.
از موارد کاربرد واژهٔ رجم در قرآن (که به مناسبت‌های دیگری آمده) نیز می‌توان تعارض کیفیِ آن با مرگ‌آفرین بودنش را بدست آورد[۱۳۱].

۱۳۰- عن عبادةبن‌الصامت أن النبی(ص) قال خذوا عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة والرجم بالحجارة (تفسیر سمرقندی ج ۱ ص ۳۱۴ + بسیاری منابع دیگر). توجه: این روایت بدلیل محتوای ضعیفش (از جمله بدلیل تبعید دختری مرتکب زنا به نقاط دیگر که هم بر آلودگی‌اش می‌افزاید و هم صادرات فحشا را می‌تواند در پی داشته باشد) نمی‌تواند سخن حضرت باشد ولی در این‌جا صرفاً با هدف استخراج معنای رجم مورد استفاده قرار گرفت.

۱۳۱- احمد قابل پس از بررسی دقیق استعمال واژهٔ رجم و مشتقاتش در قرآن چنین نتیجه می‌گیرد: استعمالات قرآنی واژهٔ «رجم» اساساً هیچ ارتباط مستقیمی با معنای «قتل با سنگسار کردن» ندارد و نشان می‌دهد که در «عربی مبین» چنین معنا و مفهومی برای «رجم» در نظر گرفته نشده و تنها معنای کلی «بیرون راندن» را با مصادیق گوناگون آن مورد نظر قرار داده است. تمامی استعمالات گزارش شده در کتب لغت عرب و خصوصاً گزارش‌هایی که از زبان عرب قبل از بعثت پیامبر خدا(ص) در شبه جزیره رواج داشته، با آنچه در قرآن آمده، کاملاً منطبق است. برداشت‌های تفسیری از آیات و روایات نیز چون مبتنی بر برداشت‌های فقیهان قرن های دوم و سوم بوده و امکان خطا در برداشت‌های فقهی امری پذیرفته شده است، نمی‌تواند تعیین کنندهٔ معنای لغت باشد و حجیت ندارد. در نهایت می‌توان با کمال اطمینان گفت که؛ «معنای کلی و عمومی واژهٔ "رجم" چیزی جز "اخراج = بیرون راندن" نیست. [رجمِ سنگسار (مقالهٔ احمد قابل) ص ۱۹۹].

رجم در آن روزگار تقریباً معادل هو کردنِ کنونی بوده و در هر دو، عنصر تنفّر و طرد وجود دارد با این تفاوت که این ابرازِ تنفّر در رجم به وسیلهٔ پرتاب سنگریزه نمود می‌یافت ولی در هو کردن‌های شدیدِ امروزی، معمولاً با پرتاب اشیاء دیگر مثل گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ نمود می‌یابد.

نتیجه:
بنابراین غایت رجم صدق مفهوم آن، از طریق اصابت تعداد معتنابهی سنگریزه به محکوم است.
ارثیهٔ جاعلان (با یک تیر دو نشان زدن): چنان‌که ملاحظه شد حدیث‌سازان با یک تیر به دو هدف رسیدند زیرا با جعل روایاتِ مرگبار؛
اولاً با زیرکی تمام، طریق اقرار را به عنوان یکی از راه‌های وجوب رجم جا انداختند (و سپس وارثان عصبی‌مزاج‌شان در قرون بعد، بساط اعتراف‌گیری را گستردند) در حالی‌که احادیث متعدّدِ ائمّه که برگرفته از نصّ قرآن است مُشعر بر انحصار وجوب مجازات زنا به گواهی شهود می‌باشد.
ثانیاً غایت حکم را به مرگ (آن‌هم در حدّ اعلای تراژدیک) سوق دادند در حالی‌که احادیث صادره از ائمّه که متَّخذ از قرآن است مُشعر بر صِرف چشاندن درد و ایذاء است.
پرداختِ بهایی گران برای هیچ‌درهیچ: در واقع آنان اقرار عامه و سنگسار یهود را تؤامان به فقه علوی نفوذ دادند و حتّی برای این کالای نامیمون بهایی بسیار گزاف به قیمت پذیرش تحریف قرآن بر جامعهٔ اسلامی تحمیل کردند.

گزارشی متفاوت در بارهٔ ماعزبن‌مالک

ابتدا باید بگویم چنان نقل‌های متفاوت و حتّی متضادی برای هر یک از قطعات داستان ماعز وجود دارد که فقها را می‌بایست از اعتماد به آن برای مستندِ حکم شرع قراردادن باز دارد. در این باره به نقدهای غروی ، جنّاتی و به ویژه احمد قابل مراجعه شود[۱۳۲].

امّا اینک ضمن اذعان به ایرادات فوق‌الاشاره، بنا دارم گزارش و تحلیلی متفاوت در بارهٔ رجم ماعز ارائه دهم. در این گزارش، داستان ماعز را از افسانه به‌در می‌آورم و اصل وقوعش را می‌پذیریم و در عین حال کمّ‌وکیفِ مشهورش را رد می‌کنیم. برای رسیدن به توضیح قابلِ دفاع ،که هم بتوان حتّی‌الامکان ملاک قرآن و سنّتِ قطعیّه را در آن رعایت کرد و هم آن را از افسانه بدر آورد، باید دوگام زیر را یک‌به‌یک طی کرد:

گام اوّل- وجود بیّنه و نه صِرفِ اقرار: در حالی‌که مطابق افسانه‌های رایج، رجم وی صرفاً در پیِ اقرار و اعتراف خودِ او بود (که اعتبارِ آن را در زنای محصنه به استناد قرآن و روایات متعدد رد کردم) امّا مطابق روایتی که مبنای تحلیل کنونی است رجمِ وی به دلیل وجود بیّنه (شهود) بود:

«ابن‌عباس گفت: رسول‌خدا(ص) ماعزبن‌مالک را دیدار کرد و به وی گفت: آیا آن‌چه در بارهٔ تو گزارش می‌دهند راست است؟ ماعز گفت: چه چیزی در باره‌ام به تو گفته‌اند؟ حضرت پاسخ داد: [از سوی شهود] گزارش شده که تو با کنیز آلِ فلان زنا کرده‌ای. ماعز گفت: بله. حضرت دوباره تکرار کرد تا ماعز چهار بار [گزارشِ رسیده را] تأیید کرد؛ آن‌گاه حضرت دستور به رجمِ وی داد»[۱۳۳].

۱۳۲- رجمِ سنگسار (مقالهٔ سیّدمحمّدجواد موسوی‌غروی) ص ۸۲ تا ۹۰ // همان (مقالهٔ محمّدابراهیم جنّاتی) ص ۱۱۳ به بعد // مقالات بررسی حکم رجم (احمد قابل) بخش هشتم که در فضای مجازی منتشر شده است.

۱۳۳- عن سعیدبن‌جبیر عن ابن‌عباس قال لقی رسول‌الله(ص) ماعزبن‌مالک فقال أحق ما بلغنی عنک قال وما بلغک عنی قال بلغنی انک فجرت بأمة آل فلان قال نعم فرده حتی شهد أربع مرات ثم أمر برجمه (مسند احمد ج ۱ ص ۲۴۵ [مسند طیالسی ص ۳۴۲: عن سعیدبن‌جبیر عن ابن‌عباس ان النبی(ص) قال :

مرحوم علی‌اکبر غفّاری در این باره می‌گوید: «اگر گویند رسول‌خدا(ص) ماعز را به اقرار رجم فرمود، گوئیم: ثابت نیست و این روایتِ ابوهریره و سلمة بن عبدالرحمن‌بن‌عوف از جابر، و سلیمان‌بن‌بریده و برادرش عبدالله‌بن‌بریده از بریده است، ولی به روایت ابن‌عبّاس که در صحیح مسلم است لفظ آن چنین است "قال(ص) لماعزبن‌مالکٍ الأسلمی: أحقٌّ ما بلغنی عنک قال: وما بلغک عنّی؟ قال بلغنی أنّک وقعت بجاریة آل فلان؟ قال: نعم-الخ" (آیا راست است آن‌چه از تو به من گزارش داده‌اند؟ گفت: به شما چه گزارش داده‌اند؟ فرمود: تو با کنیز فلان قبیله زنا کرده‌ای، گفت: آری) و این گزارش به چه صورت بوده معلوم نیست و در خبری ذکر نشده ولی این روشن است که رسول‌خدا(ص) اگر شهادت شهود در نزد او تمام نبود متعرّض وی نمی‌شد؛ و طیّبی که یکی از علماء اهل سنّت است گوید: "لایَبعُد أنّ رسول‌الله(ص) بَلَغه حدیث ماعزٍ فأحضره بین یدیه فاستنطقه لیُنکِرَ ما نُسِبَ الیه لِدَرءِ الحدّ" (دور نیست که به رسول‌خدا حدیث ماعز رسیده و آن حضرت برای رفع تهمت، او را مورد بازپرسی قرار داده باشد به امید آن‌که راهی برای درءِ حدّ پیدا کند) و به هر حال ثابت نیست که ماعز به اقرارش مأخوذ شده باشد و او را به اقرار سنگسار کرده باشند؛ و پسران بریدهٔ اسلمی خود از قضات عامّه‌اند و همچنین ابوسلمة بن عبدالرحمن از طرفداران عمر است و بعید نیست این خبر را موافق نظر عمربن‌خطّاب جعل کرده باشند»[۱۳۴].

روایت دیگری هم وجود دارد که به نوعی حاکی از دستگیری و بردنِ وی به نزد رسول‌خدا است که خود گویای ثابت‌شدنِ مسئله از طریق گواهی شهود است:

لماعزبن‌مالک أحق ما بلغنی عنک قال: وما بلغک عنی قال: بلغنی انک زنیت بأمة بنی‌فلان قال نعم فرده رسول‌الله(ص) أربع مرات ثم أمر برجمه]).

متنی دیگر: «عن سعیدبن‌جبیر عن ابن‌عباس ان النبی(ص) قال لماعزبن‌مالک أحق ما بلغنی عنک قال وما بلغک عنی قال بلغنی انک وقعت بجاریة آل فلان قال نعم قال فشهد أربع شهادات ثم امر به فرجم» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۸ + سنن ترمذی ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۱۴۵۲ [أحق ما بلغنی عنک؟ قال ما بلغک عنی؟ قال بلغنی أنک وقعت علی جاریة آل فلان] ، سنن ابوداود ج ۲ ص ۳۴۵ ح ۴۴۲۵ ، المعجم‌الکبیر طبرانی ج ۱۲ ص ۶).

۱۳۴- ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقیه ج ۵ ص ۳۶۰ شرح مرحوم غفّاری در ذیل حدیث ۵۰۱۸

«راوی گوید: ماعز را وقتی داشتند نزد پیامبر می‌بردند دیدم. وی مردی کوتاه‌قد با عضلاتی بیرون‌زده و فاقد رداء بود»[۱۳۵] و «راوی گوید: مردی قدکوتاه ، ژولیده‌مو ، عضله‌دار ، با لُنگ [و بدون رداء] نزد رسول‌خدا آورده شد ...»[۱۳۶].

در روایتِ شیعی نیز می‌توان ردّپای بیّنه را پی‌گیری کرد هرچند روایت دارای پیچیدگیِ خاصّی است که ممکن است ذهن را گمراه کند زیرا اقرار در آن ،چنان‌که پیش از این توضیح دادم، نه در مقابل بیّنه بلکه در مقابل انکار است (پس اقرار و انکار، هر دو در قبال بیّنه شکل می‌گیرند). ماعز در این روایت به انکار سخن شهود نپرداخت بلکه به صحّت سخن آنان اقرار و اعتراف کرد. امام‌معصوم در این روایت (با فرض صحّت صدور) بر آن است تا بگوید بین کسی که به بیّنه تن می‌دهد و به کردهٔ خویش اعتراف و اقرار می‌کند با کسی که سرسختی نموده و به انکارِ بیّنه می‌پردازد فرق است[۱۳۷].

گام دوم– مرگبار نبودنِ رجم: در این‌که رجمِ ماعز، شرعاً نمی‌بایست مُهلک باشد و به مرگش بینجامد هیچ شکّی نیست زیرا پیامبر(ص):

۱۳۵– عن سماک‌بن‌حرب عن جابربن‌سمرة قال رأیت ماعزبن‌مالک حین جئ به إلی النبی(ص) رجل قصیر أعضل لیس علیه رداء (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + سنن ابوداود ح ۴۴۲۲).

۱۳۶– عن سماک‌بن‌حرب قال سمعت جابربن‌سمرة یقول اتی رسول‌الله(ص) برجل قصیر أشعث ذی‌عضلات علیه ازار وقد زنی فرده مرتین [قال] ثم امر به فرجم (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ ، مسند احمدبن‌حنبل ج ۵ ص ۱۰۳).

۱۳۷– عن الحسین‌بن‌خالد قال: قلت لأبی‌الحسن(ع): أخبرنی عن المحصن إذا هو هرب من الحفیرة [/ الحفرة] هل یرد حتی یقام علیه الحد؟ فقال: یرد ولا یرد، فقلت: وکیف ذلک؟ فقال: إذا کان هو المقر علی نفسه ثم هرب من الحفیرة [/ الحفرة] بعد ما یصیبه شئ من الحجارة لم‌یرد وإن کان إنما قامت علیه البینة وهو یجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتی یقام علیه الحد وذلک أن ماعزبن‌مالک أقر عند رسول‌الله(ص) بالزنی فأمر به أن‌یرجم فهرب من الحفیرة [/ الحفرة] فرماه الزبیر بن العوام بساق بعیر فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم أخبروا رسول‌الله(ص) بذلک فقال لهم: فهلا ترکتموه إذا هرب یذهب فإنما هو الذی أقر علی نفسه وقال لهم: أما لو کان علی حاضرا معکم لما ضللتم [/ أما لو أنی حاضرکم لما طلبتم]، قال: ووداه رسول‌الله(ص) من بیت مال المسلمین [کافی ج ۷ ص ۱۸۵ + تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴ ح ۱۱۷ (الحفرة) ، محاسن برقی ج ۲ ص ۷-۳۰۶ (أما لو أنی حاضرکم لما طلبتم) ، وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۶ ح ۳۴۲۹۷].

۱- به مرگ وی اعتراض کرد (فهلا ترکتموه).
۲- و اعلام کرد که اگر شخصاً (و یا امام‌علی) در صحنهٔ رجم حاضر می‌بود چنین اشتباهی رخ نمی‌داد و ماعز کشته نمی‌شد (**لو أنی حاضرکم لما طلبتم / لو کان علیٌ حاضراً معکم لما ضللتم**).
۳- به منظور جبران این خطا، دیهٔ این قتلِ ناروا را از بیت‌المال مسلمین پرداخت نمود (وو‌داه رسول‌الله(ص) **من بیت مال المسلمین**).

توضیح جواد فخّارطوسی در این باره چنین است: «در تنها رجمی که متون روایی شیعه گزارش نموده‌اند ،یعنی رجم ماعزبن‌مالک، پیامبر اکرم(ص) شخصاً در صحنهٔ اجرای مجازات حضور نداشت بلکه فرمان به رجم داد، ولی مرگ شخص مجرم که به دست اصحاب بی‌خبر و بدون آگاهی پیامبر رخ داده بود، مورد اعتراض شدید آن حضرت قرار گرفت و حتی ایشان دیهٔ مجرمِ کشته‌شده را نیز پرداخت. پرداخت دیهٔ ماعز، گواه بر حرام‌بودنِ قتل وی در صحنهٔ رجم بوده است زیرا قاعده‌ای مسلّم است که پرداخت دیه، ملازم با حرام‌بودن اتلاف نفس است. نیز آن حضرت با تذکّر این نکته که "اگر علی با شما بود مرتکب این گمراهی نمی‌شدید"، بر اعتراض خود نسبت به نحوهٔ اجرای حکم پافشرد. به این حدیث توجه نمایید که حسین‌بن‌خالد می‌گوید: "به امام‌کاظم(ع) گفتم: در بارهٔ زانی محصن خبر بده که اگر از گودال فرار نماید آیا بازگردانده می‌شود تا حد اجرا شود؟ حضرت فرمود: برگردانده می‌شود و برگردانده نمی‌شود. گفتم: چگونه؟ فرمود: اگر وی خود اقرار کرده باشد و بعد از اصابت سنگ از گودال بگریزد بازگردانده نمی‌شود ولی اگر بیّنه شهادت داده و او انکار کرده باشد و از گودال بگریزد بازگردانده می‌شود تا حد بر او اجرا شود؛ زیرا ماعزبن‌مالک نزد پیامبر اکرم به انجام زنا اقرار کرد و به فرمان آن حضرت(ص) محکوم به رجم شد ولی وی از گودال گریخت و زبیربن‌عوام با استخوان شتر به او حمله کرد و وی بر زمین افتاد، مردم هم رسیدند و او را کشتند! سپس که به پیامبر اکرم(ص) خبر دادند آن حضرت فرمود: چرا او را بعد از فرار به حال خود رها نکردید تا برود؟ سپس فرمود: اگر علی با شما بود گمراه نمی‌شدید. سپس پیامبر اکرم(ص) دیهٔ او را از بیت‌المال پرداخت فرمود". بنابراین در بارهٔ تنها رجمِ اجراشده

در زمان رسول‌الله، سه نکته به دست می‌آید: اوّلاً: بدون حضور معصوم اجرا شده است. ثانیاً مرگ شخص مجرم، مورد انکار و اعتراض شدید معصوم قرار گرفته است. ثالثاً: اگر معصوم ،یعنی امیرالمؤمنین(ع)، در صحنه حاضر بود مانعِ کشتن فرد مجرم می‌شد. ... نهی پیامبر اکرم(ص) را می‌توان در جهت اثبات تنبیهی بودنِ رجم مورد استفاده قرار داد»[۱۳۸].

بنا بر آن‌چه گذشت اگر رجم ماعز واقعی باشد در این صورت اوّلاً از طریق بیّنه بوده و نه صِرف اقرار، ثانیاً پیامبر(ص) فرجامِ مرگ برای وی در جریان رجم را خطا شمرد.

اینک به ذکر دو نکتهٔ تکمیلی در همین باره می‌پردازم:

نکتهٔ۱- نهج‌البلاغه و ماعز: سیّد رضی نقل می‌کند که امام‌علی چنین گفت: «... در حالی‌که می‌دانید رسول‌خدا(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود». ناقدانِ رجم مرگبار معتقدند این سخن را اگر بدون توجه به "جملات ماقبل" و "فضای بَحث" مطالعه کنیم ممکن است خواننده را به اشتباه اندازد و چنین تصوّر شود که مرگبار بودنِ رجم، خواست پیامبر(ص) بوده و حکمی شرعی به شمار می‌آید در حالی‌که موضوع، چیز دیگری است زیرا آن‌چه در کلام امام‌علی، موضوعِ سخن است خودِ کیفر رجم و چندوچونِ آن و مرگبار بودنش نیست بلکه بحث امام، ناظر به "منع شمول تبعات حکم به وابستگانِ مجرم (شخصی دانستنِ مجازات) و عدم تسرّی جرم به سایر شؤون خود مجرم" است. امام این سخن را در واکنش به مرام خوارج ،که وابسته‌های فرد را به خاطر گمراهی خودِ فرد مؤاخذه می‌کردند ایراد نمود. می‌گویند کلام امام‌علی به استناد منابع شیعی، اشاره به رجم ماعز دارد و به مرگش صرفاً مِن‌باب یک امر واقع‌شده می‌پردازد و نه از باب انشاء حکم شرعی؛ بر این اساس، امام برای خوارج، رجمی را که در زمان پیغمبر به وقوع پیوست یادآوری می‌کند و به آن‌ها گوشزد می‌کند که علیرغمِ این‌که مجرم (ماعز) مرتکب فعل حرامی شد امّا بستگانش همچنان از ارث و اموال او

۱۳۸- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخّارطوسی) ص ۶-۱۲۵ و ۱۹۰

محروم نشدند و به چوبِ او نسوختند و بر خودش هم (که در اثر اشتباه اصحاب به قتل رسید) نماز میّت اقامه شد. بنابراین سخن امام در خصوص مرگ رجم‌شده، تنها به معنای گزارش ماوقع است و نه تأیید آن[۱۳۹].

متن کامل سخن امام که خطاب به خوارج است را ،با هدف داوری خود خواننده، می‌آورم: «اگر جز بر این پندار نخواهید بود که من اشتباه کرده‌ام و گمراه شده‌ام پس چرا همهٔ امّت محمّد(ص) را به خاطر گمراهی من، گمراه می‌شمارید و ایشان را به اشتباهِ من مؤاخذه می‌کنید و به سبب گناهان من، ایشان را تکفیر می‌نمایید؟! شمشیرهای‌تان را بر گردن آویخته‌اید و گناهکار و بی‌گناه را با هم هدف تیغ قرار می‌دهید و گناهکار را با کسی که گناهی مرتکب نشده است در هم می‌آمیزید! در حالی‌که می‌دانید رسول‌خدا(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود ، قاتل را کشت و میراثش را به خانواده‌اش داد ، دست سارق را قطع کرد و زانیِ غیر محصن را شلاق زد ولی سهم آن دو را از غنائم داد و با دو زن مسلمان ازدواج کردند. پس رسول‌خدا آن‌ها را برای گناهان‌شان کیفر می‌داد و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت اما سهم اسلامیِ آن‌ها را از بین نمی‌برد و نام آن‌ها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت»[۱۴۰].

با این‌همه، توجیهات بالا در صورتی است که حدیثی که سیّد رضی در نهج‌البلاغه آورده واقعاً از امام‌علی صادر شده باشد زیرا سیّد مرتضی در رسالهٔ محکم و متشابه، به ذکر حدیث دیگری از امام‌علی می‌پردازد که معارض روایت سیّد رضی بوده و تابِ رجم (حتّی رجمِ تنبیهی و غیر مرگبار) را ندارد. متن این سخن امام ،که آن را نیز برای داوری خواننده و مقایسه میان هر دو متن می‌آورم، چنین است: «از جمله مقرراتِ عهد جاهلیّت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می‌شد او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و این حبس با سختی‌هایش تا مرگِ وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می‌شد او را از مجالس‌شان طرد کرده، مورد ناسزا و آزار

۱۳۹- برای شرح بیش‌تر به کتاب جواد فخّارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۱۳۳ تا ۱۳۶) مراجعه شود.

۱۴۰- نهج‌البلاغه سیّد رضی خطبهٔ ۱۲۷

و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایلِ اسلام [این روش ،البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنانِ‌تان که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنان‌چه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشایشی [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان‌تان مرتکب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید ولی اگر توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است". ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانینِ [سخت‌گیرانهٔ] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیهٔ "به هرِ یک از زن و مرد زناکار، صد ضربه وارد کنید [و رهاشان نمایید]" را نازل کرد و با آن، آیهٔ حبس ابد زنان و ایذاء مداوم مردان را نسخ کرد»[۱۴۱].

نکتهٔ۲- ابهام در علّتِ رجم: در حالی‌که گمان می‌رود علّت رجمِ ماعز، صرفاً ناشی از زنای محصنه است امّا گویا وقوع رجم به عوامل دیگری مربوط می‌شده است زیرا:

اولاً- گزارشاتی وجود دارد که رجم را مربوط به بحثی فراتر از زنای محصنهٔ معمولی می‌داند و آن زنای مداوم با همسران رزمندگان ،در وقتی که شوهران در حین نبرد با دشمن بودند، می‌باشد. پیامبر دستور رجم ماعز را صادر کرد و در سخنرانی چنین گفت: «هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم، این آقا! چون بُزِ نری تهییج‌شده به سروقتِ همسران‌مان می‌رود و با دادنِ تحفه‌ای کاسهٔ

۱۴۱- «عن أبی‌عبدالله عن آبائه عن أمیرالمؤمنین علیهم‌السلام فی حدیث الناسخ والمنسوخ قال: کان من شریعتهم فی الجاهلیة أن المرأة إذا زنت حبست فی بیت وأقیم باودها حتی یأتیها الموت، وإذا زنی الرجل نفوه عن مجالسهم وشتموه وآذوه وعیروه ولم یکونوا یعرفون غیر هذا، قال الله تعالی فی أول الاسلام: "واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلا * واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان توابا رحیما" فلما کثر المسلمون وقوی الاسلام واستوحشوا أمور الجاهلیة أنزل الله تعالی "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" الآیة فنسخت هذه آیة الحبس والأذی» وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۱ ح ۳۴۲۰۱

شیری، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نیفتند وگرنه سخت مجازات‌شان می‌کنم» (اَمَرَ به فَرُجِمَ فقال رسول‌الله(ص) کلما نفرنا غازین فی سبیل الله تخلف أحدکم ینب نبیب التِیس یمنح إحداهن الکثبة ان الله لایمکنی من أحد منهم الا جعلته نکالا)[۱۴۲].

پس می‌توان علت رجم ماعز (که تازه مرگبار شدنش مورد اعتراض پیغمبر واقع شد) را عبارت از جمعِ "زنای مداوم + خیانت به رزمندگان + تضعیف روحیهٔ رزمندگان در جبهه‌ها" دانست و نه صرفِ وقوع زنای محصنه!

۱۴۲- متن روایات از این قرار است:

الف- «عن سماک انه سمع جابربن‌سمرة یقول أتی النبی(ص) بماعز بن مالک رجل قصیر فی إزار ما علیه رداء و رسول‌الله(ص) متکئ علی وسادة علی یساره فکلمه فما أدری ما یکلمه به وانا بعید منه بینی وبینه القوم فقال اذهبوا به فارجموه ثم قال ردوه فکلمه أیضا وانا اسمع غیر انی بینی وبینه القوم ثم قال اذهبوا به فارجموه ثم قام النبی(ص) فخطب وانا اسمعه ثم قال کلما نفرنا فی سبیل الله خلف أحدهم له نبیب کنبیب التیس یمنح إحداهن الکثبة من اللبن والله لا أقدر علی أحد منهم الا نکلت به» (سنن دارمی ج ۲ ص ۱۷۶).

ب- «عن سماک‌بن‌حرب قال سمعت جابربن‌سمرة یقول اتی رسول‌الله(ص) برجل قصیر أشعث ذی عضلات علیه ازار وقد زنی فرده مرتین ثم امر به فرجم فقال رسول‌الله(ص) کلما نفرنا غازین فی سبیل الله تخلف أحدکم ینب نبیب التیس یمنح إحداهن الکثبة ان الله لایمکنی من أحد منهم الا جعلته نکالا (أو نکلته)» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + مسند احمد ج ۵ ص ۱۰۳).

ج- «عن سماک‌بن‌حرب عن جابربن‌سمرة قال رأیت ماعزبن‌مالک حین جئ به إلی النبی(ص) رجل قصیر أعضل لیس علیه رداء فشهد علی نفسه أربع مرات انه زنی فقال رسول‌الله(ص) فلعلک [قبلتها] قال لا والله انه قد زنی الاخر قال فرجمه ثم خطب فقال الا کلما نفرنا غازین فی سبیل الله خلف أحدهم له نبیب کنبیب التیس یمنح أحدهم الکثبة اما والله ان یمکنی من أحدهم لأنکلنه عنه» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷: + سنن ابوداود ح ۴۴۲۲).

د- «أما بعد فما بال أقوام إذا غزونا تخلف أحدهم فی عیالنا له نبیب کنبیب التیس أما إنی علی أن لا أوتی بأحد فعل ذلک إلا نکلت به» (کنزالعمال ج ۵ ص ۳۲۳ ح ۱۳۰۳۳).

هـ- «عن أبی‌سعید الخدری ان ما عزبن‌مالک أتی النبی(ص) فقال إنی أصبت فاحشة فرده النبی(ص) مرارا فسأل قومه أبه بأس فقالوا ما به بأس الا انه أتی امرا لا یری أن یخرجه منه الا ان یقام علیه الحد قال فأمرنا فانطلقنا به إلی بقیع الغرقد قال فلم نحفر له ولم نوثقه فرمیناه بخزف وعظام وجندل فاستکن فسعی فاشتددنا خلفه فاتی الحرة فانتصب لنا فرمیناه بجلامیذها حتی سکن فقام النبی(ص) من العشی خطیبا فحمد الله وأثنی علیه فقال اما بعد فما بال أقوام إذا غزونا فتخلف أحدهم فی عیالنا له نبیب کنبیب التیس اما انی علی لا أوتی بأحد منهم فعل ذلک الا نکلت به قال ثم نزل قال فلم یسبه ولم یستغفر له هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه» (المستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۶۲).

ثانیاً- گواه صدق ادعایم، مجرّد بودن ماعز است![۱۴۳] و چون رجم، صرفاً سزای متأهلان است و ماعز متأهل نبود بنابراین رجمِ وی تنبیه و تنفّری نسبت به جنایتی جنسی و خیانتی به مدافعان شهر بود که البته این تنبیه و ابراز تنفّر اشتباهاً به مرگ او ختم شد و پیغمبر(ص) تاوان این اشتباهِ اصحاب را با پرداخت دیه به خاندانش پرداخت کرد.

چنان‌که اشاره شد اقدام ماعز، کارِ یکبار و دوبار نبود بلکه این عمل، مکرّر روی داد و چه بسا نامیدن وی به ماعز (به معنای بُز نَر) ناشی از این باشد که پیامبر، اقدام او به آمیزش مکَرّر با زنانِ شوهربه‌جبهه‌رفته را به بُزهای حَشَری (ینب نبیب التیس) تشبیه کرد؛ بر این اَساس ماعز، اسم او نیست بلکه وصفی است استخراج‌شده از کلام پیامبر؛ نشان صدق این تحلیل، روایاتی است که از وی با عنوان رجلٌ یاد می‌کند.

چه بسا منشأ مقولهٔ رجم، همین موردی باشد که اساساً ناظر به زنای محصنهٔ صِرف نیست! بر این اساس می‌توان حدیثی که سیّد مرتضی از امام‌علی نقل کرد را حُکمی عام و انشایی در مورد "کیفر زنای محصنه" دانست و حدیثی که برادرش سیّد رضی از امام(ع) نقل کرد را خبری موردی در خصوص "کیفر متجاوزان به نوامیس رزمندگان" محسوب کرد. همچنین ممکن است جملهٔ عمربن‌خطاب (رَجَمَ رسول‌الله ...) نیز ناظر به همین رجمِ ماعز بوده، که در این صورت باید گفت وی تفکیکی مابین جُرم ماعز با زنای معمولی قائل نشده و همان را دستمایهٔ ادعایش قرار داد و...

۱۴۳- کان ماعزبن‌مالک یتیماً فی حجر أبی فأصاب جاریة من الحی ... (سنن أبی‌داود ح ۴۴۱۹) / + کان ماعزبن‌مالک فی حجر أبی ... (المصنف ابن أبی‌شیبه ج ۶ ص ۵۵۱).

بخش۲- روایات خلاف رجم‌وسنگسار:

- ✓ دستهٔ یکم- تبدیل جَلد اصلی به جَلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایّوب
- ✓ دستهٔ دوم- قهر و تنبیه
- ✓ دستهٔ سوم- تبدیل جَلد معمولی به جَلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران
- ✓ دستهٔ چهارم- تبدیل حبس ابد به جَلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی
- ✓ دستهٔ پنجم- گشایش نسبت به حبس خانگی
- ✓ دستهٔ ششم- سَرِ بزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر)
- ✓ دستهٔ هفتم- همسر سعدبن‌عباده
- ✓ دستهٔ هشتم- نکول از لعان
- ✓ دستهٔ نهم- ردّ افسانه‌های سنگسار
- ✓ دستهٔ دهم- همسر دائم‌الزنا
- ✓ دستهٔ یازدهم- نفی وَلَد از شوهر
- ✓ دستهٔ دوازدهم- در وقت عِدّة و ماقبل جدایی
- ✓ دستهٔ سیزدهم- اخذ تاوان
- ✓ دستهٔ چهاردهم- اعتراض آزادمردانِ صحابه به عُمَر
- ✓ دستهٔ پانزدهم- روایات مطلق
- ✓ دستهٔ شانزدهم- الولد للفراش و للعاهر الحجر
- ✓ دستهٔ هفدهم- روایات بسیار دور از سنگسار
- ✓ دستهٔ هجدهم- احادیث نهی از زجرکُشی
- ✓ نتیجه
- ✓ مقایسهٔ خطبه‌های پیغمبر(ص) و عُمَر در آخرین حجّشان

بخش۲- روایات خلاف رجم و سنگسار

می‌دانیم که سنگسار هیچ جایگاهی در قرآن ندارد (و آن، چیز پوشیده‌ای نیست) امّا برخلاف قرآن، در روایات حضور چشمگیری دارد و در واقع منشأ آن در متون فقهی همین روایت و حدیث است با این‌حال با وجود تعدّد روایاتِ رجم، سه مسئلهٔ مهم در بارهٔ آن‌ها را می‌بایست مورد توجّه قرار داد:

۱) تردید در جزئیّات و کمّ‌وکیف: باید بررسی کرد که رجم چیست و دارای چه ویژگیهایی است؛ در این باره دو احتمال از درون روایات مربوطه قابل استخراج است: رجم تنبیهی و تنفیری ، رجمِ کُشنده و مرگبار. توضیح این موضوع در بخش پیشین گذشت و معلوم شد که قتلِ‌وسنگسارِ محکوم با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین سازگاری ندارد و آن‌چه از کلامِ ایشان قابل حصول است رجم عربی یعنی تنبیه محکوم و ابراز تنفّری رسمی از عمل خیانت‌بار و مکشوف وی است.
۲) تردید در اساس صدور: برخی محققان به دلیلِ گروه‌گروه روایات جعلی، به اصل صدور روایات رجم (به ویژه روایات منسوب به پیامبر^(ص)) شک دارند به ویژه که تابلوی با قوامی چون قرآن را در پیشِ رو دارند (که آیاتش مخالف رجم‌وسنگسار است) و روایات برای تأیید نیاز به مطَابقت با آن دارند! جعل خبر چنان جدّی و مافوق تصوّر است که رسول‌خدا^(ص) در همان زمانِ حیاتش ایمن از آن نبود پس گفت: «ای مردم! کذب و دروغ بر علیه من زیاد شده است هر کس آگاهانه بر من دروغ بندد در آتش جهنم جای خواهد گرفت»[۱۴۴] و به همین خاطر، شرط صحّت کلامش و جعلی‌نبودنش را توافق با کتاب خدا دانست: «پس از من، ذکر حدیث زیاد می‌شود پس هرگاه حدیثی از من برای‌تان نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید پس هر کدام موافق کتاب خدا بود بپذیرید و هر کدام که مخالف قرآن بود را

---

۱۴۴ – أيها الناس قد كثرت على الكذابة فمن كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار (کافی ج ۱ ص ۶۲ + علم الحدیث شانه‌چی ص ۹۳).

رد کنید ❊ ذکر حدیثِ منسوب به من، دهن‌به‌دهن پخش خواهد شد پس هر حدیثی که از من به شما رسید اگر موافق قرآن بود از من است و هر حدیثی که از من به شما رسید و مخالف قرآن بود از من نیست»[۱۴۵]. بر این مبنا می‌توان روایات رجم و سنگسار را بدلیل عدم توافق با کتاب خدا به فرمودهٔ پیغمبری که از موجِ جعل بیم داشت کنار نهاد.

۳) تردید در علّت تن‌دادنِ ائمّه به روایات رجم: با وجودی که در بخش اوّل کتاب اجمالاً صدور روایات رجَم (ولو با تعریفی جدید) پذیرفته شد با این‌حال به دلیل مذکور نبودنش در قرآن (که ثقل اکبر است) نمی‌توان شاهد حضور دائمی‌اش در کلام معصومین (و گاه سایرین) بود به همین دلیل احادیث متعدّدی وجود دارد که خالی از إشعار به رجم (چه مسلّماً سنگسارِ مرگ‌آفرین و چه حتّی بعضاً با همان شاخصه‌های رجمِ تنبیهی و تنفّری) می‌باشد پس چه بسا پرداختن به رجم در احادیث معصومین، ناشی از وجود "قانون رجم" در فقه حاکم بوده که معصومین با نزدیک‌ساختن شاخصه‌های آن به رجم عربی، درصدد تلطیف آن بوده‌اند. بنابراین تقیّهٔ معصومین در این مورد، عبارت از بیان قانون روز و در عین حال سوق دادن آن به رجم عربی که نه کُشنده و مرگبار است و نه حتّی به جراحت جدّی منتهی می‌شود بود.

اینک وقتِ آن رسیده تا از روایات مغایر با رجم‌وسنگسارِ زانی محصن پرده‌برداری شود! تا ادعای بی‌معارض بودنِ روایات رجم برای همیشه فرو ریزد و راه برای عرضهٔ روایات معارض (موافق رجَم ، مخالف رجم) به کتاب خدا بیش از پیش باز شود. با پرده‌برداری از این روایات جدید، به این مطلب پی می‌بریم که هر دو نوع روایاتِ معارض، همواره در طول قرون اول و دوم دوشادوشِ هم وجود داشته ولی جامعهٔ علمیِ راویان، چندان به این تعارض توجهی نمی‌کرده و به فراخور بحث، هر

۱۴۵- عن النبی^ص أنه قال: تکثر لکم الأحادیث بعدی فإذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالف فردوه. ... عن رسول‌الله^ص أنه خطب فقال: إن الحدیث سیفشو علی فما أتاکم عنی یوافق القرآن فهو عنی وما أتاکم عنی یخالف القرآن فلیس عنی (الصحیح من سیرة النبی الأعظم السید جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶)

وقت به سمتی می‌رفته: گاه که توجه به تعالیم یهودیت و آیین کهن (که اسلام اجمالاً مصدّقِ آن است) می‌کرد راویِ رجم‌وسنگسار می‌شد و گاه که توجه به نصّ قرآن و آیین جَدید می‌کرد راویِ "جَلَد و جَلد ملایم و قهر و تنبیه" می‌شد. این‌همه از آن است که پیروان یهودیت و عهد عتیق با انبوهی از دانسته‌های دینی‌شان (از جمله رجم و سنگسار) به اسلام پیوستند و به انتشار معلومات‌شان در جامعهٔ اسلامی جدّ و جهد نشان دادند به ویژه که در این میان برخی احکام خشن‌شان با طبع برخی حکّام اسلامی (از جمله عمربن‌خطّاب) موافق در می‌آمد امّا چنان‌که می‌دانیم قرآن خطِّ ثابت بی‌رجم را دارد که طبیعتاً جامعهٔ بالغ و رشید اسلامی باید سراغ رواياتِ موافق با آن رَوَد.
روایات مخالف رجم‌وسنگسار را در چند دسته گردآوری کردم که اینک تقدیم می‌کنم:

دستهٔ یکم– تبدیل جَلد اصلی به جَلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایّوب:
در روایات و گزارشات زیر خواهید دید چگونه مجازات حداکثریِ زن شوهردار عبارت از جَلد است. همسر ایّوب امّا تبرئه شد و مجازات یادشده بهِ صورت کاملاً تشریفاتی ، نمادین و ملایم و بی‌درد برگزار شد (تا در آینده همه بفهمند که این مجازات در صورت اثبات اتهام، فقط همان جَلد اصلی ، معمولی و غیر تشریفاتی است و نه رجم‌وسنگسار!):
* «امام‌صادق: ... [همسر ایّوب] نزدیک آمد و چون او را دید که خدا همه چیز را به او برگردانیده، به سجدهٔ شکر افتاد. در سجده، نظر ایوب به گیسوان همسرش افتاد که بریده شده، و جریان از این قرار بود که او نزد مردم می‌رفت تا صدقه‌ای بگیرد و طعامی برای ایوب تحصیل کند و چون گیسوانی زیبا داشت بدو گفتند: ما طعام به تو می‌دهیم به شرطی که گیسوانت را به ما بفروشی. رحمت [زنِ ایوب] از روی اضطرار و ناچاری و به منظور این‌که همسرش ایوب گرسنه نماند گیسوان خود را بفروخت. ایوب چون دید گیسوان همسرش بریده شده، [از آن‌جا که بریده‌شدنِ گیس، نشانهٔ ارتکاب زنا و خطای جنسی بود] قبل از این‌که از جریان

بپرسد سوگند خورد که صد تازیانه به او بزند (ان‌یضربها مائة سوط) و چون همسرش علت بریدن گیسوانش را شرح داد، ایوب(ع) در اندوه شد که این چه سوگندی بود که من خوردم پس خدای عزّوجلّ بدو وحی کرد: وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به ولا تحنث= یک مشت شاخه در دست بگیر و به او بزن تا سوگند خود را نشکسته باشی. او نیز یک مشت شاخه که مشتمل بر صد ترکه بود گرفته چنین کرد و از عهده سوگند برآمد»[۱۴۶].

چنان‌که ملاحظه شد امام‌صادق سزای زن شوهردار را عبارت از جَلد (صد ضربه) می‌دانست و مُضافاً آن را مُلهم از قرآن می‌شمرد.

❊ «حضرت ایّوب [در دوران بیماری و ابتلا] وقتی دید که همسرش با رزق و درآمدی بیش از نان کارگری روزانه به خانه آمد ترسید که او مرتکب تن‌فروشی و خیانت جنسی شده باشد [و این رزق و عایدیِ مازاد، از آن راه به دست آمده باشد] پس سوگند خورد [که پس از بهبودی] همسرش را به خاطر این فحشا صد ضربه کیفر کند (لیضربن امرأته مائة). زمانی که ایوب(ع) مورد رحمت خدا واقع شد و مشکل و بیماری‌اش برطرف گردید و سپس پی به بی‌گناهی همسرش از اتهامِ وارده شد آن‌گاه خدای عزوجل به او وحی کرد که "شاخه‌ای نرم [با ساقه‌های متعدد] برگیر و با آن بزن [یعنی بر همسرت بنواز] و سوگند خود را مشکن" پس ایّوب(ع) شاخه‌ای گندم‌مانند که صد ساقه داشت را برگرفت و آن را به همان‌گونه که خدا فرمان داد بر همسرش بنواخت»[۱۴۷].

۱۴۶- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۳۲۶ / منبع: فأقبلت امرأته معها الکسر، فلما انتهت إلی الموضع إذ الموضع متغیر وإذا رجلان جالسان فبکت وصاحت وقالت یا أیوب ما دهاک فناداها أیوب، فأقبلت فلما رأته وقد رد الله علیه بدنه ونعمته سجدت لله شکرا فرأی ذؤابتها مقطوعة وذلک انها سألت قوما ان‌یعطوها ما تحمله إلی أیوب من الطعام وکانت حسنة الذوایب فقالوا لها تبیعینا ذوائبک هذه حتی نعطیک فقطعتها ودفعتها إلیهم واخذت منهم طعاما لأیوب، فلما رآها مقطوعة الشعر غضب وحلف علیها ان‌یضربها مائة سوط فأخبرته انه کان سببه کیت وکیت فاغتم أیوب من ذلک فأوحی الله إلیه (فخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث) فاخذ مائة شمراخ فضربها ضربة واحدة فخرج من یمینه (تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۴۱).

۱۴۷- وأخرج ابن‌المنذر عن سعیدبن‌المسیب أن بلغه ان أیوب(ع) حلف لیضربن امرأته مائة فی أن جاءته فی زیادة علی ما کانت تأتی به من الخبز الذی کانت تعمل علیه وخشی ان‌تکون قارفت من الخیانة فلما رحمه الله

دستهٔ دوم– قهر و تنبیه:
اینک خواهید دید که چگونه پیامبر(ص) در آخرین! سخنرانی‌اش مجازات زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند را عبارت از "سخت‌گیری ، ترکِ بستر و تنبیهِ غیر سخت" از سوی شوهر می‌داند و نه رجم‌وسنگسار:
* حدیث تحف‌العقول: «سخنرانی حضرت محمّد(ص) در حجّةالوداع: ای مردم! زنان‌تان بر شما حقّی دارند شما نیز بر آن‌ها حقّی دارید. حقّ شما بر آن‌ها این است که کسی را همبستر خود ،که از آنِ شماست، ننمایند و نیز کسی را که خوش نمی‌دارید جز با اذن شما به خانه راه ندهند. نباید مرتکب فاحشه [و زنا] شوند پس اگر مرتکب آن شدند، خدا [در آیهٔ ۳۴ سورهٔ نساء] به شما اجازه داده که بر آن‌ها سخت گیرید ، بسترشان را ترک کنید و [حتّی] بزنیدشان، البته زدنی که سخت و آزاردهنده نباشد. پس اگر [از فحشا] دست برداشتند و در اطاعت شما قرار گرفتند در این صورت باید خوراک و پوشاکِ متعارف را برای‌شان فراهم کنید. شما

وکشف عنه الضر علم براءة امرأته مما اتهمها به فقال الله عز وجل وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث فاخذ ضغثا من ثمام وهو مائة عود فضرب به کما أمره الله تعالی (الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [سوره ص آیهٔ ۴۴]). گویا از روایت زیر نیز بتوان استفاده کرد:

حدثنی محمدبن‌عوف قال: ثنا أبوالمغیرة قال: ثنا صفوان قال: ثنا عبدالرحمن بن جبیر قال: لما ابتلی نبی الله أیوب(ص) بماله وولده وجسده وطرح فی مزبلة، جعلت امرأته تخرج تکسب علیه ما تطعمه فحسده الشیطان علی ذلک، وکان یأتی أصحاب الخبز والشوی الذین کانوا یتصدقون علیها، فیقول: اطردوا هذه المرأة التی تغشاکم، فإنها تعالج صاحبها وتلمسه بیدها، فالناس یتقذرون طعامکم من أجل أنها تأتیکم وتغشاکم علی ذلک وکان یلقاها إذا خرجت کالمحزون لما لقی أیوب، فیقول: لج صاحبک، فأبی إلا ما أتی، فوالله لو تکلم بکلمة واحدة لکشف عنه کل ضر، ولرجع إلیه ماله وولده، فتجیء، فتخبر أیوب، فیقول لها: لقیک عدو الله فلقنک هذا الکلام ویلک، إنما مثلک کمثل المرأة الزانیة إذا جاء صدیقها بشئ قبلته وأدخلته، وإن لم یأتها بشئ طردته، وأغلقت بابها عنه لما أعطانا الله المال والولد آمنا به، وإذا قبض الذی له منا نکفر به، ونبدل غیره إن أقامنی الله من مرضی هذا لأجلدنک مئة، قال: فلذلک قال الله: وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث. وقوله: وخذ بیدک ضغثا یقول: وقلنا لأیوب : خذ بیدک ضغثا، وهو ما یجمع من شئ مثل حزمة الرطبة، وکمل ء الکف من الشجر أو الحشیش والشماریخ ونحو ذلک مما قام علی ساق ومنه قول عوف بن الخرع: وأسفل منی نهدة قد ربطتها * وألقیت ضغثا من خلا متطیب وبنحو الذی قلنا فی ذلک قال أهل التأویل. ذکر من قال ذلک: (جامع‌البیان طبری ج ۲۳ ص ۲۰۰–۱۹۹ ش ۲۳۰۲۸).

همسران‌تان را به عنوان امانت خدا برگرفتید و به حکم کتاب خدا بر خود حلال کردید پس در بارهٔ آن‌ها از خدا بترسید و با ایشان به خوبی رفتار کنید»[۱۴۸].

* روایت ابن‌هشام: «ای مردم! شما را بر زنان‌تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آن‌ها آن است که بر گلیم‌تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آن‌ها است که مرتکب فاحشهٔ مبیّنه نشوند؛ اگر شدند خدا [در آیهٔ ۳۴ سوره نساء] به شما اجازه داده که ترکِ بستر کنیدشان و بزنیدشان به نحوی که آسیب نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رخت‌شان را طبق عرف دریافت دارند»[۱۴۹].

چنان‌که ملاحظه شد پیامبر(ص) این مجازات ناچیز در برابر آن خیانتِ فاحش را، به قرآن مستند کرده. راستی که برنامهٔ الهیِ کتاب و سنّت کجا، کیفر وحشتناکِ رجم‌وسنگسار کجا؟

دستهٔ سوم- تبدیل جَلد معمولی به جَلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران:

در روایات زیر خواهیم خواند که مجازات شرعیِ پیران (که معمولاً متأهل‌اند) و بیماران (که اعم از متأهل و مجرّدند) عبارت از جَلد ملایم و تشریفاتی است و در نتیجه مجازات شرعی متأهلانِ سالم و غیر پیر عبارت از جَلدِ معمولی و اصلی است و نه رجم‌وسنگسار:

۱۴۸- أیها الناس إن لنسائکم علیکم حقا ولکم علیهن حقا، حقکم علیهن أن لایوطئن أحدا فرشکم و لایدخلن أحدا تکرهونه بیوتکم إلا بإذنکم، وألا یأتین بفاحشة فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن‌تعضلوهن وتهجروهن فی المضاجع وتضربوهن ضربا غیر مبرح، فإذا انتهین وأطعنکم فعلیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف، أخذتموهن بأمانة الله واستحللتم فروجهن بکتاب الله فاتقوا الله فی النساء واستوصوا بهن خیرا (تحف‌العقول ص ۳۳-۳۲ + وسائل‌الشیعه ح ۲۷۷۳۲).

۱۴۹- أما بعد أیهاالناس فإن لکم علی نسائکم حقاً، و لهن علیکم حقاً، لکم علیهن أن لایوطئن فرشکم أحدا تکرهونه، و علیهن أن لایأتین بفاحشة مبینة، فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن‌تهجروهن فی المضاجع و تضربوهن ضربا غیر مبرح، فإن انتهین فلهن رزقهن وکسوتهن بالمعروف (السیرةالنبویة ابن‌هشام خطبة رسول‌الله فی حجةالوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳ + تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).

* «سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئلهٔ فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بپرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بپرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سؤالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سؤالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول‌خدا آوردند. رسول‌خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشهٔ درخت خرما آوردند که صد تراشهٔ نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربت بر بدن آن پیرمرد بیمار و یک ضربت بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دسته علف خشک برگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن»[۱۵۰].

* «پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدلیل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقهٔ باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت»[۱۵۱].

۱۵۰- گزیدهٔ تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی/ متن مرجع: عن حنان‌بن‌سدیر ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أری لک من أبی‌عبدالله(ع) منزلة فاسأله عن رجل زنی و هو مریض فان أقیم علیه الحد خافوا ان‌یموت ما تقول فیه؟ قال فسألته فقال لی هذه المسألة من تلقاء نفسک أو أمرک انسان ان‌تسأل عنها؟ قال: قلت: ان سفیان الثوری امرنی ان‌أسألک عنها قال: فقال: ان رسول‌الله(ص) اتی برجل کبیر قد استسقی بطنه و بدت عروق فخذیه و قد زنی بامرأة مریضة فأمر رسول‌الله(ص) فاتی بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة و ضربها ضربة واحدة و خلی سبیلهما وذلک قوله عز وجل: وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث (تهذیب‌الاحکام ج ۱۰ ص ۳۲ ح ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳ ، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۰۷ ، وسائل‌الشیعه ح ۳۴۱۰۶).

۱۵۱- عن سهل‌بن‌سعد ان النبی(ص) أتی بشیخ قد ظهرت عروقه قد زنی بامرأة فضربه بضغث فیه مائة شمراخ ضربة واحدة (تفسیر الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [المعجم‌الکبیر طبرانی ج ۶ ص ۳-۱۵۲]).

در حالی‌که شدیدترین کیفر (رجم+جلدِکامل) را در قول مشهور برای همین پیران قائل‌اند امّا رسول‌خدا(ص) مطابق روایت بالا، نه تنها کیفرِ جمع (رجم+جلد) را تجویز نکرد و اسمی از کیفر رجم به میان نیاورد بلکه از جَلد هم، به نوعِ ملایم و تشریفاتی‌اش اکتفا کرد! جالب این‌که حدیث‌سازانِ عصبی‌مزاج در برابرِ این انعطاف فوق‌العادهٔ حضرت، آیه‌ای از خودشان ساختند و مجازات پیران را رجم‌وسنگسار دانستند[۱۵۲].

* «در عهد رسول‌خدا بیماری در شُرُف مرگ، مرتکب فاحشه شد. همسرش مراتب را گزارش داد؛ پیامبر(ص) فرمان داد که [بجای جَلد اصلی] شاخه‌ای صد ساقه‌ای برگیرند و یک بار به او بزنند»[۱۵۳].

پس کیفر زنای محصنه، جَلد اصلی و کامل است و نه رجم‌وسنگسار.

دستهٔ چهارم- تبدیل حبس ابد به جَلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی:

حدیث زیر را بخوانید و خود نتیجه بگیرید:

* «امام‌علی(ع) گفت: خدای تبارک و تعالی، رسول خود را با رأفت و مهربانی مبعوث کرد؛ در همین راستا بود که قوم پیامبر را در آغاز نبوّتش [به سرعت] از عادات‌شان برنگردانید بلکه فرصت داد تا اسلام در قلب و سینه‌شان برای اجرا جا باز کند مثلاً از جمله مقرراتِ عهد جاهلیّت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می‌شد او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و این حبس با سختی‌هایش تا مرگِ وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می‌شد او را از مجالس‌شان طرد کرده، مورد

۱۵۲- الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة نکالاً من الله والله عزیز حکیم: پیرمرد و پیرزن را در صورت زنا رجم‌وسنگسار کنید که آن عقوبتی از جانب خداست و خدا عزیز و حکیم است (منابع حدیثی). گفتنی است سیر صعودی کیفر زنا مطابق برخی از همین روایات مشهور بحث‌انگیز چنین است:
مجرّد (جَلد) ، نامزد و عقدکرده (جَلد+تراشیدن سر+تبعید) ، متأهل (رجم) ، پیران (جَلد+رجم). امّا چنان‌که گفته شد رسول‌خدا(ص) برای پیران، سبکترین کیفر یعنی جَلد ملایم و تشریفاتی را قرار داد.

۱۵۳- أخرج عبدالرزاق و عبدبن‌حمید عن محمدبن‌عبدالرحمن عن ثوبان ان رجلاً أصاب فاحشة علی عهد رسول‌الله(ص) و هو مریض علی شفا موت فأخبر أهله بما صنع فامر النبی(ص) بقنو فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة (تفسیر الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷).

ناسزا و آزار و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایلِ اسلام [این روش ،البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنان‌تان که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنان‌چه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشایشی [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان‌تان مرتکب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید و چنان‌چه توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است". ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانینِ [سخت‌گیرانهٔ] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیهٔ "به هر یک از زن و مردِ زناکار، صد ضربه بزنید [و رهاشان کنید]" را نازل کرد و با آن، آیهٔ حبس ابد زنان و ایذاء مداوم مردان را نسخ کرد»[۱۵۴].

امام‌علی مطابق حدیث متینی که نقل شد حتّی مجازات "حصر دائم در خانه" یعنی آیهٔ ۱۵ سوره نساء را متأثّر و متناسب با طبع خشن جاهلی مردم در ابتدای بعثت دانسته و می‌فرماید مجازات مذکور بعدها به مجازات "جَلد" تقلیل یافت. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: اوّلاً در این فرآیند هیچ خبری و اسمی از رجم‌وسنگسار نیست! ثانیاً در روندی تعدیل‌آمیز و خشونت‌زدا حتی مجازات حبس دائم و ایذاءِ مداوم نیز بدلیل وحشت‌زا و خشن بودن‌شان مورد نسخ قرار گرفت و جای خود را

۱۵۴- وفی تفسیر النعمانی عن علی(ع): إن الله تبارک وتعالی بعث رسول‌الله(ص) بالرأفة والرحمة، فکان من رأفته و رحمته أنه لم‌ینقل قومه فی أول نبوته عن عاداتهم، حتی استحکم الإسلام فی قلوبهم وحلت الشریعة فی صدورهم، فکان من شریعتهم فی الجاهلیة أن المرأة إذا زنت حبست فی بیت وأقیم بأودها حتی یأتیها الموت. وإذا زنی الرجل نفوه عن مجالسهم وشتموه وآذوه وعیروه، ولم یکونوا یعرفون غیر هذا. قال الله تعالی فی أول الإسلام (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فإن شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلا * واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان توابا رحیما). فلما کثر المسلمون وقوی الإسلام واستوحشوا الأمور الجاهلیة أنزل الله "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة إلی آخر الآیة" فنسخت هذه الآیة آیة الحبس والأذی (بحوث فی تاریخ القرآن و علومه ص ۲۲۱ و ۲۲۲ [تاریخ و علوم قرآن، سیّدابوالفضل میرمحمّدی زرندی ص ۲۳۲ دفتر انتشارات اسلامی] + وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۱ ح ۳۴۲۰۱).

به کیفری زودگذر (صد ضربه جَلد) داد؛ بنابراین وقتی امام‌علی حبس و ایذاء را وحشت‌زا معرّفی می‌کند و این دو حکمِ سابقاً امضائی را به همین دلیل منسوخِ اسلام می‌داند دیگر چه جایی برای تشریع قتلِ‌سنگسارانه که اوج وحشت و مرگی تراژدیک است باقی می‌ماند. گزارش مشابهی که از تفسیر قمی در زیر می‌آورم به تقویت بحث کمک می‌کند:

* «علی‌بن‌ابراهیم در خصوص ناسخ و منسوخ روایت کرد که دورهٔ عِدّهٔ زنان در جاهلیّت چنین بود که اگر شوهری می‌مُرد زنش یک سال عِدّه نگه می‌داشت پس وقتی رسول‌خدا(ص) مبعوث شد ایشان را از آن برنگردانید و بر همان عادت‌شان باقی گذارد و در همین راستا این آیه را نازل کرد (والذین یُتوفّون منکم ویذرون أزواجا وصیة لأزواجهم متاعا إلی الحول غیر اخراج : کسانی از شما که مرگ‌شان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند باید برای همسران خویش وصیّت کنند که آنان را تا یکسال بهره‌مند سازند) و همان عِدّهٔ یکسال را [فعلاً] پذیرفت امّا هنگامی که اسلام نیرومند گردید خدا این آیه را نازل کرد (الذین یُتوفّون منکم ویذرون أزواجا یتربصن بأنفسهن أربعة اشهر وعشر : کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، همسران چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند) و با آن، یکسال عدّه‌ای را که در آیهٔ اول امضا کرده بود پایان‌یافته شمرد. همچنین در دوران جاهلیّت اگر زنی زنا می‌کرد تا پایان عمرش در خانه حبس می‌شد و مردِ زانی مورد ایذاء و آزار قرار می‌گرفت در همین راستا خدا این آیه را نازل کرد (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلا" وفی الرجل "واللذان یأتیانها منکم فأذوهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما) امّا وقتی اسلام قوّت گرفت خدا این آیه را نازل کرد (الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منها ماءة جلدة : به هر یک از زن و مردِ زناکار صد ضربه وارد کنید) و بدین ترتیب

مجازات امضایی حبس ابد و ایذاء را پایان‌یافته شمرد. از این‌گونه موارد در قرآن فراوان است»[۱۵۵].

❊ «قمی در شرح آیهٔ (و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) روایت می‌کند که در جاهلیّت، وقتی مرد با زن زنا می‌کرد زن را تا هنگام مرگ در خانه حبس می‌کردند سپس این رسم [که در آغاز، با آیهٔ فوق توسط اسلام امضا شده بود] با آیهٔ (به زن زناکار و مرد زناکار صد ضربه وارد کنید) منسوخ شد»[۱۵۶].

با توجّه به روایات فوق، آیا سیر تشریع هرگز می‌تواند به ایستگاه رجم‌وسنگسار رسیده باشد؟

دستهٔ پنجم- گشایش نسبت به حبس خانگی:

برخی روایات معتقدند گشایشِ وعده‌شدهٔ قرآن (در آیهٔ ۱۵ سوره نساء) برای "زنان شوهردارِ" محکوم به حبس دائِمِ خانگی، عبارت از جَلدی است که در آیهٔ دوم

۱۵۵- فاما الناسخ والمنسوخ فان عدة النساء کانت فی الجاهلیة إذا مات الرجل تعتد امرأته سنة فلما بعث رسول‌الله(ص) لم‌ینقلهم عن ذلک وترکهم علی عاداتهم وانزل الله تعالی بذلک قرآنا فقال "والذین یتوفون منکم ویذرون أزواجا وصیة لأزواجهم متاعا إلی الحول غیر اخراج" فکانت العدة حولا فلما قوی الاسلام انزل الله "الذین یتوفون منکم ویذرون أزواجا یتربصن بأنفسهن أربعة اشهر وعشر" فنسخت قوله "متاعا إلی الحول غیر اخراج" ومثله ان المرأة کانت فی الجاهلیة إذا زنت تحبس فی بیتها حتی تموت والرجل یوذی فأنزل الله فی ذلک "واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلا" وفی الرجل "واللذان یأتیانها منکم فأذوهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما" فلما قوی الاسلام انزل الله "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منها ماءة جلدة" فمسخت تلک ومثله کثیر (تفسیر قمی ج ۱ ص ۶و۷).

۱۵۶- وقوله "واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلا" فإنه فی الجاهلیة کان إذا زنی الرجل المرأة کانت تحبس فی بیت إلی أن تموت ثم نسخ ذلک بقوله "الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" (تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۳۳).

سوره نور آمده؛ که به صراحت خلاف سنگسار بوده و حتّی ناسخ حبس خانگی است:

❊ «در کافی به سند خود از محمدبن‌سالم از ابی‌جعفر(ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: سورهٔ نور بعد از سورهٔ نساء نازل شده، و شاهد صدق این سخن این است که خدای تعالی در سورهٔ نساء فرمود: "و آن دسته از زنان شما که عمل زنا مرتکب می‌شوند علیه آنان استشهاد کنید به چهار نفر از خودتان، که اگر شهادت دادند ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید تا بمیرند، و یا خدای تعالی راه نجاتی برایشان قرار دهد" و در سورهٔ نور به عنوان جعل و قرارداد راه نجات فرموده: سورة أنزلناها وفرضناها وأنزلنا فيها آيات بيّنات لعلكم تذكّرون الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة فی دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين»[۱۵۷].

در این حدیث ملاحظه شد که امام‌باقر، کیفر قبلیِ زنان شوهردار را عبارت از حبس در خانه، و کیفر ناسخ و دستِ آخر ایشان را عبارت از جَلد می‌داند. امام نه تنها به ابراز این مطلب می‌پردازد بلکه این رأی را برخاسته از قرآن معرّفی می‌کند. چنان‌که به وضوح دیده شد هیچ خبری از رجم‌وسنگسارِ محصنه در کلام امام نبود!

۱۵۷- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۹ / منبع: کافی ج ۲ ص ۳۳-۲۸ ح ۱: عن محمدبن‌سالم عن أبی‌جعفر(ع) قال: ... وسورة النور أنزلت بعد سورة النساء وتصديق ذلک أن الله عزوجل أنزل عليه فی سورة النساء "واللاتی يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهن فی البيوت حتی يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا" والسبيل الذی قال الله عزوجل: سورة أنزلناها وفرضناها وأنزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون، الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة فی دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين. // شرح أصول الكافی، مولی محمدصالح المازندرانی ج ۸ ص ۹۸ : قوله "وسورة النور أنزلت بعد سورة النساء" الظاهر أنه لم‌يذكره لبيان السابق إذ لا تعلق له به بل ذكره لبيان الواقع والأشعار بأن سبيلا فی آية النساء هو الجلد الذی فی آية النور لأن القران بعضه يفسر بعضا والراسخون فی العلم يعرفونه بالهام إلهی وتعريف نبوی. قوله: "واللاتی يأتين الفاحشة – الخ" قيل المراد بالفاحشة الزناء وقيل المساحقة وبالإمساک منعهن عنها أو حبسهن فی البيوت فجعلها سجنا عليهن ولعل المضاف إلی الموت محذوف أی ملک الموت والسبيل هو الجلد ولم يذكره استغناء بقوله: الزانية والزانی فاجلدوا.

در تقویت این روایت، به تفسیر جزءبه‌جزءِ سعیدبن‌جبیر از آیهٔ سوره نساء (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شَهدوا فأمسِکوهنّ فی البیوت حتّی یتوفّیهنّ الموت أو یَجعلَ الله لهنّ سبیلاً : و از زنَان شما، کسانی که مرتکب فاحشه می‌شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) دقّت کنید: «فاحشه یعنی زنا ؛ نسائکم یعنی زنان مسلمان شوهردار ؛ منکم در عبارت فاستشهدوا علیهن أربعة منکم یعنی از مسلمانان آزاد ؛ فإن شهدوا یعنی اگر شهادت دادند بر وقوع زنا ؛ فأمسکوهنّ یعنی آنان را حبس کنید در خانه در زندان. مجازات حبس مربوط به اولِ اسلام بود که اگر چهار شاهد عادل مسلمان شهادت می‌دادند که فلان زن مرتکب زَنا شده او را در زندان حبس می‌کردند چنان‌چه آن زن شوهر داشت مهریّه از وی ستانده می‌شد ولی شوهر خرجی‌اش را می‌پرداخت و طلاقش نمی‌داد امّا با وی آمیزش نمی‌کرد [در آن دوران] به زن حدّ نمی‌زدند ولکن وی را در زندان حبس می‌کردند. حتّی یتوفّیهن الموت یعنی تا وقتی که بمیرد در همان حالِ حبس باقی بماند. سبیلاً در عبارت أو یجعل الله لهن سبیلا یعنی راهِ خلاصی از حبَس. این راه خلاص، حدّ [یعنی جَلد و تنبیه] است»[١٥٨].

آیا در تفسیر این تابعیِ مشهور، نشانی از رجم‌وسنگسار یافتید؟

١٥٨- عن سعیدبن‌جبیر فی قوله واللاتی یأتین الفاحشة یعنی الزنا من نسائکم یعنی المرأة الثیب من المسلمین فاستشهدوا علیهن أربعة منکم یعنی من المسلمین الأحرار فان شهدوا یعنی بالزنا فامسکوهن یعنی احبسوهن فی البیوت یعنی فی السجون وکان هذا فی أول الاسلام کانت المرأة إذا شهد علیها أربعة من المسلمین عدول بالزنا حبست فی السجن فان کان لها زوج أخذ المهر منها ولکنه ینفق علیها من غیر طلاق ولیس علیها حد ولا یجامعها ولکن یحبسها فی السجن حتی یتوفاهن الموت یعنی حتی تموت المرأة وهی علی تلک الحال أو یجعل الله لهن سبیلا یعنی مخرجا من الحبس والمخرج الحد (الدرالمنثور ج ٢ ص ١٢٩)

دستهٔ ششم- سَرِ بزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر):

* «مردی [ناگاه از لای در] زنش را با مردی [در بستر] یافت پس در را به روی‌شان بست و پرده را آویخت [و سراغ مأمور حاکم رفت تا آن‌ها خود به صحنه آیند و به چشم ببینند] سرانجام عمربن‌خطاب هریک از آن دو [خطاکار] را صد ضربه زد»[۱۵۹].

این گزارش که عیناً در مورد زن شوهردار بود هیچ خبری از رجم‌وسنگسار در آن وجود نداشت و به جَلدِ قرآنی اعتماد شده بود. جالب این‌که مجازات جَلد در آن را همان عُمَری انشا کرد که برخی قائل‌اند رجم اساساً ساختهٔ اوست! پس این گزارش می‌تواند ما را در انتساب مقولهٔ رجم، حتّی به عمربن‌خطاب هم مردّد کند.

دستهٔ هفتم- همسر سعدبن‌عباده:

* «مردی مُقعَد [زمین‌گیر ، نابینا] نزد کنیزان سعدبن‌عباده بود [و در امور خانه کمک‌شان می‌کرد] او با همسر سعد همبستر شد و باردارش کرد. زن گفت: مقعد، مرا حامله کرد؛ مقعد مورد سئوال واقع شد و اعتراف کرد پس پیامبر(ص) دستور داد که مرد را با شاخهٔ نخل مورد جَلد قرار دهند»[۱۶۰].

«مرد نابینایی نزد کنیزان سعد بود. او مرتکب زنا با همسر سعد شد به همین خاطر پیامبر(ص) دستور داد وی را با شاخهٔ نخل [که صد ساقه داشت] زدند»[۱۶۱].

۱۵۹- عن الحسن أن رجلا وجد مع امرأته رجلا قد أغلق عليهما و أرخی عليهما الأستار فجلدهما عمربن‌الخطاب مائة مائة (کنزالعمال ح ۱۳۴۷۳)

۱۶۰- کان رجل عند جوار سعدبن‌عبادة مقعد فظهر بامرأته حمل فقالت أحبلنی المقعد فسئل المقعد فاعترف فأمر به النبی(ص) أن يجلد بأثکال النخل (السنن‌الکبری نسائی ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۳)

۱۶۱- کان ضريرا عند جوار سعد زنا بامرأته فأمر النبی(ص) أن‌يجلد بأثکال النخل (السنن‌الکبری نسائی ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۴) / حديثی ديگر برای توضيح اثکال: وأخرج عبدالرزاق و سعيدبن‌منصور و ابن‌جرير و ابن‌المنذر عن أبی‌امامة بن سهل بن حنيف قال حملت وليدة فی بنی ساعدة من زنا فقيل لها ممن حملک قالت من فلان المقعد فسئل المقعد فقال صدقت فرفع ذلک إلی رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال خذوا له عثکولا فيه مائة شمراخ فاضربوه به ضربة واحدة ففعلوا (الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷).

چنان‌که ملاحظه شد مردی که با همسر سعدبن‌عباده مرتکب زنا شده بود ،به خاطرِ معلولیّتش، از جانب رسول‌خدا(ص) به جَلد ملایم و تشریفاتی (و نه جَلد واقعی و جدّی) محکوم گردید ولی زن سعد به رجم‌وسنگسار محکوم نشد؛ این در حالی است که مطابق افسانه‌ای ساختگی در روایتی مشابه، زن شوهردار پس از اعتراف، مورد رجم واقع شد (در صورتی که در روایت فوق نیز زنِ سعدبن‌عباده به این امر اعتراف کرده بود). متن افسانه از این قرار است:

«ابوهُرَیره و زیدبن‌خالد الجُهَنی روایت کرده می‌گویند: مردی از اعراب نزد رسول‌خدا(ص) آمده عرض کرد: یا رسول‌الله تو را به خدا سوگند می‌دهم که جز به کتاب خدا مرا به چیزی حکم ننمایی! خصم مقابل که از او داناتر بود گفت: آری! بین ما به کتاب خدا داوری کن و مرا اِذن سخن دِه! پس رسول‌خدا(ص) فرمود: بگو! گفت: همانا پسر من مزدور این شخص بوده و با زن وی زنا کرده است، و به من خبر داده شده که پسرم باید رجم شود. پس برای او صد گوسفند و یک کنیز فدیه دادم. سپس از اهل علم پرسیدم و مرا خبر دادند که بر پسرم صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است، و بر زن این شخص رجم است. آنگاه رسول‌خدا(ص) فرمود: سوگند به آن‌که جان من در دست او است بین شما دو نفر به کتاب خدا داوری خواهم کرد! کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شوند، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. پس ای انیس نزد همسر این شخص برو اگر اعتراف نمود وی را سنگسار کن! راوی می‌گوید: انیس نزد آن زن رفته و او به گناه خود اعتراف نمود. آنگاه رسول‌خدا(ص) دستور داد و آن زن رجم شد»[۱۶۲].

۱۶۲- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۲۱ : عن أبی‌هریرة و زید ابن خالد الجهنی انهما قالا إن رجلا من الاعراب اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله أنشدک الله الا قضیت لی بکتاب الله فقال الخصم الآخر وهو أفقه منه نعم فاقض بیننا بکتاب الله وائذن لی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قل قال إن ابنی کان عسیفا علی هذا فزنی بامرأته وانی أخبرت ان علی ابنی الرجم فافتدیت منه بمائة شاة وولیدة فسألت أهل العلم فأخبرونی إنما علی ابنی جلد مائة وتغریب عام وان علی امرأة هذا الرجم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لأقضین بینکما بکتاب الله الولیدة والغنم رد وعلی ابنک جلد مائة وتغریب عام واغد یا أنیس إلی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها قال فغدا علیها فاعترفت فامر بها رسول الله صلی الله علیه وسلم

چنان‌که ملاحظه شد رجم در این روایت نیز همانند شش افسانهٔ مرگبارِ پیش‌گفته (که در مبحث تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم آوردم) از طریق اقرار و اعتراف ثابت گردید که باطل‌بودنش در زنای محصنه را پیش‌تر شرح دادم. فقیهِ فقید سیّدمحمّدجواد غروی معتقد است این روایت همان روایت مربوط به ماعز است و دو مورد متفاوت نیستند. برای اطلاع از ایرادات فاحشِ این دو روایتِ به ظاهر متفاوت به استدلالات فقیه یادشده در کتاب فقه استدلالی (که در پاورقی اخیر از آن یاد کردم) مراجعه شود. گویا جاعل روایت، تمام همّ خود را برای تضعیف و تحریف قرآن به کار برده زیرا علاوه بر این‌که با مطرح‌ساختنِ "اقرار" و اعتراف، انحصار بیّنهٔ قرآنی را نادیده گرفت همچنین "تبعید" و "رجم" را جزو قرآن شمرد! و عملاً قائل به "تحریف کتاب خدا" و حذف آیاتی از آن گردید! راستی چه راحت قرآنِ خدا را با خامیِ ذهن، قربانیِ رجم‌وسنگسار می‌کنیم.

به بحث اصلی باز گردیم؛ همان‌طور که ملاحظه کردید همسر سعدبن‌عباده علیرغمِ تن‌دادن به زنا امّا بر طبق قضاوت پیامبر سنگسار نشد ، به قتل نرسید و همچنان به حیاتش ادامه داد و حتّی خودِ سعد هم در مورد زنش (بنا به سه روایتی که در بخش اول آوردم) نه قائل به مجازات بود و نه هیچ استفتایی در این باره از حضرت(ص) کرد: «امام‌صادق روایت کرد که پدرش [امام‌باقر] گفت: سعدبن‌عباده به رسول‌خدا گفت: ای رسول‌خدا! اگر مردی را با همسرم ببینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول‌خدا(ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟»[۱۶۳].

دستهٔ هشتم– نکول از لعان:

اگر مردی مطمئن باشد زنش مرتکب زنا شده (مثلاً به رأی‌العین دیده باشد) می‌تواند درخواست مراسم لِعان کند و رسماً بر ادعای خود تأکید ورزد. در این مراسم اگر

فرجمت [ترجمهٔ حدیث از کتاب فقه استدلالی در مسائل خلافی اثر مرحوم سیّدمحمّدجواد موسوی‌غروی ترجمه سیّدعلی‌اصغر غروی ص ۶۵۳ ، رجمِ سنگسار (مقالهٔ موسوی غروی) ص ۸۲].

۱۶۳– وسائل‌الشیعه ح ۳۴۴۱۲ متن حدیث همراه با دو مورد مفصل در این باره، در بخش اول مبحث راه ثبوت رجم طیّ احادیث شماره ۱۰ آورده شد.

زن شرکت کند و رسماً بر دروغ بودنِ اتهام تأکید کند در این صورت بدون این‌که بر هیچیک حدّی اقامه شود برای همیشه از هم جدا می‌شوند ولی اگر از خود رفع اتهام نکند (و به اصطلاح از لعان نکول کند) موجب اقامهٔ حد بر وی می‌گردد؛ امّا این‌که نوعِ حدّ و کیفر چیست اختلاف به همین برمی‌گردد: مطابق برخی روایات (که مبنای رأیِ مشهور است) می‌باید وی را رجم‌وسنگسار کرد[۱۶۴] امّا مطابق روایات زیر علیرغم نکولِ زن، خبری از رجم نیست و به جَلد قرآنی اسناد شده است:

* «علی‌بن‌جعفر اَز برادرش امام‌کاظم، در بارهٔ مردی که اقدام به لِعان بر علیهِ زنش کند و هنگام اجرا، چهار بار سوگند بخورَد ولی از سوگند بار پنجم خودداری کند سئوال کرد که امام پاسخ داد: اگر بار پنجم را انجام ندهد در این صورت زن [همچنان] همسرش است و خودش مورد جَلد قرار می‌گیرد و همچنین اگر [مرد لعان را کامل انجام دهد و] زنش در هنگامی که نوبت سوگند اوست از لعان خودداری کند در این صورت نیز برای وی کیفری همانند مورد قبلی [جَلد] است»[۱۶۵].

چنان‌که ملاحظه شد امام‌کاظم سزای زن در صورت نکول را از نوعِ جَلد دانست. در حدیث بعدی، رسول‌خدا(ص) در ضمنِ مراسم لعان به همین سزا ،یعنی جَلدِ مذکور در کتاب خدا، در صورت خودداری زن از رفع اتهام اشاره می‌کند. انتهای روایت، حکایت شگفت‌آوری دارد زیرا زن پس از این‌که لعان را انجام داد (و از

۱۶۴- عدة من أصحابنا ، عن سهل‌بن‌زیاد ، عن أحمد بن أبی نصر ، عن مثنی الحناط ، عن زرارة قال : سئل أبوعبدالله علیه السلام عن قول الله عز وجل: "والذین یرمون أزواجهم ولم یکن لهم شهداء إلا أنفسهم" قال: هو الذی یقذف امرأته فإذا قذفها ثم أقر بأنه کذب علیها جلد الحد وردت إلیه امرأته وإن أبی إلا أن‌یمضی فشهد علیها أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقین والخامسة یلعن فیها نفسه إن کان من الکاذبین وإن أرادت أن تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب هو الرجم شهدت أربع شهادات بالله إنه لمن الکاذبین و الخامسة أن غضب الله علیها إن کان من الصادقین وإن لم‌تفعل رجمت فإن فعلت درأت عن نفسها الحد ، ثم لا تحل له إلی یوم القیامة (کافی ج ۷ ص ۲۱۱).

۱۶۵- عن علی‌بن‌جعفر عن أخیه موسی‌بن‌جعفر(ع) قال : سألته عن رجل لاعن امرأته فحلف أربع شهادات بالله ثم نکل عن الخامسة فقال: ان نکل عن الخامسة فهی امرأته ویجلد ، وإن نکلت المرأة عن ذلک إذا کان الیمین علیها فعلیها مثل ذلک (تهذیب ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۴ + کافی ج ۶ ص ۱۶۵ ح ۱۲).

یکدیگر جدا شدند) بچه‌اش به دنیا آمد و معلوم شد ناشی از زنا بوده و حق با مرد است ولی با این‌حال هیچ! کیفری برایش از جانب رسول‌خدا تعیین نشد نه رجم و نه حتّی جَلد:

«در تفسیر قمی در ذیل جملهٔ "والّذین یرمون أزواجهم ... إن کان من الصادقین" روایت کرده که این آیه در بارهٔ لعان نازل شده، و سبب نزولش این بوده که وقتی رسول‌خدا(ص) از جنگ تبوک برگشت عویمربن‌ساعده عجلانی که از انصار است نزدش آمد و گفت: یا رسول‌الله همسر من به شریک‌بن‌سمحاء زنا داده و از او حامله شده، رسول‌خدا(ص) از او روی بگردانید، عویمر مجدداً سخن خود را تکرار کرد و رسول‌خدا روی گردانید؛ تا چهار مرتبه این کار تکرار شد. پس رسول‌خدا به خانه‌اش رفت و آیهٔ لعان بر او نازل شد پس برای نماز عصر بیرون شد و بعد از نماز به عویمر فرمود: برو همسرت را بیاور که خدا آیهٔ قرآنی در بارهٔ شما زن و شوهر نازل کرده، پس مرد نزد زن آمد و گفت رسول‌خدا تو را می‌خواهد، زن که زن آبرومندی بود با جمعی از قوم خود آمد، همین‌که داخل مسجد شد رسول‌خدا به عویمر فرمود: بروید نزدیک منبر و آن‌جا ملاعنه کنید! عویمر پرسید چگونه ملاعنه کنیم؟ فرمود پیش بیا و بگو: خدا را شاهد می‌گیرم که من در آن‌چه به این زن نسبت داده‌ام از راستگویانم، عویمر جلو منبر آمد و یک بار صیغهٔ لعان را جاری کرد، حضرت فرمود: اعاده کن دوباره خواند، تا چهار بار، فرمود: در نوبت پنجم بگو که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم [و او نیز آن را بگفت] آن‌گاه حضرت فرمود مواظب باش که لعنت، دعای مستجابی است اگر دروغ بگویی تو را خواهد گرفت. آن‌گاه به او فرمود: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل او شهادت بده وگرنه حدّ خدا [در مورد زنا] را بر تو جاری می‌کنم (وإلا أقمت علیک حد الله) زن به صورت افراد فامیلش نگریست و گفت: من این روی‌ها را در این شبانگاه سیاه نمی‌کنم پس نزدیک منبر آمد و گفت خدا را شاهد می‌گیرم که عویمر در این نسبت که به من بسته از دروغگویان است، حضرت فرمود: اعاده کن، تا چهار نوبت اعاده کرد سپس فرمود: حالا خودت را لعنت کن اگر او از راستگویان باشد، زن در نوبت پنجم گفت غضب خدا بر من باد اگر چنان‌چه عویمر در نسبتی

که به من داده از راستگویان باشد، حضرت فرمود: وای بر تو! این نفرین مستجاب است اگر دروغگو باشی تو را می‌گیرد. پس رسول‌خدا(ص) به شوهرش فرمود: برو که دیگر تا ابد این زن بر تو حلال نیست. گفت پس آن مالی که من به او داده‌ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند اگر تو در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی که آن مال از خودِ این زن نیز از تو دورتر شده است و اگر راست گفته باشی، آن مال مهریهٔ این زن، و عوضِ کامی است که از او گرفته‌ای و رحم او را برای خود حلال کرده‌ای (سپس رسول‌خَدا فرمود: اگر او فرزندی بیاورد که نازک‌رو ، چشم‌گشاد ، موپیچیده و سخت مجعدمو باشد پس او محصول امر ناگوار و زشت است و اگر همسر تو فرزند چشم‌شهلا و موباریک باشد پس از آن پدرش می‌باشد. گفته شده است او فرزندی از طراز و مشخصات نخستین را آَورد پس آن زن هرگز به شوهرش حلال نمی‌گردد و اگر فرزندی بیاورد پدرش از او ارث نمی‌برد و میراث او از آنِ مادرش می‌باشد و اگر مادرش فوت کرده باشد پس ارث او از آنِ دایی‌ها می‌گردد و اگر کسی ... [او] را قذف و نسبت زنا دهد حدّ فرد قاذف به او زده می‌شود)»[۱۶۶].

۱۶۶– ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۲ البته عبارات پایانی ترجمه که داخل (...) قرار دادم را از ترجمهٔ تفسیر شریف صافی ج ۴ ص ۵۹۰ افزودم / متن اصلی: واما قوله (والذین یرمون أزواجهم -إلی قوله – إن کان من الصادقین) فإنها نزلت فی اللعان، وکان سبب ذلک أنه لما رجع رسول‌الله(ص) من غزوة تبوک جاء إلیه عویمربن‌ساعدة العجلانی وکان من الأنصار، فقال یا رسول‌الله ان امرأتی زنی بها شریک بن السمحا وهی منه حامل ، فأعرض عنه رسول‌الله(ص) فأعاد علیه القول، فأعرض عنه حتی فعل ذلک اربع مرات، فدخل رسول‌الله(ص) منزله فنزلت علیه آیة اللعان، فخرج رسول‌الله(ص) وصلی بالناس العصر وقال لعویمر: إئتنی بأهلک فقد انزل الله فیکما قرآنا، فجاء إلیها، فقال لها رسول‌الله(ص) یدعوک وکانت فی شرف من قومها، فجاء معها جماعة فلما دخلت المسجد قال رسول‌الله(ص) لعویمر تقدما إلی المنبر والتعنا، قال فکیف أصنع؟ فقال تقدم وقل: أشهد بالله انی إذا لمن الصادقین فیما رمیتها به، قال فتقدم وقالها فقال رسول‌الله(ص) أعدها فأعادها ثم قال أعدها حتی فعل ذلک اربع مرات، فقال له فی الخامسة علیک لعنة الله إن کنت من الکاذبین فیما رمیتها به فقال (والخامسة ان لعنة الله علیه إن کان من الکاذبین) فیما رماها به ثم قال رسول‌الله(ص) إن اللعنة لموجبة إن کنت کاذبا ثم قال له تنح فتنحی عنه، ثم قال لزوجته تشهدین کما شهد وإلا أقمت علیک حد الله، فنظرت فی وجوه قومها فقالت لا اسود هذه الوجوه فی هذه العشیة، فتقدمت إلی المنبر وقالت: أشهد بالله ان عویمر بن ساعدة من الکاذبین فیما رمانی به، فقال لها رسول‌الله(ص) أعیدیها فأعادتها حتی أعادتها اربع مرات فقال لها رسول‌الله(ص) العنی نفسک فی الخامسة إن کان من الصادقین فیما رماک به فقالت فی (الخامسة أن غضب الله علیها إن کان

چنان‌که می‌دانید قائلین به سنگسار، این حکم را ناشی از سنّت و حدیث می‌دانند و نه از کتاب خدا؛ و چنین استدلال می‌کنند که مجازات زنای محصنه (و از جمله زنِ شوهردار) در کتاب خدا نیامده و طبیعتاً برای بدست‌آوردنش باید سراغ سنّت رفت و سنّت در این باب، ناطق به کیفر سنگسار است. امّا رسول‌خدا(ص) ،که صاحب سنّت است، در حدیث شفّافِ بالا از اِعمال حدّ خدا در بارهٔ زن شوهردار سخن می‌گوید و به عبارت دیگر بر وجود مجازات زنای محصنه در کتاب خدا اشاره می‌کند (ثم قال لزوجته تشهدين كما شهد وإلا أقمت عليک حد الله). این حدّ قرآنی که از سوی رسول‌خدا در مورد زن شوهردار به آن استناد شد عبارت از جَلد است زیرا حدیث نبوی فوق، مربوط به آیات ۶ تا ۹ سورهٔ نور است که خود، ادامهٔ آیه ۲ است که صریحاً به مجازات جَلد پرداخته است. همچنین با این‌که پس از زایمانِ زن، معلوم شد که وی مرتکب زنا شده و مولود، نتیجهٔ زنا بوده ولی این مسئله هیچ تأثیری در قضاوت اسلامی نداشت؛ از همین‌جا می‌توان پی به بی‌اعتباری سخن عمربن‌خطاب بُرد آن‌جا که در سخنرانی معروفش هم رجم را تأسیس کرد و هم بارداری را طریقی برای اثبات زنای محصنه دانست!

در روایت بعدی می‌بینیم مردی که زنای همسرش را دیده و به آن اطمینان پیدا کرده با این‌همه، یا می‌تواند درخواست لعان کند و یا سکوت پیشه کند و پی‌گیری نکند؛ امّا هرگز حقِّ کشتنِ وی را ندارد:

* «عبدالله‌بن‌مسعود روایت کرد که مردی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول‌خدا! اگر مردی ببیند با همسرش مردی را [که مشغول جماع‌اند] در این صورت، اگر به سخن درآید حدِّ جَلدش می‌زنید [زیرا شاهدی به غیر از خودش نیست] اگر بکشد

من الصادقين) فيما رماني به فقال لها رسول‌الله(ص) ويلک ويلک انها موجبة إن كنت كاذبة ثم قال رسول‌الله(ص) لزوجها اذهب فلا تحل لک أبدا قال يا رسول‌الله فمالي الذى أعطيتها؟ قال إن كنت كاذبا فهو أبعد لک منه وإن كنت صادقا فهو لها بما استحللت من فرجها. ثم قال رسول‌الله(ص): إن جاءت بالولد اخمش الساقين واخفش العينين جعد قطط فهو للامر السئ وإن جاءت به أشهل أصهب فهو لأبيه فيقال فيقال انها جاءت به على الامر السئ ، فهذه لاتحل لزوجها وإن جاءت بولد لايرثه أبوه وميراثه لامه وإن لم‌يكن له أم فلأخواله وان قذفه أحد جلد حد القاذف (تفسير قمی ج ۲ ص ۹۹-۹۸ تفسير صافی ج ۳ ص ۴۲۱-۴۲۰ تفسير الميزان ج ۱۵ ص ۸۶-۸۵ جامع احاديث الشيعه ج ۲۲ ص ۳۶۲-۳۶۱).

[آن‌ها را]، وی را می‌کشید و اگر بخواهد سکوت کند که سکوتِ توأم با غیظ است. پس پیامبر(ص) گفت: بار الها! راه را بازکن. در همین‌جا بود که آیهٔ لعان نازل شد و معلوم شد که یا می‌تواند به [روش ملاعنه] به سخن درآید و یا سکوت پیشه کند [و حقّ قتلِ هیچ‌یک را چه پیش از ملاعنه و چه پس از آن ندارد]»[۱۶۷].

دستهٔ نهم- ردّ افسانه‌های سنگسار:

آیا پیامبر(ص) کسی از مسلمانان را رجم کرد؟ آیا وی(ص) کسی از آحاد بشر را به نام اسلام سنگسار کرد؟ به این گزارش که مغایر با ذهنیّت مشهور است دقّت کنید:

* «از ابن‌أبی‌أوفی پرسیدم آیا رسول‌خدا [کسی را] رجم کرد؟ گفت: آری! یک مرد و یک زن یهودی را. پرسیدم پس از نزول سورهٔ نور بود یا پیش از آن؟ گفت: نمی‌دانم»[۱۶۸].

از سیاق کلام، انحصار رجم به مورد مذکور به دست می‌آید که آن‌هم در مورد یهودیان بوده و نه مسلمین، و تازه معلوم نیست پس از نزول سوره نور (آیهٔ جلد) بوده و یا پیش از آن؛ و از همه مهم‌تر این است که رجمِ این زن و مرد یهودی، ناشی از قضاوتی بوده که رسول‌خدا(ص) بر مبنای کتاب خودشان انجام داده و نه هرگز بر اساس حکم اسلام! این روایت بخوبی گواه ساختگی‌بودن رجمِ ماعزبن‌مالک ، غامدیّة و... است.

گفتنی است حتی وقوع همین رجم نیز مورد اختلاف واقع شده است بطوری‌که سیّدجعفر مرتضی در مقاله‌ای با عنوان "رجم الیهودیین حقیقة أم خیال"[۱۶۹] آن را خیالی بیش نمی‌داند. ضعف شدید متن، چاره‌ای جز افسانه دانستن آن باقی

۱۶۷- روی عبدالله‌بن‌مسعود: أن رجلا أتی النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله إن وجد رجل مع امرأته رجلاً فتکلَمَ جَلَدتموه أو قَتَلَ قتلتموه أو سَکَتَ سکت علی غیظ. فقال النبی(ص): اللهم افتح. فنزلت آیة اللعان فظهر أنه یتکلم أو یسکت، ولم ینکر علیه النبی(ص) (جواهر العقود، المنهاجی الأسیوطی ج ۲ ص ۱۴۰).

۱۶۸- قال الشیبانی اخبرنی قال قلت لابن أبی‌أوفی رجم رسول‌الله(ص) قال نعم یهودیاً ویهودیةً قال قلت بعد نزول النور أو قبلها قال لا أدری (مسند احمدبن‌حنبل ج ۴ ص ۳۵۵).

۱۶۹- رجمِ سنگسار ص ۱۷۵ (مقاله‌ای با همان عنوان).

نمی‌گذارد. اگر کسی می‌خواهد تلفیق رفتارهای بچّه‌گانه و افسانه‌پردازی را یک‌جا در روایتی بخواند می‌تواند به همین روایاتی که جاعلان با موضوعِ سنگسار زن و مردی یهودی در اثر قضاوت پیامبر ساخته‌اند مراجعه کند: چه "آن‌جا که عالِم یهود دست خود را بر روی عبارتی از تورات گذاشت تا پیامبر که مشغول پیدا کردنِ همان بود آن را نبیند!" و چه "آن‌جا که مَرد محکوم (در برابر دیدگان پیامبر و اولیاء دین!) از جان‌گذشتگی می‌کرد و خود را حائل می‌ساخت تا سنگ‌ها در جریان رجم به وی بخورد و به معشوقه‌اش اصابت نکند!" و چه ...

دستهٔ دهم- همسر دائم‌الزنا:

با خواندن حدیث زیر، زیاد تعجّب نکنید نمونه‌های دیگری از همین دست را بعداً نیز می‌آورم که همگی حاکی از رواج زنا در آن جامعهٔ بی‌خیال است:

❊ «امام‌صادق گفت: مردی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول‌خدا! همسرم دستِ رد به سینهٔ هیچ مردی که وی را لمس کند نمی‌زند. حضرت پاسخ داد: طلاقش بده. مرد گفت: آخه دوستش دارم. رسول‌خدا(ص) فرمود: خُب، نگهش دار»[۱۷۰].

عبارت "لاتدفع/لاترد ید لامس" در متن حدیث، کنایه از تن‌دادن به زنا است[۱۷۱] که ضمناً دلالت بر دوام و استمرارِ این عمل از سوی زن دارد.

۱۷۰- عن زرارة عن أبی‌عبدالله(ع) قال: جاء رجل إلی النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله ان امرأتی لاتدفع ید لامس قال: فطلقها فقال: یا رسول‌الله انی أحبها قال: فامسکها (تهذیب ج ۱۰ ص ۵۹ ح ۹).

۱۷۱- «أن رجلا قال "یا رسول‌الله إن امرأتی لاترد ید لامس" تعریضا منه بزناها. فقال النبی(ص) طلقها. فقال إنی أحبها. فقال أمسکها» (المجموع نووی ج ۱۷ ص ۳۸۷)

«جاء رجل إلی النبی(ص) فقال له: إن امرأتی لاترد ید لامس أی تزنی وتفجر ، ولا ترد عن نفسها کل من أراد مراودتها عن نفسها. فأمره بتطلیقها» (تاج‌العروس ج ۸ ص ۴۶۴)

«لاترد ید لامس منزلة العموم، ولا ریب أن العرب تکنی بمثل هذه العبارة عن عدم العفة عن الزنا. وأیضا حدیث عمرو بن الأحوص من أعظم الأدلة علی جواز إمساک الزانیة لقول فیه: إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة فإن فعلن فاهجروهن الخ» (نیل‌الأوطار شوکانی ج ۶ ص ۲۸۴)

این حدیث (چه با فرض طلاق که پیامبر پیشنهاد کرد و چه تداومِ ازدواج که حضرت مانعی در آن ندید) در هر صورت بر تداوم حیات زنِ شوهرداری که مرتباً زنا می‌کند دلالت دارد و نه معدوم شدنش با سنگسار.

دستهٔ یازدهم- نفی وَلَد از شوهر:

در گزارشات زیر ببینید زنان شوهردار با چه آرامشِ خاطری، زبان به نفی فرزندِ خود از شوهر می‌گشایند و اطلاعیّهٔ ارتکاب زنا صادر می‌کنند:

❋ «ابن‌جریج به عطا گفت: کنیزِ فرزندارشدهٔ میسره می‌گوید فرزندش مال میسره نیست [و محصول زناست]. عطا گفت: نه، فرزند (قانوناً) مال میسره است و مردِ زانی نصیبی ندارد. ابن‌عبیدابن‌عمیر گفت: آیا نیازی به آوردن قیافه‌شناس نیست؟ عطا گفت: طبق قانون، فرزند مالِ شوهر به حساب می‌آید [ولو که نطفه‌اش در اثر زنا از دیگری باشد] و زانی چیزی گیرش نمی‌آید. ابن‌جریج، خود نیز ادامه داد: [همچنین] اگر زنی آزاد، چنان ادعایی کند [و فرزندش را از شوهر نداند] او نیز ادعایش پذیرفته نمی‌شود و مورد ضرب و جَلد قرار می‌گیرد»[۱۷۲].

«به زهری گفته شد: اگر زنی مرتکبِ زنا، ادعا کند که فرزندش از شوهرش نیست ولی شوهر بگوید فرزندِ خودم است، در این باره چه نظری داری؟ پاسخ داد: فرزند مالِ شوهر است اگر اعتراف می‌کند»[۱۷۳].

۱۷۲- أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا ابن‌جریج قال: قلت لعطاء: أم‌ولد میسرة -مولی ابن‌زیاد- . . . تزعم أن ولدها لیس من میسرة، قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، فقال له ابن عبید ابن عمیر: أفلا یدعی له القافة، قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال ابن‌جریج: وأقول أنا: إذا قالته الحرة کذبت وضربت (المصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۱) / [ج ۷ ص ۵-۱۳۴ ح ۱۲۵۲۹: أخبرنا عبدالرزاق قال: أخبرنا ابن‌جریج قال: قیل لعطاء: أم‌ولد میسره -مولی ابن‌باذان- تزعم أن ابنها لیس من میسرة، قال: لاتصدق، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وسأله ابن‌عبیدبن‌عمیر عن شأل میسرة وقال: لاتدعن له القافة؟ قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وأقول أنا: إذا قالت الحرة لولدها من الرجل، کذبت وضربت].

۱۷۳- عبدالرزاق عن معمر قال: قلت للزهری: أرأیت لو أن امرأة زنت فقالت: إن ولدها من غیر زوجها، وقال الزوج: بل هو لی، قال: هو له إن اعترف به (المصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۰).

مطابق رأی این دو تابعی، زنِ آزاد و محصنه‌ای که رأساً و در روز روشن، اعتراف به زنا و نفی فرزندِ بدنیاآمده از شوهر می‌کند را حدّاکثر می‌توان مورد ضرب (جَلد) قرار داد و نه رجم و سنگسار!. طبیعی است وقتی با آن آسودگیِ خاطر، زنایش را افشا می‌کند از تداوم حیاتِ پس از اعتراف مطمئن است و إلا اگر قتل آن‌هم از طریق سنگسار در انتظارش بود چنین آسوده راز نمی‌گشود.

دستهٔ دوازدهم- در وقت عِدّة و ماقبل جدایی:

ابتدا باید دانست: «به فتوای فقهای شیعه، زن مطلّقه در ایّامِ عِدّهٔ رجعی، محصنه شمرده می‌شود و به تعبیری طلاق رجعی تا پیش از پایان عدّه، مانع احصان نیست. پس اگر چنین زنی مرتکب زنا شود از این حیث همانند زن شوهردار است و هر حکمی او داشته باشد این نیز دارد»[۱۷۴]. حال به نوع کیفرِ این زنان محصنه می‌پردازیم:

* «از امام‌صادق در باره آیهٔ (از خدایی که پروردگار شماست بترسید، زنان را [در ایّام عِدّه‌شان] از خانه‌های‌شان بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این‌که مرتکب فاحشهٔ مبیّنه‌ای شوند) سئوال شد که امام پاسخ داد: یعنی اگر زن [در ایّام عِدّه] مرتکب زنا شد در این صورت [برخلاف منع خروجِ کلّی‌اش در ایّام عِدّه که در آغاز آیه آمده بود] باید برای اجرای حدّ از خانه خارج شود [و پس از آن دوباره به خانهٔ زوج برگردد]»[۱۷۵].

«ابن‌مسعود در شرح آیهٔ (زنان را [در ایّام عِدّهٔ طلاق] از خانه بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این‌که مرتکب فاحشهٔ مبیّنه‌ای شوند) گفت:

۱۷۴- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخّارطوسی) ص ۸۵ : ر.ک: شرائع‌الاسلام ج ۴ ص ۹۳۴ ، قواعد الاحکام ج ۳ ص ۵۲۹ ، اللمعة الدمشقیة ص ۲۳۵ ، مسالک الافهام ج ۱۴ ص ۲۳۸ ، مجمع الفائدة والبرهان ج ۱۳ ص ۱۲ ، کشف اللثام ج ۲ ص ۴۰۱ ، ریاض المسائل ج ۲ ص ۴۶۱ ، جواهر الکلام ج ۴۱ ص ۲۷۷ ، مبانی تکملة المنهاج ج ۱ ص ۲۹۸.

۱۷۵- سئل الصادق(ع) عن قول الله عز وجل: "واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة" قال: إلا أن‌تزنی فتخرج ویقام علیها الحد"[۴] [۴- یعنی لاتخرج الا لإقامة الحد علیها فترد بعد الحد إلی بیت الزوج] (من لایحضره الفقیه ح ۴۷۵۹).

یعنی اگر زنا کرد، برای اجرای حد خارج شود و پس از اجرای حد، به خانه بازگردد»[۱۷۶].

«به گفتهٔ علی‌بن‌إبراهیم، معصوم(ع) آیهٔ (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة وتلک حدود الله) را این‌گونه شرح داد: بر شوهر روا نیست که همسرِ مطلّقهٔ قابل رجوعش را از خانه بیرون کند و همچنین بر خودِ زن نیز روا نیست که از خانه برود مگر این‌که زن مرتکب فاحشهٔ ثابت‌شده گردد. معنای فاحشه عبارت از ارتکاب زنا ... و حتّی بدزبانی است که اگر مرتکب هر کدام از این‌ها شود بر مرد رواست که او را از خانه بیرون کند»[۱۷۷].

چنان‌که ملاحظه شد اگر زن در حال عِدّه زنا کند در این صورت یا شوهر می‌تواند وی را برای همیشه از خانه اخراج کند (و به همسری‌شان پایان دهد) و یا می‌توان وی را برای اجرای حدّ جَلد از خانه خارج ساخت و پس از آن دوباره بازگردانید. در هر صورت جزای این زنِ محصنه رجم‌وسنگسار نیست بلکه یا اخراج و جداییِ قطعی است یا جَلد.

بهتر است وضعیّت این زن محصنه‌ای که مرتکب زنا می‌شود را از امام‌زمان بپرسیم؛ آیا باید سنگسار گردد و کشته شود و یا فقط حدّ جَلد در موردش اجرا شود؟ آیا داستان زندگی‌اش با خطایی که کرده به پایان می‌رسد و یا آن، پایان خط نیست و همچنان می‌تواند زندگی کند؟ امام در پاسخ می‌گوید او پس از زنا حتّی می‌تواند (بعد از آن‌که از شوهر قبلی جدا شد و حدّش را هم خورد) با مرد دیگری ازدواج

۱۷۶- لاتخرجوهن من بیوتهن و لایخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة. ... وروی ابن‌مسعود ان معناه: أن‌تزنی فتخرج و تحد ثم ترد إلی موضعها (عوالی اللئالی ج ۳ ص ۳۹۱-۳۹۰).

۱۷۷- علی‌بن‌إبراهیم فی تفسیره: فی قوله تعالی: (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة وتلک حدود الله) قال علیه‌السلام: "لایحل لرجل أن‌یخرج امرأته إذا طلقها وکان له علیها رجعة من بیته، وهی أیضا لایحل لها أن‌تخرج من بیته إلا أن‌تأتی بفاحشة مبینة، ومعنی الفاحشة أن‌تزنی أو لتشرف علی الرجال، ومن الفاحشة أیضا السلاطة علی زوجها فإن فعلت شیئا من ذلک حل له أن‌یخرجها" (مستدرک‌الوسائل ج ۱۵ ص ۳۵۸ ح ۱۸۴۹۵ باب جواز اخراج ذات العدة الرجعیة إذا اتت بفاحشة مبینة ، وتفسیرها).

کند و زندگی را از سر گیرد و مردی هم که خواهان وی است نباید به خاطر حدّی که بر او جاری شده پا روی علاقه گذارَد و از ازدواج با او منصرف شود!:

❋ «راوی از امام‌زمان در بارهٔ مصداق فاحشهٔ مبیّنه‌ای که اگر زن در ایّام عدّه مرتکبِ آن شود بر شوهر جایز می‌شود که وی را از خانه بیرون کند سئوال کرد و امام در پاسخ گفت: منظور از فاحشهٔ مبیّنه، مساحقه است نه زنا زیرا اگر مرتکب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد نباید (تنها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ... »[۱۷۸].

جواد فخّارطوسی در مورد این حدیث می‌گوید: «مجازات زنای زن شوهردار، مرگ نیست زیرا فرض سئوال در بارهٔ زن محصنه است و امام فرموده است که اگر مرتکب زنا شود، پس از اجرای مجازات، امکان ازدواج مجدّد نیز برای او فراهم است»[۱۷۹].

چنان‌که توضیح دادم این حدیث گویای تداوم زندگی زانیهٔ محصنه و حتّی حقّ ازدواج مجدّد وی است که طبیعتاً نافی قتل‌وسنگسار می‌باشد.

دستهٔ سیزدهم- اخذ تاوان:

اگر مردی بفهمد زنش مرتکب زنا شده در این صورت چه اقدامی علیهِ وی باید انجام دهد: بکشدش سنگسارش کند رجمش کند معدومش کند ...؟ پاسخ را در حدیث زیر جستجو کنید:

❋ «از امام‌باقر روایت شده که کلمهٔ فاحشه [در آیهٔ یاایّها الّذین آمنوا لایحلّ لکم أن‌ترثوا النساء کرهاً و لاتعضُلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن‌یأتین بفاحشة

۱۷۸- عن سعدبن‌عبدالله عن صاحب‌الزمان(ع) فی حدیث انه سأله عن الفاحشة المبینة التی إذا أتت المرأة بها فی أیام عدتها جاز للزوج أن‌یخرجها من بیته فقال(ع): الفاحشة المبینة هی السحق دون الزنا فان المرأة إذا زنت وأقیم علیها الحد لیس لمن أرادها ان‌یمتنع بعد ذلک من التزویج بها لأجل الحد وإذا سحقت وجب علیها الرجم والرجم خزی ومن أمر الله برجمه فقد أخزاه ومن أخزاه فقد أبعده ومن أبعده فلیس لأحد أن‌یقربه (وسائل‌الشیعه ج ۱۴ ص ۳۳۴ ح ۲۶۰۳۲ [اکمال‌الدین]).

۱۷۹- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۸۵

مبیّنة[۱۸۰]] به معنای زنا است، و مسأله چنین است که اگر مردی مطلع شد که همسرش مرتکب زنا شده، می‌تواند از او فدیه [تاوان ، در این‌جا یعنی بخشی از مهریهٔ پرداختی را پس] بگیرد»[۱۸۱].
ملاحظه کردید که اصلاً فضا فضای دیگری بود و هیچ نشانی در آن از سنگسار و قتل و اعدام (حتّی در فرسنگ‌ها دورترش) دیده نمی‌شد و به راحتی گویای تداوم حیاتِ زانیهٔ محصنه بود.

دستهٔ چهاردهم- اعتراض آزادمردانِ صحابه به عُمَر:

وقتی رجم، قانون عُمَر شد برخی از صحابه زیرِ بار نرفتند و نسبت به آن ،بدلیل تعارضش با قرآن، اعتراض کردند؛ اینان حکم زنای محصنه را جَلد می‌دانستند:
«عبدالرحمن‌بن‌عوف گفت: عُمَربن‌خطاب برای مردم سخنرانی کرد پس شنیدم که می‌گفت: هان! برخی می‌گویند: "چرا رجم؟ حال آن‌که در کتاب خدا جَلد آمده است" ...»[۱۸۲].
عبدالکریم نیّری‌بروجردی معتقد است کسانی که به حکم رجم اعتراض کردند گروهی از طرفداران امام‌علی بودند: «آری کسانی که در بارهٔ قانون رجم به

۱۸۰- آیهٔ ۱۹ سوره نساء: ... شما حق ندارید که زنان خود را در فشار و تنگنا بگذارید تا قسمتی از کابینِ تقدیم‌شده را پس بگیرید و سپس رهای‌شان سازید مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه‌ای بزند که بیان‌گر نقض پیمان زناشویی باشد که در آن صورت شما حق دارید -طوعاً و کرهاً- قسمتی از کابین او را واپس بگیرید و طلاق دهید (معانی‌القرآن ترجمه و تفسیر قرآن، محمدباقر بهبودی).

۱۸۱- قال الشیبانی الفاحشة یعنی الزنا وذلک إذا اطلع الرجل منها علی فاحشة منها فله أخذ الفدیة قال وهو المروی عن أبی‌جعفرع (البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی ج ۱ ص ۳۵۵ + تفسیر المیزان ج ۴ ص ۲۵۹).

۱۸۲- وأخرج أحمد والنسائی عن عبد الرحمن بن عوف ان عمر بن الخطاب خطب الناس فسمعته یقول الا وان ناسا یقولون ما بال الرجم وفی کتاب الله الجلد وقد رجم النبی صلی الله علیه وسلم ورجمنا بعده ولولا أن یقول قائلون ویتکلم متکلمون ان عمر زاد فی کتاب الله ما لیس منه لأثبتها کما نزلت (الدرالمنثور ج ۵ ص ۱۸۰).

«وأن ناسا یقولون ما بال الرجم وإنما فی کتاب الله الجلد ألا قد رجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه إشارة إلی أن عمر استحضر ناسا قالوا ذلک فرد علیهم» (تحفة الأحوذی المبارکفوری ج ۴ ص ۵۸۳).

اعتراض نشستند، می‌بایست یاران همان کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علیّ بعد از عمر زده‌اند»[۱۸۳].

در این باره در انتهای بخش حاضر توضیح بیش‌تری می‌آورم.

دستهٔ پانزدهم- روایات مطلق:

در روایات زیر که اطلاق دارند و قطعاً شامل افراد متأهل می‌شود نیز از رجم‌وسنگسار خبری نیست:

* «عن زیدبن‌أسلم ان رجلا اعترف علی نفسه بالزنا فدعا له رسول‌الله(ص) بسوط فأتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فأتی بسوط جدید لم‌تقطع ثمرته فقال بین هذین فأتی بسوط قد رکب به فلان فأمر به فجلد ثم قال أیها الناس قد آن لکم ان‌تنتهوا عن محارم الله فمن أصاب منکم من هذه القاذورة شیئا فلیستتر بستر الله فإنه من یبد لنا صفحته نقم علیه کتاب الله عز وجل»[۱۸۴] (ترجمه: مردی بر علیهِ خودش به ارتکاب زنا اعتراف کرد پس رسول‌خدا درخواست سوط [تازیانه!؟] کرد ؛ سوطی شکسته و وارفته آوردند حضرت گفت: بهتر از این باشد پس سوطی تازه و نو که گِرِه آن قطع نشده بود آوردند پس گفت: [نه به این محکمی،] چیزی مابین آن دو بیاورید؛ پس ترکیبی مابین آن دو آوردند آن‌گاه دستورِ جَلد را صادر کرد و سپس گفت: ای مردم! وقتش رسیده که از محارم الهی دست بردارید با این‌حال اگر کسی از شما مرتکبِ هر یک از این کارهای زشت شد پس آن را پوشیده نگه دارد [و افشا نکند] چون خدا می‌خواهد پوشیده بماند ولی اگر کسی [مرتکب شد و مخفی نداشت و] خود را برای اجرای حکم معرفی کرد پس حکمِ مکتوب خدا را در موردش اقامه می‌کنیم).

آیا کلامی صریح‌تر از حدیث فوق در نفی سنگسار سراغ دارید؟ نقطهٔ بارز در "اطلاق کیفر جَلد" و در نتیجه شمول آن بر افراد متأهل، آنجاست که حضرت(ص) خطاب به "عموم مردم" (أیها الناس) اعلام می‌کند که "هر کس" (من أصاب منکم)

۱۸۳- قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانبی ص ۳۷ ، رجمِ سنگسار (مقالهٔ نیّری‌بروجردی) ص ۱۳۳

۱۸۴- السنن‌الکبری بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶

مرتکب زنا شود "دستور خدا در قرآن" (نقم علیه کتاب الله) یعنی "جَلد" (فأمر به فجلد / فأتی بسوط) را در مورد وی به اجرا می‌گذارم.

❊ «مردی نزد پیغمبر(ص) آمد و اقرار کرد با زنی که نامش را به حضرت گفت زنا کرده است پس رسول‌خدا(ص) به سراغ زن فرستاد تا در این باره پرس‌وجو کند امّا زن زیرِ بار نرفت و زنا را انکار کرد. در نتیجه، حضرت(ص) وی را رها ساخت ولی مرد را حدِّ جَلد زد»[۱۸۵].

❊ «امام‌صادق گفت: شخص اگر مرتکب زنا شود حُکم جَلد در موردش اجرا می‌شود. علاوه بر آن، امام اختیار دارد که وی را به مدّت یکسال از آن شهر به دیاری دیگر تبعید کند »[۱۸۶].

در دو حدیث فوق ملاحظه کردید که مجازات همهٔ افراد مرتکبِ زنا جَلد است و نه رجم‌وسنگسار؛

و تازه همین مجازات در صورت بیماریِ محکوم، به شکل تشریفاتی و ملایم برگزار می‌شود:

❊ «شیخ‌صدوق می‌گوید: مردی که مبتلا به مرض آب‌آوردگیِ شکم بود را به دلیل ارتکاب زنا نزد رسول‌خدا آوردند آن‌گاه شاخه‌ای دارای صد ساقه را به حضرت دادند و وی(ص) ضربه‌ای واحد بر مرد نواخت تا [جایگزینِ] حدّش باشد. رسول‌خدا(ص) [این کار تشریفاتی را انجام داد زیرا] دوست نداشت که حدّی از حدود الهی تعطیل شود»[۱۸۷].

و نیز اگر عین آمیزش به رؤیت بیّنه نرسد در این صورت به تنبیهی کم‌تر از صد ضربه محکوم می‌شود:

۱۸۵- عن سهل‌بن‌سعد عن النبی(ص) أن رجلا أتاه فأقر عنده أنه زنی بامرأة سماها له، فبعث رسول‌الله(ص) إلی المرأة فسألها عن ذلک فأنکرت أن‌تکون زنت، فجلده الحد و ترکها (سنن أبی‌داود ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۴۴۳۷).

۱۸۶- عن سماعة عن أبی‌عبدالله(ع) قال: إذا زنی الرجل یجلد، وینبغی للإمام أن‌ینفیه من الأرض التی جلد بها إلی غیرها سنة (وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ح ۳۴۳۵۴ [تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۱۶ ح ۹۷]).

۱۸۷- أتی رسول‌الله(ص) برجل کبیر البطن علیل قد زنی، فأتی رسول‌الله(ص) بعرجون فیه مائة شمراخ، فضربه ضربة واحدة فکان الحد، وکره أن‌یبطل حدا من حدود الله (المقنع شیخ صدوق ص ۴۳۳).

* «امام‌صادق گفت: اگر مرد و زنی، در زیرِ لحافی واحد یافت شوند پس به هر یک از آن دو، یک ضربه کم‌تر از صد تا زده می‌شود»[۱۸۸].

* «امام‌صادق گفت: علی(ع) مردی را با زنی، زیرِ یک لحاف پیدا کرد پس به هر یک از آن دو ۹۹ ضربه زد»[۱۸۹].

همان‌طور که اشاره کردم می‌توان علّت کاهشِ حد از صد به نود و نه را ناشی از عدم اطمینان به وقوع عین آمیزش جنسی دانست؛ در این راستا می‌توان به حدیث زیر اشاره کرد که عدم وجود بیّنه (که فقط در صورت رؤیت عین آمیزش می‌توانند حاضر شوند) را دلیل این کاهش می‌داند:

* «امام‌صادق گفت: امیرالمؤمنین به مردی که با زنی در اتاقی یافته شد ۹۹ یا ۹۸ ضربه زد. راوی از امام‌صادق پرسید: بدون بیّنه [یعنی بدون شهادت چهار نفر] چنین کرد؟ امام‌گفت: مگر نمی‌دانی که امیرالمؤمنین قائل به دَرءِ حد [یعنی حتّی‌الامکان راهِ حد نزدن را پیدا کردن] بود [بنابراین] اگر با بیّنه بود در این صورت حدّ را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می‌کرد»[۱۹۰].

بر این اساس، مجازات همهٔ مرتکبین زنا ،اگر بیّنه وجود داشته باشد، جَلد کامل (یعنی صد ضربه) است و نه قتل و سنگسار و معدوم‌ساختن!

دستهٔ شانزدهم- الولد للفراش و للعاهر الحجر:

* «عایشه گفت: عتبة‌بن‌أبی‌وقاص به برادرش سعدبن‌أبی‌وقاص گفت: "پسر کنیزِ زمعه مالِ من است پس او را از وی بگیر" [زیرا عتبه معتقد بود که بچّه در اثر زنای او با کنیزَ به دنیا آمده]. پس وقتی که سالِ فتح مکه شد سعد فرزند را مالِ‌خود کرد

۱۸۸- دعائم‌الاسلام: عن أبی‌عبدالله أنه قال فی حدیث: فإن وجدا یعنی الرجل والمرأة فی لحاف واحد جلد کل واحد منهما مائة سوط غیر سوط واحد (مستدرک‌الوسائل ج ۱۴ ص ۳۳۹ ح ۱۶۸۹۳).

۱۸۹- عن أبی‌عبدالله(ع) أن علیاً(ع) وجد رجلا مع امرأة فی لحاف واحد فضرب کل واحد منهما مائة سوط غیر سوط (من لایحضره‌الفقیه ج ۴ ص ۲۳ ح ۴۹۸۹).

۱۹۰- عن أبی‌عبدالله(ع) قال: إن أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه ضرب رجلاً وجد مع امرأة فی بیت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطین قلت: بلا بینة؟ قال: ألا ترى أنه قال: "ادرأوا" لو کانت البینة لأتمه (بحارالانوار ج ۷۶ ص ۹۳).

و گفت: پسر برادرم است که در باره‌اش به من سفارش کرده؛ در این هنگام عبدبن‌زمعه گفت: نخیر برادرِ من و پسر کنیزِ پدرم است که در خانهٔ او بدنیا آمده. هر دو به سمت پیامبر به راه افتادند؛ ابتدا سعد گفت: ای رسول‌خدا وی، پسر برادرِ من است که برادرم سفارشش را به من کرده، آن‌گاه عبدبن‌زمعه گفت: این، برادرِ من و پسر کنیزِ پدرم است که در خانه و جایگاه پدرم بدنیا آمده، پس رسول‌خدا(ص) گفت: ای عبدبن‌زمعه! او مالِ شماست، حضرت سپس ادامه داد: فرزند مال صاحب رختخواب است و زانی، نصیبی جز حرمان ندارد؛ با این‌حال پیامبر(ص) بدلیل شباهت پسر به عتبةبن‌أبی‌وقاص [که نشان می‌داد بچه واقعاً (و نه قانوناً) مالِ اوست]، به همسر خود سودة بنت زمعه گفت خود را از او بپوشاند. به همین خاطرِ او تا مرگ، سوده را ندید»[۱۹۱].

چنان‌که ملاحظه شد عتبةابن‌أبی‌وقاص، نه تنها مجازات رجم‌وسنگسار، بالای سرش نبود بلکه با قامتی افراشته خواهان پس‌گرفتن فرزندِ متولدشده نیز بود.

رسول‌خدا(ص) با بیان جملهٔ "الولد للفراش و للعاهر الحجر" می‌فهماند که اگر مردی ولو متأهل با زنی شوهردار (یا کنیزی صاحب‌دار) مرتکب زنا شود و از آن تماس نامشروع بچه‌ای پا به دنیا گذارد آن بچه شرعاً و قانوناً مال شوهرِ رسمی است و نه مردِ زانی. نتیجهٔ مهمّی که از ضمنِ این عبارت نبوی به دست می‌آید این است که

۱۹۱– عن عروةبن‌الزبیر عن عائشة قالت کان عتبة بن أبی‌وقاص عهد إلی أخیه سعد ابن أبی‌وقاص ان ابن ولیدة زمعة منی فاقبضه قالت فلما کان عام الفتح اخذه سعد بن أبی‌وقاص وقال ابن أخی قد عهد إلی فیه فقام عبد بن زمعة فقال أخی وابن ولیدة أبی ولد علی فراشه فتساوقا إلی النبی(ص) فقال سعد یا رسول‌الله ابن أخی کان قد عهد إلی فیه فقال عبدبن‌زمعة أخی وابن ولیدة أبی ولد علی فراشه فقال رسول‌الله(ص) هو لک یا عبدبن‌زمعة ثم قال النبی(ص) الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة بنت زمعة زوج النبی احتجبی منه یا سودة لما رأی من شبهه بعتبة فما رآها حتی لقی الله (صحیح بخاری ج ۳ ص ۵–۴).

نقلی دیگر: عن عروة عن عائشة انها قالت اختصم سعدبن‌أبی‌وقاص و عبدبن‌زمعة إلی رسول‌الله(ص) فقال سعد یا رسول‌الله ابن أخی عتبة بن أبی‌وقاص عهد إلی أنه ابنه انظر إلی شبهه و قال عبدبن‌زمعة هذا أخی یا رسول‌الله ولد علی فراش أبی فنظر رسول‌الله(ص) إلی شبهه فرأی شبها بینا بعتبة فقال هو لک یا عبدبن‌زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر واحتجبی منه یا سودة ابنة زمعة قالت فلم‌یر سودة قط (مسند احمدبن‌حنبل ج ۶ ص ۱۲۹ + ر.ک: قاموس‌الرجال شوشتری ج ۱۲ ص ۲۸۳).

هیچ‌یک از طرفین زنا ،نه زنِ شوهردار نه مردِ زن‌دار، سنگسار نمی‌شوند و بنا به شرع به حیات‌شان ادامه می‌دهند.
گفتنی است برخی تصوّر می‌کنند که بند دومِ جملهٔ مورد بحث (للعاهر الحجر) اشاره به حکم سنگسار دارد زیرا ایشان عبارت را چنین ترجمه می‌کنند: بچه برای شوهر است و سنگ برای زانی است امّا محققان چنین استنباط اشتباهی از عبارت ندارند زیرا به درستی معتقدند که للعاهر الحجر، یک اصطلاح است و مراد از آن، این است که بچه به زانی نمی‌رسد و نفعی به وی نخواهد رسید و نصیبش حرمان و حسرت (و پوچ) است. در این باره، توضیح سیّدرضی ، ابن‌اثیر ، نووی و ... را در پاورقی بخوانید[۱۹۲]. به این ترتیب از این حدیثِ نبوی نه تنها هرگز نمی‌توان در راستای

۱۹۲- توضیح برخی محققان در بارهٔ للعاهر الحجر از این قرار است:
سیّدرضی: «ومن ذلک قوله علیه الصلاة والسلام: "الولد للفراش وللعاهر الحجر". وهذا مجاز علی أحد التأویلین. وهو أن‌یکون المراد أن العاهر لا شئ له فی الولد فعبر عن ذلک بالحجر: أی له من ذلک مالا حظ فیه ولا انتفاع به ، کما لاینتفع بالحجر فی أکثر الأحوال کأنه یرید أن له من دعواه الخیبة والحرمان، کما یقول القائل لغیره إذا أراد هذا المعنی: لیس لک من هذا الامر إلا الحجر والجلمد والتراب والکثکث، أی لیس لک منه إلا مالا محصول له ولا منفعة فیه . ومما یؤکد هذا التأویل ما رواه عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده عن النبی علیه الصلاة والسلام قال: "الولد للفراش وللعاهر الأثلب" والأثلب: التراب المختلط بالحجارة. وهذا الخبر یحقق أن المراد بالحجر هاهنا ما لا ینتفع به کما قلنا أولا، ومما یصدق ذلک قول الشاعر: کلانا یا معاذ یحب لیلی * بفی وفیک من لیلی التراب شرکتک فی هوی من کان حظی * وحظک من تذکرها العذاب أراد لیس لنا منها إلا ما لا نفع به ولاحظ فیه کالتراب الذی هذه صفته» (المجازات النبویة ص ۱۳۹).
نووی: «قوله صلی الله علیه وسلم (الولد للفراش وللعاهر الحجر) قال العلماء العاهر الزانی وعهر زنی وعهرت زنت والعهر الزنا ومعنی له الحجر أی له الخیبة ولا حق له فی الولد وعادة العرب أن تقول له الحجر وبفیه الأثلب وهو التراب ونحو ذلک یریدون لیس له الا الخیبة وقیل المراد بالحجر هنا أنه یرجم بالحجارة وهذا ضعیف لأنه ... لایلزم من رجمه نفی الولد عنه والحدیث إنما ورد فی نفی الولد عنه» (شرح صحیح مسلم، نووی ج ۱۰ ص ۳۷).
ابن‌أثیر: «(الولد للفراش وللعاهر الحجر) أی الخیبة، یعنی أن الولد لصاحب الفراش من الزوج أو السید، وللزانی الخیبة والحرمان، کقولک: مالک عندی شئ غیر التراب، وما بیدک غیر الحجر. وقد سبق هذا فی حرف التاء. وذهب قوم إلی أنه کنی بالحجر عن الرجم، ولیس کذلک لأنه لیس کل زان یرجم» (النهایه ابن‌أثیر ج ۱ ص ۳۴۳).
العینی: «(باب للعاهر الحجر) أی: هذا باب یذکر فیه للعاهر أی: للزانی الحجر أی: الخیبة والحرمان، وقیل: الرجم. حدثنا أبوالولید حدثنا اللیث عن ابن‌شهاب عن عروة عن عائشة قالت: اختصم سعد و ابن‌زمعة فقال

سنگسار استفاده کرد بلکه برعکس به روشنی می‌توان از آن در نفی شریعّتِ سنگسار استفاده کرد!

دستهٔ هفدهم- روایات بسیار دور از سنگسار:

وقتی پیامبر(ص) و یارانش از کارزار برمی‌گشتند و در منزلگاه ماقبل مدینه اُطراق می‌کردند، حضرت از ایشان می‌خواست همان‌جا بخوابند و در تاریکی شب به خانه نروند!. علّت این رهنمود چیست؟ روایات زیرا را بخوانید تا هم علت را دریابیم و هم پی به استبعاد سنگسار در شریعت اسلامی ببریم:

* «پس از این‌که رسول‌خدا(ص) از جنگ خیبر و وادی‌القری با غنائمِ بدست‌آمده فارغ شد، رو به مدینه نهاد و در منزلگاه جرف به یارانش چنین سفارش کرد: پس از نماز عشاء وارد خانه‌هاتان مشوید. امّا مردی از میان حاضرانِ در منزلگاه شبانه به خانه رفت و چیزی را که نباید، دید. او در پیِ این ماجرا زن را آزاد گذاشت که برود ولی قطع رابطه نکرد. او از وی دارای فرزند بود و خودش را هم دوست می‌داشت به همین خاطر دلش نیامد که از او جدا شود و وی را طلاق دهد. آری مَرد از دستور رسول‌خدا(ص) سرپیچی کرد و به بلای رؤیتِ آن صحنهٔ زشت گرفتار آمد»[۱۹۳].

* «هنگامی که رسول‌خدا(ص) از سفری بازگشت و در مُعرّس اطراق کرد به همراهانش گفت: شبانه وارد خانه‌هاتان نشوید امّا دو نفر از همان کسانی که سخن

النبی(ص): (هو لک یا عبدبن‌زمعة، الولد للفراش، واحتجبی منه یا سودة) زاد لنا قتیبة عن اللیث: وللعاهر الحجر. مطابقته للترجمة ظاهرة. // قوله : وللعاهر أی: الزانی. قوله: الحجر أی: الخیبة کما یقال بفیه الحجر، وقیل: یراد به الحجر الذی یرجم به المحصن، ولیس بظاهر» (عمدةالقاری ج ۲۳ ص۲۹۳ // عمدةالقاری ج ۲۴ ص ۲۵۸).

۱۹۳- ثم انصرف رسول‌الله(ص) راجعا إلی المدینة بعد أن فرغ من خیبر و وادی‌القری و غنمه الله عزوجل ... عن أم‌عمارة قالت: سمعت رسول‌الله(ص) بالجرف وهو یقول: "لاتطرقوا النساء بعد صلاة العشاء" قالت: فذهب رجل من الحی فطرق أهله فوجد ما یکره، فخلی سبیلها ولم یهجر، وضن بزوجته أن‌یفارقها و کان له منها أولاد و کان‌یحبها، فعصی رسول‌الله(ص) فرأی ما یکره (البدایة والنهایة، ابن کثیر ج ۴ ص ۹-۲۴۸).

حضرت را شنیده بودند، در همان تاریکیِ شب راه افتادند و بر خانواده وارد شدند که بناگاه هر یک از آن دو، مردی را همبسترِ زنش دید»[۱۹۴].

در نقل مشابهِ زیر، پیامبر(ص) خود اشاره می‌کند که علّت نهیش عدم مواجههٔ شوهر با صحنهٔ خیانت همسر است:

* «وقتی رسول‌خدا(ص) در معرس فرود آمد به منادی دستور داد که با فریاد بگوید شب‌هنگام بر همسران‌تان وارد نشوید! امّا دو نفر از ایشان عجله کردند [یعنی در اردوگاه نماندند و شبانه روانهٔ خانه‌هاشان شدند] و هر دو زن‌شان را با مردی یافتند. آن دو موضوع را به رسول‌خدا گزارش دادند و حضرت گفت: مگر اعلام نکردم که در تاریکی شب به خانه نروید»[۱۹۵].

ملاحظه کردید زنان فوق چه بی‌خیال! در غیاب شوهران رزمنده‌شان ،بی‌هیچ نگرانی از کیفری سخت، تن به زنا می‌دادند! زنا در میان زنان شوهردار چنان ساده اتّفاق می‌افتاد که حتّی در إزای تقدیم کاسه‌ای شیر، راضی به آن می‌شدند ولو در آن‌حال، شوهرشان در رکاب رسول‌خدا مشغول پیکار بر علیه دشمنان بود:

* «رسول‌خدا(ص): هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم فردی، همچو بُزِ نری تهییج‌شده، به سروقتِ همسران‌مان می‌رود و با دادنِ مقداری شیر، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نیفتند وگرنه سخت مجازات‌شان می‌کنم»[۱۹۶].

۱۹۴- عن ابن‌عباس عن النبی(ص) قال لاتطرقوا النساء لیلا قال واقبل رسول(ص) قافلا فانساق رجلان إلی أهلیهما وکلاهما وجد مع امرأته رجلا * عن سعیدبن‌المسیب قال کان رسول‌الله(ص) إذا قدم من سفر نزل المعرس ثم قال لاتطرقوا النساء لیلا فخرج رجلان ممن سمع مقالته فطرقا أهلهما فوجد کل واحد منهما مع امرأته رجلا (سنن دارمی ج ۱ ص ۱۱۸) // + وسائل‌الشیعه ح ۱۵۲۲۹: الحسن‌بن‌محمد الطوسی فی المجالس ... عن ابن‌عمر قال : نهی رسول‌الله‌ص أن‌تطرق النساء لیلا . قال: فطرق رجلان وکلاهما رأی مع امرأته ما یکره.

۱۹۵- عن ابن‌المسیب قال: لما نزل رسول‌الله(ص) بالمعرس أمر منادیا ینادی لاتطرقوا النساء فتعجل رجلان فکلاهما وجد مع امرأته رجلا فذکر ذلک لرسول‌الله(ص) فقال: قد نهیتکم أن تطرقوا النساء (کنزالعمّال ۶ ص ۷۳۰ ح ۱۷۶۰۷).

۱۹۶- عن سماک قال سمعت جابربن‌سمرة یقول أتی رسول‌الله(ص) بماعز بن مالک رجل قصیر فی إزار ما علیه رداء فکلمه وما أدری ما یکلمه وأنا بعید منه وبینی وبینه القوم فقال اذهبوا به ثم قال ردوه فکلمه وأنا

این‌گونه روابط نامشروع، چنان واقعی بود که قرآن، از زنان خواست فرزندانی را که از غیرِ شوهر عمل می‌آورند به شوهر نسبت ندهند! ضمناً در روایت اخیر ملاحظه کردید که مجازات خیانت، مردِ زانی را تهدید می‌کرد و نه زنانِ شوهردار را! هرچند می‌دانیم ایشان بدلیل غایب‌بودن شوهرشان، محصنه محسوب نمی‌شدند که سزاوار عقوبت باشند.

❊ «عبدالله‌ابن‌سنان از امام‌صادق پرسید: اگر مردی از زنش ارتکاب زنا ببیند در این صورت آیا شایسته هست که وی را نگهدارد [و طلاق ندهد]؟ امام پاسخ داد: اگر بخواهد بله»[۱۹۷].

❊ «امام‌صادق گفت: ایراد ندارد شوهری که همسرش را در حال زنا دیده! وی را طلاق ندهد و حدّ بر او اقامه نکند. چیزی از گناهِ زن متوجّهِ شوهر نیست»[۱۹۸].

راستی روایات فوق چقدر با قتلِ زانی آن‌هم از طریق سنگسار فاصله دارد! قتل‌وسنگسار کجا شرعِ اسلام کجا ؛ اخلاق نبوی کجا ما کجا:

❊ «ابو امامه گفت: در حالی‌که رسول‌خدا(ص) در مسجد بود و ما نیز در کنار او نشسته بودیم، مردی وارد شد و گفت: ای رسوخدا دچار حدّ شدم پس حد را بر من اقامه کن پس رسول‌خدا(ص) سکوت اختیار کرد. آن مرد دوباره تکرار کرد و گفت: ای رسول‌خدا من مستحق حد هستم پس آن را بر من اجرا کن پس حضرت دوباره سکوت پیشه کرد و نماز را برپا کرد. زمانی که رسول‌خدا برمی‌گشت مرد به

أسمع غیر أن بینی وبینه القوم ثم قال اذهبوا به فارجموه ثم قام رسول‌الله(ص) فخطب وأنا أسمعه فقال کلما نفرنا فی سبیل الله خلف أحدهم له نبیب کنبیب التیس یمنح إحداهن الکثبة من اللبن والله لا أقدم [أقدر] علی أحد منهم إلا نکلت به (المعجم الکبیر طبرانی ج ۲ ص ۲۲۲). «أما بعد فما بال أقوام إذا غزونا تخلف أحدهم فی عیالنا له نبیب کنبیب التیس أما إنی علی أن لا أوتی بأحد فعل ذلک إلا نکلت به» (کنزالعمال ج ۵ ص ۳۲۳ ح ۱۳۰۳۳). سایر روایات مشابه در انتهای بخش اول آمد.

۱۹۷- عن عبدالله‌ابن‌سنان قال: سألت أباعبدالله(ع) عن رجل رأی امرأته تزنی أیصلح له امساکها؟ قال: نعم ان شاء (تهذیب ج ۱۰ ص ۶۰ ح ۱۰).

۱۹۸- وروی عبادبن‌صهیب عن الصادق(ع) قال: لا بأس أن‌یمسک الرجل امرأته إذا رآها تزنی ولم یقم علیه الحد، فلیس علیه من إثمها شئ (عوالی‌اللئالی ج ۳ ص ۳۳۰). // تهذیب ج ۷ ص ۳۳۱ ح ۲۰: عن عبادبن‌صهیب عن جعفربن‌محمد(ع) قال: لا بأس ان‌یمسک الرجل امرأته ان رآها تزنی إذا کانت تزنی وان لم‌یقم علیها الحد فلیس علیه من اثمها شئ

دنبالش راه افتاد و من نیز حضرت را تعقیب می‌کردم تا ببینم چه پاسخی به او می‌دهد پس او به رسول‌خدا رسید و گفت: ای رسول‌خدا من دچار حد شده‌ام پس آن را بر من اقامه کن پس رسول‌خدا به وی گفت: خبر بده به من، وقتی می‌خواستی از خانه [به سمت مسجد] بیرون بیایی آیا به خوبی وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله ای رسول‌خدا. حضرت گفت: آیا سپس همراه‌مان نماز خواندی؟ پاسخ گفت: بله ای رسول‌خدا. آن‌گاه حضرت به وی گفت: خدا گناهت را بخشیده و نیازی به حد نیست»[۱۹۹].

دستهٔ هجدهم- احادیث نهی از زجرکُشی:

بنا به دستور شریعت، زجرکش کردن حتّی در مورد حیوانات ممنوع است چه رسد به انسان!

* «پیغمبر[ص] مردم را از قتل صبرِ حیوانات و جنبندگان نهی کرد. قتل صبر یعنی حبس و بستنِ موجود و سپس مورد هدف قراردادن وی با سنگ، تا این‌که کشته شود»[۲۰۰].

* «جابربن‌عبدالله گفت: رسول‌خدا[(ص)] مردم را از این‌که جنبنده‌ای را زجرکش کنند نهی کرد»[۲۰۱].

۱۹۹- حدثنا عکرمةبن‌عمار حدثنا شداد حدثنا أبو امامة قال بینما رسول‌الله[(ص)] فی المسجد ونحن قعود معه إذ جاء رجل فقال یا رسول‌الله انی أصبت حدا فأقمه علی فسکت عنه رسول‌الله[(ص)] ثم أعاد فقال یا رسول‌الله انی أصبت حدا فأقمه علی فسکت عنه وأقیمت الصلاة فلما انصرف نبی‌الله[(ص)] قال أبو امامة فاتبع الرجل رسول‌الله[(ص)] حین انصرف واتبعت رسول‌الله[(ص)] انظر ما یرد علی الرجل فلحق الرجل رسول‌الله[(ص)] فقال یا رسول‌الله انی أصبت حدا فأقمه علی قال أبو امامة فقال له رسول‌الله[(ص)] أرأیت حین خرجت من بیتک ألیس قد توضأت فأحسنت الوضوء قال بلی یا رسول‌الله قال ثم شهدت الصلاة معنا فقال نعم یا رسول‌الله فقال له رسول‌الله[(ص)] فان الله قد غفر لک حدک أو قال ذنبک (صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۰۳ + مسند احمدبن‌حنبل ج ۴ ص ۳-۲۶۲).

۲۰۰- وفی الحدیث نهی عن قتل الدواب صبرا وهو أن‌تحبس ثم ترمی حتی تقتل (بحارالانوار ج ۸۳ ص ۹۳ / نیز مستدرک‌الوسائل ج ۱۶ ص ۱۶۰ص ۱۹۴۶۶: مجموعة الشهید رحمه الله: فی مناهی النبی، أنه نهی عن ... وأن یقتل شئ من الدواب صبرا، یرویه جابر بن عبد الله، ومعناه أن‌یحبس الحیوان فیرمی إلیه حتی یموت والصبر الحبس)

❊ «امام‌علی گفت: رسول‌خدا(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می‌زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت‌شان کناد»[۲۰۲].
آیا پیغمبر(ص) و اولیائی که این‌گونه از سنگسارِ حیوانات آزرده می‌شوند و از آن نهی می‌کنند، در مورد انسان آن را تجویز و خود به آن اقدام می‌کنند؟
گفتنی است نه تنها پرتاب سنگ به قصد "قتل و کشتن" مورد نهی شدیدِ شرعِ قرار گرفته بلکه این پرتاب حتی اگر به قصد "آزار و دردرسانی" باشد هم مورد نهی شرعِ واقع گردیده و آن را از "اخلاق قوم لوط!" به شمار آورده است. بر این اساس، نه تنها کیفر فاحشه عبارت از رجم و رمی نیست بلکه بنا به روایاتی که در پی می‌آید اساساً این، خودِ رجم (پرتاب سنگ به انسان‌ها) است که مصداق منکر بوده و جزو اخلاق قوم لوط است:
«بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از قطع سبیل [در آیهٔ أئنکم لتأتون الرجال وتقطعون السبیل وتأتون فی نادیکم المنکر ...]، بستنِ راه‌هایی است که به شهر و دیار ایشان منتهی می‌شد چون، قوم لوط از شهر بیرون می‌شدند و سرِ راه را بر مسافرینی که می‌خواستند به شهر آنان درآیند می‌گرفتند و آن‌گاه هر یک سنگی به طرف آن‌ها پرتاب می‌کردند، سنگِ هر کس به هرکس می‌خورد او را می‌گرفتند و اموالش را غارت می‌کردند و با او عمل لواط انجام می‌دادند و تازه سه درهم نیز غرامت می‌ستاندند، و در شهر قاضی داشتند که او هم همین‌طور قضاوت می‌کرد و حق را به اهل شهر می‌داد»[۲۰۳].

۲۰۱- ... انه سمع جابربن‌عبدالله یقول نهی رسول‌الله(ص) ان‌یقتل شئ من الدواب صبرا (صحیح مسلم ج ۶ ص ۷۳).

۲۰۲- قال علی(ع): مر رسول‌الله(ص) علی قوم نصبوا دجاجة حیة وهم یرمونها بالنبل فقال(ص): من هؤلاء ؟ ! لعنهم الله (نوادر راوندی ص ۱۷۱ ، بحارالانوار ج ۶۱ ص ۲۶۸).

۲۰۳- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۸۳ / متن اصلی: قوله تعالی: "أئنکم لتأتون الرجال وتقطعون السبیل وتأتون فی نادیکم المنکر" إلی آخر الآیة ... وقیل: المراد بقطع السبیل قطع سبیل المارة بدیارهم فإنهم کانوا یفعلون هذا الفعل بالمجتازین من دیارهم وکانوا یرمون ابن السبیل بالحجارة بالخذف فأیهم أصابه کان أولی به فیأخذون ماله وینکحونه ویغرمونه ثلاثة دراهم وکان لهم قاض یقضی بذلک (تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۲۳ + مجمع‌البیان ج ۸ ص ۲۲ [سوره عنکبوت آیه ۲۸]).

«از طریق امامان روایت است که پیامبر(ص) مردی را در مسجد دید که مشغول پرتاب سنگریزه است پس حضرت(ص) گفت: مادام که سنگ پرتاب می‌کنی مورد لعن هستی. سپس گفت: پرتاب سنگریزه در جمعِ مردم جزو اخلاق قوم لوط است حضرت سپس آیهٔ (وتأتون فی نادیکم المنکر) را خواند و گفت منظور از این منکر، همین پرتاب سنگ است»[۲۰۴].

«اصبغ گفت از علی(ع) شنیدم که می‌گوید: شش چیز از اخلاق قوم لوط است: پرتاب سنگریزه ...»[۲۰۵].

گفتنی است بارِ منفی واژهٔ رجم را، در قرآن نیز می‌توان رصد کرد آنجا که منکران انبیاء، دعوت صادقانهٔ ایشان را با رجمِ ابلهانه پاسخ می‌گفتند! نیز همین کار را بنا به روایات تاریخی در مورد شخص نازنین پیغمبر اسلام هم انجام دادند که هر دو (چه آن آیات و چه این روایات) را در بخش اول آوردم.

نتیجه (*وجود تعارض روایی در کیفر زنای محصنه *ترجیح روایات معارضِ رجم‌وسنگسار بدلیل توافق با قرآن):

چنان‌که در این بیست دسته روایت ملاحظه شد ما احادیث و اخبار فراوانی داریم که مطابق آن‌ها کیفر زنای محصنه عبارت از رجم‌وسنگسار نیست بلکه قهر و تنبیه یا جَلد یا ... است!

با روایات فراوانی که آوردم به این دستاورد بسیار مهم رسیدیم که در این خصوص، با تعارض روایی مواجهیم و این‌طور نیست که روایات مطلقاً مؤیّد رجم‌وسنگسار باشند!

۲۰۴- عنه عن آبائه علیهم السلام ان النبی(ص): أبصر رجلا یخذف بحصاة فی المسجد فقال: ما زالت تلعن حتی وقعت ثم قال: الخذف فی النادی من أخلاق قوم لوط ثم تلا علیه‌السلام: "وتأتون فی نادیکم المنکر" قال: هو الخذف (تهذیب ج ۳ ص ۳-۲۶۲).

۲۰۵- عن الأصبغ قال: سمعت علیاً(ع) یقول: ستة من أخلاق قوم لوط: الجلاهق وهو البندق، والخذف ومضغ العلک و إرخاء الإزار خیلاء والصفیر وحل الأزرار (وسائل‌الشیعه ج ۳ ح ۵۸۶۰).

برای حلّ تعارض (و یافتنِ این‌که روایات رجم‌وسنگسار صحیح است و یا روایات جَلد و تنبیه) بهترین چاره، عرضهٔ آن دو به قرآن است که قرآن نیز با صدای بلند روایات جَلد و تنبیه را تأیید و روایات سنگسار را رد می‌کند.

مقایسهٔ خطبه‌های پیغمبر(ص) و عُمَر در آخرین حجّشان:

اینک می‌خواهم سخنرانی‌های پیغمبر(ص) و عمربن‌خطاب (که در آخرین حجِّ هر یک ایراد شد) را بیاورم تا رأی رسول‌خدا در واپسین هفته‌های عمرش در بارهٔ چگونگی برخورد با زنان شوهردارِ مرتکب زنا را بیاورم و آن را با حکم حکومتیِ عمر مقایسه کنیم تا دریابیم کیفَر رجم‌وسنگسار از کجا نشأت می‌گیرد از رسول‌خدا(ص) یا از حکم عمربن‌خطاب؟:

الف- سخن رسول‌خدا در حجّةالوداع: «عمروبن‌احوص همراه با رسول‌خدا(ص) در حجةالوداع حاضر بود [او نقل کرد] رسول‌خدا حمد و ثنای خدای بجا آورد و مردم را مورد تذکّر و موعظه قرار داد و در ضمنِ سخنرانی، داستانی نقل کرد و آن‌گاه گفت: آگاه باشید! نیکی به زنان را آویزهٔ گوش قرار دهید. آن‌ها در زندگی به شما خدمت می‌کنند و شما حقّی غیر از آن بر علیه‌شان ندارید مگر این‌که مرتکب فاحشهٔ ثابت‌شده [با بیّنه] گردند پس اگر چنین کردند [و مرتکب زنا شدند] بسترشان را ترک کنید و تنبیه‌شان کنید البتّه تنبیهی که اثرش نمانَد پس اگر رام شدند [و از فحشا دست کشیدند] دنبال چیز دیگری بر علیه‌شان نگردید [و سخت‌گیری را کنار گذارید و به زندگی عادی بازگردید]. آگاه باشید! شما بر عهدهٔ زنان حقوقی دارید و زنان بر عهدهٔ شما حقوقی دارند امّا حقوق شما بر عهدهٔ زنان این است که به کسی که از او خوش‌تان نمی‌آید اذن ورود به خانه ندهند و بر جایگاه‌تان ننشانند. آگاه باشید! حقوق زنان بر عهدهٔ شما این است که خوراک و پوشاک‌شان را به نحو احسن تأمین کنید»[۲۰۶].

۲۰۶- حدثنا الحسن بن علی الخلال أخبرنا الحسین بن علی الجعفی عن زائدة عن شبیب بن غرقدة عن سلیمان بن عمرو بن الأحوص قال: حدثنی أبی: أنه شهد حجةالوداع مع رسول‌الله(ص) فحمد الله وأثنی علیه وذکر ووعظ فذکر فی الحدیث قصة فقال: (ألا واستوصوا بالنساء خیرا، فإنما هن عوان عند کم لیس تملکون

ب- سخن عمر بلافاصله پس از آخرین حجّش: «ابن‌عباس گفت: در جریان آخرین حجّی که عمر انجام داد در خیمهٔ عبدالرحمن‌بن‌عوف مشغول تعلیم قرآن به برخی از مهاجرین بودم که عبدالرحمن از نزد عمر آمد و به من گفت: کاش می‌دیدی مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین [عمر] آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا می‌خواهی بدانی که فلانی [عمار یاسر] گفت: "اگر عمر بمیرد با فلانی [علی‌بن‌ابیطالب[۲۰۷]] بیعت می‌کنم به خدا سوگند بیعت با ابوبکر اقدامی عجولانه (و در لحظه) بود که به وقوع پیوست" پس عمر خشمگین شد و گفت: "انشاءالله شامگاه در میان مردم به سخن می‌ایستم و برحذر می‌دارم این کسانی که می‌خواهند امور مردم را در اختیار خود بگیرند". من [عبدالرحمن] به او گفتم: ای امیرالمؤمنین این کار را نکن زیرا این موسمی که در آن هستیم مردم عوام و افراد اهل غوغا را در بردارد اینان در وقت سخنرانی می‌آیند نزدیکت قرار می‌گیرند و می‌ترسم چیزی بگویی و ایشان آن سخن را به هر سو بپراکنند و سخنت را درک نکنند و آن را در جایگاه خود قرار ندهند، پس سخنت را تا وقتی به مدینه برگردی به تأخیر بینداز زیرا آنجا دارالهجرة و پایگاه سنت است و حرف مورد نظرت را با قدرت به اهل فقه و بزرگان خواهی زد و اهل علم حرفت را به خوبی دریافت می‌کنند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهند، سپس عمر گفت: به امید خدا در اولین جایگاهی که در مدینه قرار گیرم به این کار اقدام می‌کنم. ابن‌عباس گفت: در پایان ذی‌حجه به مدینه رسیدیم پس وقتی روز جمعه فرا رسید همین‌که نیمروز شد شتافتیم برای نماز، تا

منهن شیئا غیر ذلک، إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة فإن فعلن فاهجروهن فی المضاجع واضربوهن ضربا غیر مبرح، فإن أطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا. ألا إن لکم علی نسائکم حقا ولنسائکم علیکم حقا فأما حقکم علی نسائکم فلا یوطئن فرشکم من تکرهون ولا یأذن فی بیوتکم لمن تکرهون ألا وحقهن علیکم أن‌تحسنوا إلیهن فی کسوتهن وطعامهن. هذا حدیث حسن صحیح (سنن ترمذی ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۱۱۷۳، سنن ابن‌ماجه ح ۱۸۵۱ + السنن‌الکبری نسائی ح ۹۱۶۹ +ر.ک: تحف‌العقول ص ۳۳-۳۲ ، وسائل‌الشیعه ح ۲۷۷۳۲ ، السیرةالنبویة ابن‌هشام خطبة رسول‌الله فی حجةالوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳ ، تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).

۲۰۷- بر طبق نقلی که از «شرح المعتزلی» در این بابت شده، گویندهٔ سخن «عمّار یاسر» و شخص مورد نظرش «علیّ‌بن‌ابیطالب» بوده است. قاموس‌الرجال ج ۷ ص ۱۱۵ (اسلام‌شناسی جانبی، عبدالکریم نیّری‌بروجردی ص ۳۶).

یافتم سعیدبن‌زید را که گوشه منبر نشسته بود پس زانو به زانوی او نشستم و هنوز سرِ حرف را باز نکرده بودم که عمر آمد پس وقتی دیدم دارد می‌آید به سعید گفتم: عمر امشب چیزی را خواهد گفت که از ابتدای خلافتش نگفته است ... سپس عمر بر منبر نشست و زمانی که مؤذن‌ها سکوت کردند به سخن ایستاد و حمد و ثنای خدا را چنان‌که باید، بجا آورد سپس گفت: اما بعد، اینک سخنی را به شما می‌گویم که مقرر شده آن را بگویم. نمی‌دانم شاید به همین زودی‌ها خواهم مُرد پس هر کس سخنم را شنید و درک کرد پس باید آن را تا آن‌جا که ممکن است پخش کند و هر کس می‌ترسد که آن را نفهمد پس روا نمی‌دارم بر احدی که بر من دروغ ببندد [و چیزی کم و زیاد کند]. خدا محمد(ص) را به حق مبعوث کرد و بر وی کتاب را فرو فرستاد پس، از جمله آیاتی که بر او نازل کرد آیهٔ رجم بود! که آن را [در قرآن] خواندیم، [معنی‌اش را] درک کردیم و در خاطرمان سپردیم. رسول‌خدا رجم کرد و ما پس از وی رجم کردیم اما می‌ترسم فاصله زمانی زیاد شود و کسی در آن زمان بگوید: "قسم به خدا ما آیهٔ رجم را در کتاب خدا نمی‌بینیم"، و با ترکِ این فریضه‌ای که خدا نازل کرده گمراه شوند حال آن‌که رجم‌وسنگسار در کتاب خدا حق است بر علیهِ مردان و زنان متأهّلی که زنا کنند به شرطی که بیّنه بر علیه‌شان اقامه شود و یا از راه بارداری معلوم شود و یا خود فرد اعتراف کند. از جمله چیزهایی که در کتاب خدا می‌خواندیم این بود که از پدران‌تان برائت مجویید زیرا این کار باعث کفر می‌شود. آگاه باشید رسول‌خدا گفت: در بارهٔ من غلوّ نکنید چنان‌که در بارهٔ عیسی‌بن‌مریم غلوّ شد در حالی‌که باید بگویید بندهٔ خدا و فرستاده خدا است. به من گزارش شده که فردی از شما می‌گوید اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم پس بی‌تجربگی نکند کسی و بگوید: بیعت ابوبکر[در لحظه اتفاق افتاد و] اقدام شتابزده‌ای بود که به وقوع پیوست. هان! بله [بیعت با ابوبکر] همان‌گونه بود ولی خدا مانع پدیدار شدنِ شرّ از آن شد [البته] در میان شما کسی [از حیث اعتبار] مانند ابوبکر نیست که سرها به طرف او برگردد. هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ‌یک از طرفین، حقّ چنین کاری ندارد زیرا این کار باعث قتل هر دوی‌شان می‌شود! (عمر در ادامه به شرح داستان سقیفه و

چگونگی بیعت ابوبکر می‌پردازد و در پایان دوباره به بحث اول برمی‌گردد و می‌گوید:) هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ‌یک از طرفین، حقّ چنین کاری ندارد زیرا این کار به قتلِ هر دوی‌شان می‌انجامد»[۲۰۸].

۲۰۸- عن ابن‌عباس قال كنت اقرئ رجالا من المهاجرين منهم عبدالرحمن‌بن‌عوف فبينما انا فی منزله بمنى وهو عند عمربن‌الخطاب فی آخر حجة حجها إذ رجع إلی عبدالرحمن فقال لو رأيت رجلا أتی أميرالمؤمنين اليوم فقال يا أميرالمؤمنين هل لک فی فلان يقول لو قد مات عمر لقد بايعت فلانا فوالله ما كانت بيعة أبی‌بكر الا فلتة فتمت فغضب عمر ثم قال إنی إن شاء الله لقائم العشية فی الناس فمحذرهم هؤلاء الذی يريدون ان‌يغصبوهم أمورهم قال عبدالرحمن فقلت يا أميرالمؤمنين لا تفعل فان الموسم يجمع رعاع الناس وغوغاءهم فإنهم هم الذين يغلبون علی قربک حين تقوم فی الناس وانا أخشی ان‌تقوم فتقول مقالة يطيرها عنک كل مطير وان لا يعوها وان لا يضعوها علی مواضعها فأمهل حتی تقدم المدينة فإنها دار الهجرة والسنة فتخلص باهل الفقه واشراف الناس فتقول ما قلت متمكنا فيعی أهل العلم مقالتک ويضعونها علی مواضعها فقال عمر اما والله إن شاء الله لأقومن بذلک أول مقام أقومه بالمدينة قال ابن‌عباس فقدمنا المدينة فی عقب ذی‌الحجة فلما كان يوم الجمعة عجلنا الرواح حين زاغت الشمس حتی أجد سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل جالسا إلی ركن المنبر فجلست حوله تمس ركبتی ركبته فلم‌أنشب ان خرج عمربن‌الخطاب فلما رأيته مقبلا قلت لسعيد بن زيد بن عمرو ابن نفيل ليقولن العشية مقالة لم يقلها منذ استخلف فأنكر علی وقال ما عسيت أن‌يقول ما لم يقل قبله فجلس عمر علی المنبر فلما سكت المؤذنون قام فأثنی علی الله بما هو أهله ثم قال اما بعد فانی قائل لكم مقلة قد قدر لی ان أقولها لا أدری لعلها بين يدی أجلی فمن عقلها ووعاها فليحدث بها حيث انتهت به راحلته ومن خشی أن لا يعقلها فلا أحل لاحد ان‌يكذب علی ان الله بعث محمدا(ص) بالحق وانزل عليه الكتاب فكان مما انزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها ووعيناها فلذا رجم رسول‌الله(ص) ورجمنا بعده فأخشی ان طال بالناس زمان أن‌يقول قائل والله ما نجد آية الرجم فی كتاب الله فيضلوا بترک فريضة أنزلها الله والرجم فی كتاب الله حق علی من زنی إذا أحصن من الرجال والنساء إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف ثم انا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم ان ترغبوا عن آبائكم أو ان كفرا بكم ان‌ترغبوا عن آبائكم الا ثم إن رسول‌الله(ص) قال لا تطرونی كما أطری عيسی‌بن‌مريم وقولوا عبدالله ورسوله ثم إنه بلغنی ان قائلا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلايغترن امرؤ أن‌يقول إنما كانت بيعة أبی‌بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلک ولكن الله وقی شرها وليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبی‌بكر من بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذی بايعه تغرة ان‌يقتلا وانه قد كان من خبرنا حين توفی الله نبيه(ص) ان الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم فی سقيفة بنی‌ساعدة وخالف عنا علی والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون إلی أبی‌بكر فقلت لأبی‌بكر يا أبابكر انطلق بنا إلی إخواننا هؤلاء من الأنصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا رجلان منهم صالحان فذكرا ما تمالی عليه القوم فقالا أين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد إخواننا هؤلاء من الأنصار فقالا لا عليكم أن لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت والله لنأتينهم فانطلقنا حتی اتيناهم فی سقيفة بنی‌ساعدة فإذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا قالوا هذا سعدبن‌عبادة فقلت ماله قالوا يوعک فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم فأثنی علی الله لما هو أهله ثم قال اما بعد فنحن أنصار

چنان‌که ملاحظه شد رسول‌خدا(ص) زنانِ شوهرداری را [که در جوّ آلودهٔ سهل‌الفحشای آن روزگار] به لغزش فاحشه و زنا تن می‌دادند، بر اساس آیهٔ قرآن به "ترک بستر از سوی شوهر و تنبیهی نه البته سخت" مؤاخذه می‌کند ولی جناب عمر ایشان را بر اساس آیه‌ای که همان لحظه خودش ساخت مستحقّ "رجم‌وسنگسار" دانست! و نیز اقرار و بارداری را در کنار بیّنه گنجانید.

کس چه می‌داند شاید این بدعت، نه صرفاً برای تعیین کیفر زنای محصنه [که البتّه وی نسبت به این امور شدیداً حسّاسیّت داشت] بوده، بل خطّ و نشانی سیاسی با هدف مهار شعله‌ای علوی بوده که اگر خطابه‌ای سنگسارانه ایراد نمی‌کرد چه بسا به آتش‌فشانی بر علیه رژیم خلافت مبدّل می‌شد. بر اساسِ این احتمال، مجازات رجم را عمر به در (یعنی مرتکبین زنا) گفت تا دیوار (یعنی معترضان سیاسی) بشنوند!

عبدالکریم نیّری‌بروجردی پس از نقل خطبهٔ عمر می‌نویسد: «ملاحظه کردید چگونه عمربن‌الخطاب در پایان عمر خود، مسألهٔ "رجم" را قرین مسألهٔ "خلافت" ساخت، و در حضور همهٔ سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او دادِ "ما بال الرّجم و فی کتاب الله الجلد" سر دهد و نه توان

الله وکتيبة الاسلام وأنتم معشر المهاجرين رهط وقد دفت دافة من قومكم فإذا هم يريدون ان‌يختزلونا من أصلنا وان يحضنونا من الامر فلما سكت أردت أن‌أتكلم وكنت زورت مقالة أعجبتنى أريد ان‌أقدمها بين يدى أبى‌بكر وكنت إدارى منه بعض الحد فلما أردت أن‌أتكلم قال أبوبكر على رسلک فكرهت ان أغضبه فتكلم أبوبكر فكان هو أحلم منى وأوقر والله ما ترک من كلمة أعجبتنى فى تزويرى الا قال فى بديهته مثلها أو أفضل حتى سكت فقال ما ذكرتم فيكم من خير فأنتم له أهل ولم يعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم فأخذ بيدى وبيد أبى‌عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربنى ذلک من اثم أحب إلى من أن أتأمر على قوم فيهم أبوبكر اللهم الا ان‌تسول إلى نفسى عند الموت شيئا لا أجده الآن فقال قائل الأنصار انا جذيلها المحكک وعذيقها المرجب منا أمير ومنكم أمير يا معشر قريش فكثر اللغط وارتفعت الأصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدک يا أبابكر فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون ثم بايعته الأنصار ونزونا على سعدبن‌عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعدبن‌عبادة فقلت قتل الله سعدبن‌عبادة قال عمر وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امر أقوى من مبايعة أبى‌بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم‌تكن بيعة ان‌يبايعوا رجلا منهم بعدنا فاما بايعناهم على ما لا نرضى واما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشورة من المسلمين فلا يتابع هو ولا الذى بايعه تغرة ان‌يقتلا (صحيح بخارى ج ۸ ص ۲۸–۲۵ باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت).

بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد!. آری کسانی که در بارهٔ "قانون رجم" به اعتراض نشستند، می‌بایست یاران همان کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علیّ بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود عمر غضبناک شد، و در اوّلین جمعهٔ ورودش به مدینه خطبهٔ مزبور را در حضور مسلمانان ایراد کرد، و خطّ مشی آینده را برای‌شان مشخّص نمود! به هر حال در این‌که قانون رجم را ،که یک قانون اهل کتاب است، عمربن‌الخطّاب رسمیّت داده، و برای تثبیتش آیه‌ای به نام "آیة الرّجم" جعل نموده، و با شهادت خود و یارانش آن را چهار میخه کرده، شکّی نیست»[۲۰۹].

حال بر این اساس می‌توان گفت طرفداران امام‌علی، هم به انتخاب ابوبکر اعتراض داشتند و به جبرانش می‌خواستند امام‌علی را پس از مرگ عُمَر روی کار بیاورند و هم به قانون رجم اعتراض داشتند و آن را شرعی نمی‌دانستند که در نتیجه عمر در سخنرانی‌اش یکجا به هر دو اعتراضِ علوی، واکنش تند و مرگبار نشان داد: رجم را آیه کرد! و بیعت مورد نظرِ عمار با علی(ع) را موجب قتل دانست.

در قبال این آیهٔ ادعایی، گرچه بدلیل ترس از حاکمیّت نمی‌توانستند صریح و قاطع اعلام نظر و انتقاد کنند امّا به خاطرِ دروغین بودنش و از آن‌جا که هیچ‌کس توانِ هماوردی با خدا را ندارد و هیچ باطلی در کتابش راه ندارد پس، از یکسو به مرور رنگ باخت و هیئت ظاهرش دستِکم ۲۷ شکلِ متفاوت پیدا کرد[۲۱۰]! و از سوی دیگر به زودی سبب عقب‌نشینیِ توجیه‌گران حاکمیّت شد و آن را از مرتبهٔ آیه به آیهٔ منسوخ‌التلاوة تنزّل دادند.

سیّدمحمّد موسوی‌بجنوردی در بارهٔ منشأ تشریع رجم می‌گوید: «اصلاً ببینیم واقعاً رجم تشریع شده است در اسلام یا تشریع نشده؟ همان‌طوری که بعضی‌ها می‌آیند

۲۰۹- قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانبی (قسمت اول فصل دوم) ص ۳۷ ، رجمِ سنگسار (مقالهٔ نیّری‌بروجردی) ص ۱۳۳.

۲۱۰- احمد قابل، ۲۷ صورت مختلف برای این آیهٔ جعلی جمع‌آوری کرده و آن را نمایشگاه نامیده!. او پس از نقل این صوَر، به نقد آن پرداخته که می‌توان در رجمِ سنگسار (مقالهٔ احمد قابل) ص ۲۱۲ و ۲۲۴ به توضیح مفصلِ وی دست یافت.

نقل می‌کنند و می‌گویند که این از تشریعات "عُمَر" هست. این را در صحیح مسلم یا بخاری دارد که بعد از پیغمبر اکرم(ص)، ابوبکر دستور داد به زیدبن‌ثابت که برو قرآن را جمع‌آوری و تدوین کن، اگر دو نفر شاهد شهادت می‌دادند، زیدبن‌ثابت می‌پذیرفت، عمر به تنهایی آمد و گفت که آیهٔ رجم هم نازل شده ولی چون پیغمبراکرم(ص) مریض بود وارد قرآن نشد ولی زیدبن‌ثابت قبول نکرد و آن را وارد قرآن نکرد. طبق این خبر، ریشهٔ رجم مقدار زیادی به خلیفهٔ دوم، عمر برمی‌گردد. خلفا و حکام نیز برای سرکوب مخالفان خود همیشه از آن سوءاستفاده می‌کرده‌اند. بنی‌عباس وقتی می‌خواستند دشمنان خودشان را بکشند همین مسئلهٔ رجم را مطرح می‌کردند و می‌کشتند. یعنی این‌که یک وسیله‌ای شده بود برای آن‌ها که دشمنان‌شان را به این کیفیّت می‌کشتند به اعتقاد من ابزار سیاسی‌شان بود واقعاً ...»[٢١١].

حال که بحث منشأ رجم پیش آمد گفتنی است فقیهِ فقید غروی در مطلبی با عنوان نقش یهود در دسیسه کردنِ اخبار رجم می‌گوید: «دور نیست که اخبار رجم از جمله روایاتی باشد که یهود در برخی کتب اسلام دسیسه کرده‌اند. زیرا در توراة حکم به رجم، در موارد عدیده، آمده که برخی از آنها را ما در کتب دیگر خود نقل نموده‌ایم. و چون حکم رجم امری بود مورد تنفّر و اِشمِئزازِ جمیع ارباب عقول، و به سبب همین حکم هم توراة مورد احتمال وضع و جعل قرار داشت، از عهد معاویه، یهود اخبار رجم را وضع نمودند تا بتوانند بگویند اسلام هم، در زنای مُحصَن، حکم به رجم کرده است. بلکه ادّعاء نمایند که اسلام بسیاری از احکامش را از توراة گرفته است. ولی ما، به نصّ قرآن، قطع داریم که توراة تحریف شده و مشتمل بر مجعولات و موضوعات و خرافات است، و حکم رجم در چند موضع از این مجعولات آمده است»[٢١٢].

فقیهِ حاضر محمّدابراهیم جنّاتی، انگشت اتهام را متوجهِ جاعلانی چون أبوهریره با دوستانِ سابقاً یهودی‌اش چون کعب‌الاحبار می‌کند: «حکم رجم در تورات به نقلی وجود داشته و مواردی بر آن حکم شده است. بعضی بر این اعتقادند که برخی از

٢١١- رجمِ سنگسار (مقالهٔ موسوی‌بجنوردی ص ٣٣).

٢١٢- رجمِ سنگسار (مقالهٔ سیّدمحمّدجواد موسوی‌غروی) ص ٩٩

مغرضان و دشمنان اسلام، اخبار رجم را جعل کردند و در منابع حدیثی مسلمانان داخل کرده‌اند. بجاست در این‌جا به مطلبی که قبلاً نیز اشاره کردم، تأکید کنم و آن این‌که ابوهریره و کعب‌الاحبار ارتباط بسیاری با یکدیگر داشتند. کعب‌الاحبار یهودی بود و به ظاهر اسلام آورده بود و ابوهریره در سال هفتم هجری بعد از فتح خیبر اسلام آورد. وی حدود سه سال پیامبر(ص) را درک نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. زهری می‌گوید: "قاسم‌بن‌محمد وی را خبر داد که ابوهریره و کعب‌الاحبار (چه بعد و چه قبل از اسلام) با هم بودند؛ ابوهریره برای او از رسول‌خدا(ص) حدیث نقل می‌کرد، و کعب‌الاحبار برای او از کتب تورات". بعید به نظر نمی‌رسد که اخبار رجم، ازجمله روایاتی باشد که توسط پیروان یهود در مجامع حدیثی مسلمین قرار داده شده است. ما بر این اعتقادیم که تورات تحریف شده و مسائل غیرواقعی و مجعولات و ساختگی در آن پدید آمده است و ممکن است اخبار رجم، در چند موردی که آمده است، از آن مجعولات باشد»[۲۱۳].

تحلیل صدیق وسمقی در این باره چنین است: «به نظر می‌رسد افرادی پس از پیامبر کوشیدند مجازات رجم را اجرا کنند و با مخالفت مردم روبه‌رو شدند. در بارهٔ

۲۱۳- رجمِ سنگسار (مقالهٔ جنّاتی) ص ۱۲۱ ، نشریهٔ فقه ش ۶۵ پاییز ۱۳۸۹. وی در جای دیگری از همین مقاله با نقل برخی روایات از ابوهریره در مورد رجم چنین توضیح می‌دهد: «راوی آن ابوهریره است و او در جعل و ساختن حدیث نظیر نداشت. او جعلیات خود را برای کعب‌الاحبار یهودی که ظاهراً مسلمان شده بود، نقل می‌کرد و او هم برای ابوهریره از تورات نقل می‌کرد. هردو اهل یمن بودند و پیش از اسلام آوردن هم با هم ارتباط داشتند. احادیث او اصلاً مورد اعتبار نبوده و در آن زمان همگان حتّی خلفا و برخی از پیشوایان مذاهب اهل‌سنّت از آن آگاهی داشتند. او بعد از جنگ خیبر اسلام آورد و حدود سه سال پیامبر(ص) را درک نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. وی در این مدت هزارها حدیث از رسول‌خدا(ص) برای مردم نقل کرد بدون این‌که شاهدی بر آن باشد. این امر سبب شد تا خلفا او را از نقل حدیث منع کنند. سائب می‌گوید ابوهریره و کعب‌الاحبار را تهدید کرد که اگر نقل حدیث را از رسول‌خدا ترک نکنند، ابوهریره را به سرزمین دیس، و کعب‌الاحبار را به سرزمین غزه تبعید می‌کند. بنا به گفتهٔ اهل تحقیق، هردوی آنها دروغ‌گو بودند. جاحظ در کتاب توحید می گوید: او در نقل حدیث از رسول‌خدا ثقه نیست و علی(رض) او را در روایت توثیق نمی‌کرد، بلکه به نظر او مورد اتهام بود و قدحش می‌کرد. عمر و عایشه نیز چنین می‌کردند. با وجود منع خلفا و برخی از بزرگان اهل سنت در نقل حدیث از ابوهریره، ۷۳۷۴ حدیث از او در مجامع حدیثی اهل سنت نقل شده است و بیشتر آنها پس از کشته شدن عثمان و پیدایش حکومت معاویةبن‌ابی‌سفیان و آنانی که به معاویه گرویده بودند به جعل حدیث پرداختند و طرفداران معاویه آنها را در جامعه پخش می‌کردند» (ص ۱۱۴).

این‌که چه کسی کوشیده مجازات رجم را وارد اسلام کند و آن را توجیه نماید، سند قطعی در دست نیست. منابع تاریخی نشان می‌دهد که عمربن‌خطاب بر این امر اصرار داشته است. اگر رجم در زمان پیامبر اجرا شده بود قطعاً همهٔ مردم روستای کوچک مدینه از آن آگاه می‌شدند و دیگر نیازی به توجیه آن و اصرار بر اجرای آن وجود نداشت. شواهد نشان می‌دهد که رجم در زمان پیامبر اجرا نشده است، از همین‌رو پس از پیامبر مردم نسبت به اجرای آن اعتراض کرده‌اند ... مدافعان این شیوه مجازات کوشیده‌اند آن را به اسلام نسبت دهند. مناقشات تا بدان حد سخت بوده که حتی مجبور به طرح این ادعا شده‌اند که رجم در قرآن وجود داشته است. به احتمال قوی این ادعا برای مجاب کردن مردم و مخالفان رجم مطرح شده است. قرائن موجود در روایتی که از وسایل‌الشیعه نقل شد نیز گویای همین نکته است.آن روایت نیز بیانگر آن است که مردم مجازاتی دیگر جز تازیانه را برای زنا نمی‌شناختند. هنگامی که قرائن مختلف را کنار یکدیگر می‌گذاریم به این نتیجه می‌رسیم که رجم وارد زندگی مسلمانان شده است. مدافعان آن کوشیده‌اند ادعای وجود رجم در قرآن را، هم به بزرگان اهل سنت نسبت دهند و هم به بزرگان شیعه. پس از پیامبر بویژه پس از گسترش اسلام، امور مردم به دست والیان متعدد افتاد که بسیاری از آنها مردمانی بیابانی، بی‌سواد و مأنوس با آداب و سنن جاهلی بودند. کتب تاریخی روایتگر حوادث بسیاری در این رابطه است. اعراب بیابان‌نشین حجاز مسلماً در طول ده سال حیات پیامبر در مدینه دست از همه آداب و سنن و افکار جاهلی برنداشتند، بویژه آن‌که بسیاری از آنها در اواخر دوره حیات پیامبر به اسلام گرویدند. پیش از این بارها اشاره کردیم که زنا در میان اعراب حجاز بسیار رایج بود ... قرائن نشان می‌دهد که پس از اسلام نیز زنا رواج داشته است. شاید عمربن‌خطاب برای بازداشتن مردم از ارتکاب زنا مجازات سخت رجم را وضع کرده باشد. یهودیان نیز که در کنار مسلمانان می‌زیستند قائل به چنین مجازاتی برای زناکار بودند»[۲۱۴].

۲۱۴- رجمِ سنگسار (مقالهٔ وسمقی) ص ۷۱ تا ۷۳

بخش۳- نسخ سنگسار توسط اسلام:

- ✓ دلیل۱- نفس تفاوت حکم قرآن با قتل‌وسنگسار تورات (دلالتِ تفاوت بر نسخ تورات)
- ✓ دلیل۲- اشارهٔ قرآن به تفاوتِ کیفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غیره (من نسائکم / منکم)
- ✓ دلیل۳- تعارض سنگسار با سمت‌وسوی آیهٔ ناسخ و منسوخ (نأت بخیرٍ منها أو مثلها)
- ✓ دلیل۴- تعارض سنگسار "حبس خانگیَ" (فأمسکوهنّ فی البیوت)
- ✓ دلیل۵- مغایرت سنگسار با وعدهٔ بهبودی (یجعل الله لهنّ سبیلاً)
- ✓ دلیل۶- تعارض سنگسار با "ایذاءِ صِرف" (فآذوهما)
- ✓ دلیل۷- تعارض سنگسار با "تداوم حیات و اکتفاء به نپرداختن مهریه" (لاتعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن‌یأتین بفاحشة مبیّنة)
- ✓ دلیل۸- نصف‌ناپذیر بودنِ قتل‌وسنگسار (فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات)
- ✓ دلیل۹- تعارض سنگسارَ با بستهٔ "موعظه ، قهر و تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجُروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ)
- ✓ دلیل۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جَلد" (فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة)
- ✓ دلیل۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیاتِ مطلق زناکاران (الزّانی لاینکح إلا زانیة)
- ✓ دلیل۱۲- اتّهام به محصنات، در ذیل آیهٔ جَلد! (والّذین یرمون المحصنات)
- ✓ دلیل۱۳- آیات ملاعنه و اتّهام شوهر به زن، در ذیل آیهٔ جَلد! (والّذین یرمون ازواجهم)
- ✓ دلیل۱۴- اشارهٔ الف و لامِ العذاب به آیهٔ جَلد، در آیاتِ اتّهام شوهر به زن (یدرؤا عنها العذاب)
- ✓ دلیل۱۵- تقلیل از "جَلد اَصلی" به "تک‌ضرب ملایم" (خُذ بیدک ضغثاً فاضرب به)
- ✓ دلیل۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف‌شدن (یُضاعف لها العذاب ضِعفین)
- ✓ دلیل۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایّام عِدّه" (لاتُخرجوهنّ من بیوتهنّ و لایخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبیّنة)
- ✓ دلیل۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لایزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً)
- ✓ دلیل۱۹- استبعادِ نپرداختن به کیفر متأهّل‌ها با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجرّدها
- ✓ دلیل۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوّزهای قتل"
- ✓ دلیل۲۱- تحذیر نسبت به اِعمال احکام غیر قرآنی (من لم‌یحکم بما انزل الله)

بخش۳- نسخ سنگسار توسط اسلام

ابتدا معنای نظریّه‌ام را بیان می‌کنم آن‌گاه به توضیح نسبت سنّت به قرآن پرداخته و سپس بحث اصلی یعنی دلایل نسخ سنگسار توسط اسلام را یک به یک شرح می‌دهم.

بیان نظریّه:

سنگسار یعنی زنِ شوهردار یا مرد زن‌دارِ مرتکب زنا را درون گودال مهار کنند و آن‌قدر سنگ بر وی بکوبند تا در اثر ضربات وارده و خون‌ریزی ناشی از آن کشته شود. نسخ یعنی لغوِ حُکم و انقضاء اعتبارش. با این توضیح، "نسخ سنگسار توسط اسلام" یعنی این‌که اسلام پس از ظهورش سنگسار را که در آیین‌های پیشین وجود داشت مورد نسخ قرار داد و آن را نامعتبر شمرد.

بنابراین، اسلام [ضمن تقبیح شدیدِ خیانت جنسی؛ در تعیین کیفرش] نه تنها قتل‌وسنگسار را تشریع نکرد و آن را مورد امضا قرار نداد و حتّی بی‌اعتنا از کنار آن گذر نکرد، بلکه این حکمِ موجود در نزد پیشینیان و اهل‌کتاب را نسخ کرد و در آیینِ خود بی‌اعتبار دانست!

نسبت سنّت با قرآن:

توضیح نسبت را در قالب بندهای زیر پی می‌گیریم:

الف- قرآن در فقه اسلامی اوّلین و مهم‌ترین منبع استنباط حکم الهی است.

ب- علاوه بر قرآن همچنین سنّت پیامبر (و نیز ائمّه در نزد ما شیعیان) به عنوان دومین منبع استنباط حکم الهی است.

ج- بنابراین، سنّت در فقه اسلامی (هرچند با رتبه‌ای پایین‌تر، امّا با این‌حال) در عرض قرآن قرار دارد.

د- اگر تکلیف موضوعی در قرآن مشخّص شده باشد در این صورت سنّت در طول کتاب قرار داشته و نقش تبیینی، توضیحی و تخصیصی را نسبت به قرآن دارد؛ ولی اگر موضوعی در قرآن مسکوت باشد در این صورت سنّت ،به دلیل این‌که در عرض قرآن است، نقش جایگزین را برای کتاب ایفا می‌کند و در نتیجه رأساً حکم موضوعِ را انشا می‌کند.
هـ- پس سنّت با این‌که در موارد ناگفته‌درقرآن، در عرض کتاب بوده و به عنوان جایگزینِ آن وارد بحث می‌شود ولی هرگز در موارد معلوم‌درقرآن، نقش استقلالی نداشته و معارض قرآن قرار نمی‌گیرد.
و- در مواردی که حکم مسئله‌ای در قرآن آمده باشد ولی در سنّت و حدیث، حکم مغایری در آن باره وجود داشته باشد در این صورت به حکمِ اصلی‌تر بودنِ قرآن (که کلام آفریدگار است و نیز به فرموده‌ی خود حضرات معصومین) سنّت و حدیث را باید به دلیل عدم توافق با قرآن کنار نهاد. (گفتنی است فقه ما وجود این تعارض را واقعی نمی‌داند و در نتیجه اگر حدیثی از پیامبر(ص) یا ائمه(ع) در تعارض با قرآن در کتب حدیثی یافت شود در این صورت آن حدیث را ساختگی یا ناشی از تقیّه یا مربوط به ماقبل نزول آیهٔ مربوطه یا ... می‌دانند).
ز- بنابراین اگر ثابت شود کیفر زنای محصنه در قرآن، مذکور بوده و آن، متفاوت از سنگسار و قتل است در این صورت به دلیل این‌که سنّت نمی‌تواند معارضِ قرآن باشد پس روایات قتل‌وسنگسار زانی محصن را باید کنار گذارد.
نتیجه- اینک دلیل‌هایی از قرآن می‌خوانیم که طیّ آن‌ها ثابت می‌شود حکم قرآن، مغایر با قتل‌وسنگسار بوده و در نتیجه نیازی به مراجعه به سنّت (به عنوان منبع دوم و جایگزین) مگر برای تبیین و توضیح حکم قرآنیِ مخالف قتل‌وسنگسار نیست. نمونه‌های متعدّدی از این تبیین و توضیح‌ها را در بخش دوم در قالب روایات خلافِ رجم و سنگسار مطالعه کردیم.
نیز از آن‌جا که کیفر یادشده، حکم رسمی اهل کتاب بود بنابراین هر یک از این دلایل در مقام نسخ آن کیفر و بی‌اعتبار بودنش در میان پیروان آیین جدید یعنی اسلامِ عزیز بود:

دلیل۱- نفسِ تفاوت حکم قرآن با قتل‌وسنگسارِ تورات (دلالتِ تفاوت بر نسخ تورات):

می‌دانیم در تورات، کیفر زنا مطلقاً عبارت از قتل و سنگسار است:
«و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایهٔ خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند»[۲۱۵] و «[۲۲]اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای. [۲۳]اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، [۲۴]پس هر دو ایشان را نزد دروازهٔ شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگ‌ها سنگسار کنند تا بمیرند؛ امّا دختر را چون‌که در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چون‌که زن همسایهٔ خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای»[۲۱۶].

نیز می‌دانیم اگر قرآن حُکمی مغایر و مخالف با حکم تورات فرو فرستد، این به منزلهٔ نسخ حکم تورات بوده و نشان از پایان اعتبار آن دارد.

در همین راستا حکم قرآن، در اوّلین آیاتی که در همان باره نازل شد کاملاً متفاوت از حکم تورات بوده و هیچ خبری از قتل‌وسنگسار در آن نمی‌باشد؛ که این خود به تنهایی ناظر بر نسخ حکم تورات است. بنابراین قتل‌وسنگسارِ توراتی به وسیلهٔ حکم متفاوتِ قرآنی نسخ گردید!

شگفت و اَسَف آن‌که کثیری از مفسّران و فقها از روی غفلت ادّعا می‌کنند که بعدها همان حکم متفاوتِ قرآنی، توسّط رسول‌خدا با سنگسار و قتل نسخ گردید؛ که معنای آن بازگشت دوباره به حکم نسخ‌شدهٔ تورات است!! نامعقول بودنِ چنین سیری (که فقط از کارخانهٔ تولیدی جاعلان و مغرضان نشأت می‌گیرد و خواه‌ناخواه باورهای مُتقن مسلمانان در بارهٔ قرآنِ خداوندی را نشانه می‌گیرد) از پیش معلوم

۲۱۵- سفر لاویان فصل ۲۰ شمارهٔ ۱۰

۲۱۶- سفر تثنیه باب ۲۲ شمارهٔ ۲۴-۲۲

بوده و بطلانش مشخّص است. نتیجهٔ غفلت یادشده، تن‌دادن به این حرف سخیف است که: رسول‌خدا مُجازاتی که از سوی قرآن نسخ شده بود را دوباره احیا کرد!

دلیل۲- اشارهٔ قرآن به تفاوتِ کیفر "مسلمانان" با اهل‌کتاب و غیره (من نسائکم / منکم):

قرآن، که بر قانون قتل‌وسنگسار زناکاران در تورات آگاهی داشت هنگام بحث در آیات ۱۵ و ۱۶ سورهٔ نساء، با آوردن عبارات "من نسائکم" و "منکم"، به تمایز حکم جامعهٔ اسلامی نسبت به جامعهٔ اهل‌کتاب اشاره کرد و بدین وسیله به قابل استناد نبودنِ کیفر تورات در میان پیروان آیین جدید یعنی مسلمانان پرداخت.

نیز شاید اینَ تصریح قرآن، ناشی از آن باشد که مطابق شأن نزول‌ها! قبلاً در آیات ۴۱ تا ۴۳ سورهٔ مائده (که بنا به محاسبهٔ مهندس بازرگان[۲۱۷] در سال دوم هجری نازل شده بود) به وجود قتل‌وسنگسار در کتاب تورات اشاره کرده، و حتّی آن حکم را در داوری پیامبر در میان اهل‌کتاب، قابل استناد می‌دانست: «... یقولون إن اوتیتم هذا فخذوه و إن لم‌تؤتوه فاحذروا ... فإن جاءوک فاحکم بینهم أو أعرض عنهم ... وکیف یحکّمونک و عندهم التوریة فیها حکم الله ...» از همین‌رو بعداً قرآن در هنگام انشاء حکم مستقلِّ خودش در آیات ۱۵ و ۱۶ سورهٔ نساء (که بنا به محاسبهٔ مهندس بازرگان در سالِ هشتم هجری نازل گردید) از عبارات من نسائکم و منکم استفاده کرد تا حوزهٔ مسلمانان را از حوزهٔ اهل‌کتاب در خصوص کیفر زنا جدا سازد: «واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم ... والّذان یأتیانها منکم ...».

۲۱۷- سیر تحوّل قرآن (مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۷) چاپ پنجم جدول شماره ۱۵ ص ۱۶۵

دلیل۳- تعارض سنگسار با سمت‌وسویِ آیهٔ ناسخ‌ومنسوخ (نأت بخیرٍ منها أو مثلها):

قرآن می‌گوید: «ما ننسخ من آیة أو نُنسِها نأت بخیرٍ منها أو مثلها أ لم‌تعلم أنّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر» (هر آیه‌ای را که منسوخ یا متروک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم؛ مگر نمی‌دانی که خداوند بر همه چیز قادر است)[۲۱۸]. مفسّران از این آیه و آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ نحل[۲۱۹] برای اثبات امکان نسخِ آیه‌ای از قرآن به وسیلهٔ آیه‌ای دیگر استفاده می‌کنند. امّا برخی علاوه بر آن، همچنین قائل به دیدگاه خطرناکی مبنی بر جواز نسخ آیهٔ قرآن به وسیلهٔ سنّت و روایات شدند[۲۲۰]! این در حالی است که اساساً اراده‌ای در سنّت بر نسخ آیات قرآن وجود ندارد! و طرح این مبحث ناشی از عدم شناخت هر دو ،چه قرآن و چه سنّت، است. البتّه بحث تخصیص یا تقیید حکم خدا به وسیلهٔ سنّت، امری پذیرفته شده و جدای از نسخ اصطلاحی است. همچنین باید توجه داشت که در برخی موارد دچار خَلط مبحث مابین تخصیص یا تقیید با نسخ می‌شویم.

ملاحظه کردیم که مطابق قانون مذکور در آیهٔ صدر بحث، آیهٔ ناسخ می‌بایست نسبت به آیهٔ منسوخ، حاوی حکمی بهتر یا حدّاقل همانند آن باشد. جالب آن‌که مثالِ این قانون کلّی را در یکی از اصلی‌ترین آیات کیفر فحشا می‌توان سراغ گرفت، آن‌جا که در آغاز آیهٔ ۱۵ سوره نساء، سخن از نگهداریِ مادام‌العمر زنان

۲۱۸- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۶ ترجمه کاظم پورجوادی

۲۱۹- و إذا بدّلنا آیةً مکان آیة والله أعلم بما یُنزِّل قالوا إنما أنت مفترٍ، بل اکثرُهم لایعلمون : و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم —و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است- می‌گویند: جز این نیست که تو دروغ‌بافی. [نه،] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند)

۲۲۰- گویا به خاطر همین خطرناکی ، غیر قابل هضم بودن، و عدم ظرفیّت سنّت و روایت به نسخ کلام خدای تبارک و تعالی بود، که جاعلانِ حدیث در صدر اوّل را به این نتیجه رسانید که با کلام خدا به جنگ حکم خدا بروند، و در این راستا چون آیهٔ مطابق امیال‌شان در قرآن وجود نداشت، آیهٔ مجعول رجم را ساختند (الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما) و خلأ وجودی این آیهٔ ادعایی در قرآن‌ها را با این توجیه که دوران تلاوتش به پایان رسیده است حل کردند! غافل از آن‌که محتوای این مجعوله با وعدهٔ موجود در آیهٔ ناسخ و منسوخ نمی‌سازد. گفتنی است تمام اخبار رجم، به مرور در سایهٔ آیهٔ مجعول رجم ساخته شده‌اند!!

خطاکار در خانه دارد و سپس در انتهای همین آیه، وعدهٔ بهبود وضعیّت آنان را در قالب عبارت "أو یجعل الله لهنّ سبیلاً" (که معادل "نأت بخیرٍ منها" است) بیان می‌کند!
پس حتّی اگر قائل به جواز نسخ قرآن به وسیلهٔ سنّت (اخبار متواتر ، و از آن بدتر اخبار آحاد!) شویم، باز هم به دلالت آیهٔ ناسخ و منسوخ باید ناسخ، چیزی بهتر از منسوخ یا دستِ‌کم معادل آن باشد (نأت بخیرٍ منها أو مثلها) و چون قتل (آن‌هم از طریق کوباندن قلوه‌سنگ بر سر و صورت و اندام انسان خطاکار) به گواه عقل خدادادیِ همهٔ انسان‌ها بهتر یا معادل هیچیک از مجازات‌های قرآنی (حبس خانگی ، قهر و تنبیه ، جَلد) نیست، بنابراین اخبار منسوب به پیامبر و ائمه مبنی بر تأیید و اجرای سنگسار، تماماً ساختگی یا غیر قابل استناد است. خلاصه، از آن‌جا که قتل‌وسنگسار زانی، مخالفِ سمت‌وسوی وعده‌شده در آیهٔ ناسخ و منسوخ است پس نمی‌توان آن را پذیرفت.

دلیل۴- تعارض سنگسار با "حبس خانگی" (فأمسکوهنّ فی البیوت):
در آیهٔ ۱۵ سورهٔ نساء به وضوح می‌توان تغایرِ حکم قرآن با سنگسار را ملاحظه کرد: «واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهِدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شَهدوا فأمسِکوهنّ فی البیوت حتّی یتوفّیهنّ الموت أو یجعلَ الله لهنّ سبیلاً» [و از زَنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد][۲۲۱].
در رابطه با واژه‌ها؛
اوّلاً تعبیر فاحشه، یا مستقیماً بر زنا منطبق است و یا دستِ‌کم بنا به اطلاق فاحشه، زنا به عنوان بارزترین مصداقِ متبادر به ذهن قطعاً مراد آیه است[۲۲۲].

۲۲۱- ترجمهٔ محمّدمهدی فولادوند
۲۲۲- سیّدمصطفی محقق‌داماد می‌گوید: مراد از فاحشه در این آیه به اعتقاد بیش‌تر مفسران، زنا است و حتّی عده‌ای در این باره ادعای اجماع کرده‌اند (رجمِ سنگسار مقالهٔ محقق‌داماد ص ۱۷).

ثانیاً آیه بی‌تردید و دستِکم زنان شوهردار را در برمی‌گیرد زیرا یا به اعتبارِ نساءکم و تفسیری که از آن می‌شود صرفاً بر ایشان منطبق است و یا اگر مِن نساءکم برای خارج ساختنِ زنان نامسلمان و کنیزها باشد باز آن‌چه باقی می‌مانَد زنان آزادِ مسلمان است که طبیعتاً شوهرداران‌شان بیش‌تر متبادر به ذهن بوده و در نتیجه مرادآیه‌اند. مفسّران نیز معمولاً آیه را ناظر به زنان شوهردار می‌دانند. پس آیه مبیّنِ کیفر زنای محصنه و سزای خیانت جنسی است.

چنان‌که پیداست آیه در تعیین کیفر زنای محصنه، به صِرف محدودسازیِ زنان خطاکار (یعنی نگهداری‌شان در خانه) اکتفا کرده و به چیزی بیش از آن اشاره ندارد. در این کیفر، حتّی از تعبیر زندان و حبس هم استفاده نشد بلکه عبارت امساک فی البیوت (نگهداری در خانه) را بکار برد؛ و از آن گذشته بدلیل فقدان سرویس‌های بهداشتی در خانه‌های آن زمان، این امساک و محدودیّت شامل تردّد ضروری نمی‌شود.

اینک در مورد این آیه که یکی از فنّی‌ترین، جامع‌ترین و کارشناسانه‌ترین آیات است به ذکر سه نکته می‌پردازم:

نکته۱- ردّ نسخ آیه به قتل‌وسنگسار: در این رابطه به توضیحات مذکور در دلیل۳ و دلیل۱ مراجعه شود.

نکته۲- ردّ وابستگی اداء شهادت به رؤیت عین دخول و خروج: برای گواهی شهود ،برخلاف ذهنیّت مشهور، رؤیت عین دخول و خروج شرط نیست زیرا در آن صورت با محذورات مسلّم فقهی به شرح زیر روبرو می‌شویم:

الف- تحریمِ نظر دوختن، خیره شدن و نگاه تعمّدی به عین عورة دیگران (به ویژه در چنان وضعیّتی). اگر برخی، آن را در مقام اداء شهادت، منهیّ ندانند (که البته قبول نیست) در این صورت به بند بعدی توجّه کنند.

ب- شاهد از کجا می‌فهمد زن و مردی که مشغول تماس جنسی‌اند حلالِ یکدیگر نیستند! مگر این تشخیص از طریق وارسی بدست نمی‌آید؛ در این صورت آیا وارسی هویّت زن و مردی که در تماس جنسی‌اند جایز است؟ اگر پس از وارسی

معلوم شد که حلال یکدیگرند که گناه‌اندرگناه رخ داده؛ ولی در هر صورت به دلیل تردید در هویّت، جواز وارسی منهیّ است.

ج- از این‌ها گذشته، رؤیتِ "دخول آلت تناسلی در زهدان" عملاً به دلیل چسبیدگی دو فرد به یکدیگر، غیر واقعی می‌نماید. گویا ایراد از آن‌جا ناشی می‌شود که تعبیرِ دخول و خروج را ملاک می‌گیرند و آن را به آلت تناسلی برمی‌گردانند در صورتی که در لسان روایات اساساً از این تعبیر استفاده نشده بلکه به جای آن، تعبیرِ ادخال و اخراج آمده که آن به خودِ فرد برمی‌گردد و نه به آلت تناسلی‌اش! بر این اساس همین‌که شهود، مردی را در حال بخشِ ناگفتنی آمیزش جنسی (یعنی در موقعِ ادخال و اخراج) ببینند برای اقامهٔ شهادت کفایت می‌کند و چه بسا همین‌که اجمالاً هم‌آغوشی‌ایّ زن‌وشوهرانه (و به اصطلاح روایات: قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته) مورد رؤیت شهود قرار گیرد برای اقامهٔ شهادت کافی است[۲۲۳].

گفتنی است قرآن برای پیش نیامدن اشتباهات احتمالی در تشخیص وقوع زنا، تعداد شهود را به چهار نفر ارتقا داد.

نکته۳- انحصار کیفر به وجود شهود: قرآن با ذکر جملهٔ "فاستشهدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شَهدوا" راه استحقاق کیفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن و انحصارش موضوعیّت می‌بخشد. گفتنی است متأثّر از همین آیه، دستِکم دوازده حدیث از پیامبر(ص) و ائمهٔ هدی(ع) (که در بخش اوّل آوردم) صادر گردیده که مطابق آن‌ها تنها راه تعلّق کیفر زنای محصنه را عبارت از بیّنه (یعنی گواهی شهود) دانسته‌اند. متأسفانه علیرغم این تحدید قرآنی و

۲۲۳- به همین دلیل است که امام‌علی در مورد مغیره، شهادت اجمالی شهود را کافی برای اجرای حکم می‌دانست و نیازی به رؤیت "کالمیل فی المکحلة" نمی‌دید: عن زرارة عن أبی‌جعفر(ع) قال: إذا شهد الشهود علی الزانی أنه قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته أقیم علیه الحد، قال: وکان علی(ع) یقول: اللهم إن أمکنتنی من المغیرة لارمینه بالحجارة (کافی ج ۷ ص ۱۸۲). گفتنی است رمی بالحجارة در این حدیث چنان‌که پیداست به معنای قتل نیست.

برخلاف آن احادیث صریح، همچنان [با استناد به چند افسانه و حدیثی از عمربن‌خطاب] شاهد اعتبار اقرار و حمل در زنای محصنه هستیم.

دلیل۵- مغایرت سنگسار با "وعدهٔ بهبودی" (یجعل الله لهنّ سبیلاً):

عبارت أو یجعل الله لهنّ سبیلاً (یا خدا راهی بر آن‌ها بگشاید) در انتهای آیه‌ی قبلی، اشاره به ایجاد وضعیّتی بهتر برای زن خطاکاری که دوران مجازاتش را با نگه‌داشته شدن در خانه می‌گذراند دارد. وضعیّت آتی، به قرینه‌ی لامِ لهنّ باید به نفع و لَهِ مجرم باشد و نه علیهِ او. طبیعی است وقتی اصل حکم (یعنی بازداشت خانگی) از سنگسار بهتر است تخفیف آن نیز حتماً مغایر با سنگسار بوده و از آن خیلی بهتر می‌باشد.

بنابراین اگر قرار باشد مطابق عبارت مورد بحث، مجرم مشمول تبصره‌ای عقلایی یا حکم جدیدی در آیه‌ای دیگر شود در این صورت می‌بایست سمت‌وسویش نرمش، تخفیف و یا کاستن از غلظت حکم قبلی باشد و نه تشدید آن. بر این اساس همان‌طور که گفتم حتّی اگر نعوذ بالله قائل به نسخِ قرآن به سنّت باشیم باید راستای نسخ، به گونه‌ی فوق باشد؛ مگر این‌که بگویند سنّت می‌تواند حتّی همین جهت‌گیری قرآن را نیز نسخ کند که در این صورت دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و از قرآن جز اسمی و خطّی باقی نمی‌ماند.

در پایان، یکی از روایات ساختگی که به چگونگیِ تحقّق گشایشِ وعده‌شده پرداخته و آن را به حضرت پیامبر(ص) نسبت داده‌اند را می‌آورم: «از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌ها[ی خطاکارِ محبوس در خانه] راه باز کرد: زن و مردِ مجرّد صد ضربه و یک سال تبعید، و زن و مردِ متأهّل صد ضربه و سنگسار!»[۲۲۴] جاعل حدیث که با افترا بستن به پیامبر(ص) مسکن اخروی‌اش را آتشین کرد هرگز عقلش را در هنگام جعل به کار نینداخت و هرگز به فکر مصالح جامعه نبود زیرا تبعید دختر مجردِ مرتکب فحشا به دیار غربت، هم احتمالاً به

۲۲۴- خذوا عنی خذوا عنی؛ قد جعل الله لهنّ سبیلاً، البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم (تفسیر مجمع‌البیان ج ۳ ص ۴۰ آیه ۱۵ سوره نساء).

تداوم فحشای وی می‌انجامد و هم صادرات فحشا به شهر مقصد را در پی دارد و از آن گذشته هیچ جنبهٔ بازدارندگی و تربیتی‌ای در این کیفر وجود ندارد در حالی‌که می‌دانیم هدف مجازات‌های اسلامی تحقّق اهداف فوق است. همچنین سنگساری که در این حدیث قلابی برای زنای محصنه مذکور شد نه با وعدهٔ گشایشی که در آیه آمد سازگاری دارد نه عقل و منطق چنین سیری را می‌پذیرد و هم این‌که حاکی از بازگشت جاهلانه به احکام پیش از اسلام است!

محمّدباقر بهبودی در رابطه با عبارت مورد بحث و روایت فوق می‌گوید: «جملهٔ آخر که می‌گوید: "أو یجعل الله لهنّ سبیلاً" به قرینهٔ لامِ "لهنّ" یعنی باید در حبس بمانند تا راه بهتری برای خروج آنان از حبس ابد باز شود. در حدیثی که اهل‌سنّت روایت کرده‌اند تا مسئله رجم را ،که به وسیلهٔ خلیفه دوم متداول شد، ترویج و تأیید کنند راه خروج آنان به این صورت باز می‌شود که اگر دختر باشد صد تازیانه بخورد و یک سال به غربت تبعید شود و اگر بیوه باشد صد تازیانه بخورد و به وسیله سنگ سنگسار شود تا بمیرد. این روایت، جعل است خصوصاً با توجه به این‌که تبعید یک دخترِ بی‌سرپرست به یک شهر غریب، بیش‌تر به فساد او کمک می‌کند تا تنبیه و تربیتِ او؛ پس این حدیث نمی‌تواند از زبان رسول‌خدا صادر شده باشد. ضمناً اگر بیوه باشد که هم صد تازیانه بخورد و هم سنگسار و اعدام شود، این‌که راه بهتر نیست. تردیدی نیست که همهٔ محکومین، حبس در خانه را بهتر از رسوائی و مرگ می‌دانند آن‌هم با صد ضربه شلّاق و اعدام به وسیلهٔ پرتاب سنگ»[۲۲۵].

توضیحی پیرامون عبارت حتّی یتوفّیهنّ الموت أو یجعل الله لهنّ سبیلاً: قرآن با تقدّم "یتوفیهن الموت" بر "یجعل الله لهن سبیلاً" اشاره می‌دهد که زنانی که این‌گونه گستاخانه و بی‌پروا دست به فحشا و خیانت جنسی می‌زنند سزای‌شان محرومیّت دائمی از حضور در اجتماع تا دمِ مرگ است؛ امّا با ذکر جمله‌ی أو یجعل الله لهنّ سبیلاً در پی جمله‌ی قبلی، به وظیفه آفریدگار در قبال آفریده‌اش می‌پردازد که

۲۲۵- رجمِ سنگسار (مقالهٔ بهبودی) ص ۳۸

گرچه مرتکب فحشا از دید انسان‌ها و تعاملات اجتماعی، مستحقّ محرومیّت کامل اجتماعی تا دم مرگ است اما از دید آفریدگار ،نظر به تربیت‌محوری قرآن و موضوعیّت حیات، باید راه خلاصی برایش باقی گذارد. این، روش قرآن است که چند گزینهٔ کیفری را به ترتیب از سخت‌تر تا به آسان‌تر مطرح می‌کند و چنین بدست می‌آید که همیشه نظرش بر آخری است پس انسان‌ها نیز اگر می‌خواهند متّصف به صفات الهی شوند طبیعتاً باید رو به مراد خدا آورند. ترجمه پیشنهادی برای کلّ آیه ۱۵ چنین است: زنان مرتکب فحشا را ،به شرط وجود چهار شاهد بر علیه‌شان، در خانه محبوس کنید؛ تا این‌که [یا] مرگ سراغ‌شان رَوَد و یا خدا به نفع‌شان راهی ایجاد کند.

دلیل۶- تعارض سنگسار با "ایذاءِ صِرف" (فآذوهما):

آیه ۱۶ سوره نساء در تعیین کیفر مردانی (یا مرد و زنی) که مرتکب فحشا می‌شوند چنین است: «واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فإن تابا و أصلحا فأعرضوا عنهما إنّ الله کان توّاباً رحیماً» (و از میان شما، آن دو تن را که مرتکب زشت‌کاری می‌شوند آزارشان دهید؛ پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرفنظر کنید زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است)[۲۲۶].

در این آیه نیز کیفر مذکور، دستِکم شامل مردانِ زن‌دار می‌شود زیرا اگر آن را (مطابق رأی برخی از مفسّران) محدود به مردان مجَرّد بدانیم در این صورت به این نتیجه‌ی سخیف می‌رسیم که قرآن در مجموع دو آیه‌ی ۱۵ و ۱۶، به ترتیب به کیفر زنان شوهردار (یا زنان مطلقاً) و مردان مجرّد پرداخته و حکم مردان زن‌دار را مطرح نکرده است! از آن گذشته، چنین استنباطی خلاف اطلاق آیه است.

گفتنی است مفسّران در تعیین جنسیّتِ اللذان یأتیانها (دو فرد مرتکب فاحشه) اختلاف دارند: برخی‌شان هر دو را مَرد و در نتیجه فحشای‌شان را لواط؛ و برخی دیگرشان یکی را مَرد و دیگری را زن دانسته و طبیعتاً فحشای‌شان را زنا می‌دانند؛

۲۲۶- ترجمه محمّدمهدی فولادوند

امّا شاید بتوان هر دو را مَرد دانست (زیرا تکلیف زنان در آیهٔ قبلی مشخص شد) ولی در عین حال فحشا را ناظر به هر دو موردِ زنا و لواط بدانیم! به این صورت که منظور از موصول مثنّای اللذان را عبارت از دو مرد: یکی درگیرِ زنا و یکی درگیرِ لواط دانسته، و عبارت «واللذان یأتیانها ...» را چنین ترجمه کنیم: «آن دو مرد ،چه مرتکب فحشای زنا و چه مرتکب فحشای لواط، را ... / یا روان‌تر: مردانی که زنا یا لواط می‌کنند را ...». هر گزینه‌ی دیگری که تا به حال در شرح تثنیه‌آمدنِ اللذان دیده‌ام، همیشه یک پرسش بی‌پاسخ را به همراه دارد و آن: علّت جمع‌آمدن موصول زنان در آیهٔ قبلی (اللاتی) و مثنی‌آمدن موصول در آیه کنونی (اللذان) [چه آیه ۱۵ را در اشاره به مساحقه و آیه ۱۶ را در اشاره به لواط، و چه هر دو را در اشاره به زنا بدانیم] است.

بنابراین، قرآن کیفر زنای مردانِ زن‌دار و سزای خیانت جنسی آنان را، نه قتل‌وسنگسار بلکه ایذاء و آزار می‌داند که خود ،بدلیل وجود قتل‌وسنگسار در مکاتب قبلی، ناسخ آن به شمار می‌آید.

چگونگی ایذاء به این تفسیر شده که مرتکب زنا را با لنگه‌کفش تنبیه کنند و مورد سرزنش زبانی قرار دهند: «هو التعبیر باللسان و الضرب بالنعال، عن ابن‌عباس»[۲۲۷]. گفتنی است رجمِ عربی، که محکوم را با سنگریزه! تنبیه کردن و مورد تنفّر قرار دادن است و چیزی در ردیفِ "با لنگه‌کفش تنبیه کردن و با زبان ملامت کردن" است نیز چه بسا قابل گنجاندن در ذیل ایذاء باشد.

نیّری بروجردی معتقد است مجازات حبس ابدِ آیهٔ ۱۵ که سپس با وعدهٔ همان آیه مشمول گشایش شد و به مجازات لحظه‌ای جَلد (در آیهٔ دوم سوره نور) انجامید هر دو مربوط به افراد زناپیشه است! وی امّا آیَهٔ کنونی یعنی ۱۶ را مربوط به خطاهای موردی دانسته و کیفر آن را برای همیشه همان ایذاء و گوشمالی می‌داند: «از شدّت حکمی که در آیهٔ ۱۵ فرمان داده شده، و به عکس در آیهٔ ۱۶ تخفیفش قطعی است

۲۲۷- مجمع‌البیان ج ۳ ص ۴۱

به خوبی آشکار می‌شود که آن اختلاف، مربوط به دو مرتبهٔ مختلف از ارتکاب گناه معهود می‌باشد ...»[۲۲۸].

گفتنی است چه بسا بندهای پایانیِ هر یک از آیات ۱۵ و ۱۶، برای دیگری نیز معتبر باشد یعنی توبه و اصلاحی که در ذیل آیهٔ ۱۶ به عنوان رافع ایذاء آمده، قابل تسرّی به آیهٔ ۱۵ برای رفع حبسِ دائم باشد ؛ به همین ترتیب گشایشِ وعده‌شده نسبت به حبس دائم که در ذیل آیهٔ ۱۵آمده قابل تسرّی به آیهٔ ۱۶ برای رفع ایذاء باشد و چه بسا اساساً گشایش وعده‌شده در آیهٔ ۱۵ همان توبهٔ رافعِ حدّی است که در آیهٔ ۱۶ آمده است.

دلیل۷- تعارض سنگسار با "تداوم حیات و اکتفاء به نپرداختن مهریه" (لاتعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن‌یأتین بفاحشة مبیّنة):

مطابق آیهٔ ۱۹ سوره نساء، زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند و حتّی وقوعش با بیّنه (یعنی چهار شاهد که ذکرش در آیه ۱۵ همین سوره آمد) به اثبات برسد باز هم "حقّ حیات"شان کماکان محفوظ و مفروض است اگر چه در این صورت شوهر می‌تواند بخشی از مهریّهٔ پرداختی را از وی مطالبه نماید:

«یاایّها الّذین آمنوا لایحلّ لکم أن‌ترثوا النساء کرهاً و لاتعضُلوهنّ لتذهبوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن‌یأتین بفاحشة مبیّنة ...» (ای اهل ایمان ... شما حق ندارید که زنان خود را در فشار و تنگنا بگذارید تا قسمتی از کابینِ تقدیم‌شده را پس بگیرید و سپس رهای‌شان سازید مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه‌ای بزند که بیان‌گر نقض پیمان زناشویی باشد که در آن صورت شما حق دارید –طوعاً و کرهاً– قسمتی از کابین او را واپس بگیرید و طلاق دهید)[۲۲۹].

مبیّنه در این آیه، اشاره به گواهی چهار شاهد دارد که چهار آیه پیش‌تر در آیهٔ ۱۵ مشروحاً به آن پرداخته بود (فاستشهِدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شَهِدوا) و اینک

۲۲۸– رجمِ سنگسار (مقالهٔ عبدالکریم نیّری‌بروجردی) ص ۱۲۴. آغاز بحث وی از ص ۱۲۳ است.

۲۲۹– معانی‌القرآن ترجمه و تفسیر قرآن، محمدباقر بهبودی آیهٔ ۱۹ سوره نساء

اختصاراً از آن به صورت "مبیّنه" (اثبات‌شده با چهار شاهد) یاد می‌کند که در فقه نیز رایج است. فاحشه نیز طبیعتاً اشاره به زنا[۲۳۰] دارد.

واژهٔ عضل (در عبارت لاتعضلوهنّ) دارای دو معنای اصلی است:

۱) سخت‌گرفتن و در فشار و تنگنا قراردادن (که در ترجمهٔ بالا مورد استفاده قرار گرفت). دست‌ِکم یکی از مصادیق این معنا عدم اجازهٔ خروج از منزل ، حبس خانگی و ایجاد محدودیّت شدید در تردّد است که مطابق آیهٔ ۱۵ و ترجمهٔ کنونی از همین آیه، فقط زمانی روا است که زن، مرتکب فحشای ثابت‌شده گردد.

۲) مانع‌شدن (ممانعت شوهر از ازدواجِ زن و طلاق ندادن وی)[۲۳۱]. بر این اساس ترجمهٔ آیه چنین است: ای مردان مؤمن! [اگر در زندگی زناشویی به آخر خط رسیدید] مانع ازدواج همسرتان ،با هدف بازپس‌گیریِ بخشی از مهریه، نشوید مگر این‌که آنان مرتکب فحشای مبیّنه شوند [که در این صورت می‌توانید طلاق را تا بازپس‌گیری بخشی از مهریه به تأخیر اندازید].

محمّدباقر بهبودی در بارهٔ این آیه چنین توضیح می‌دهد: «صورت دیگری از نشوزِ شوهر در وسط آیه مطرح شده است به این معنی که شوهر با همسر خود بدخوئی و بدخلقی می‌کند و او را تحت فشار اقتصادی می‌گذارد تا راضی به طلاق شود و بعد هم طلاق نمی‌دهد تا مبلغی از مهریهٔ او را مصادره کند. این نوع برخورد، اگر هم منجرّ به طلاق خُلع شود یعنی همسر مهریهٔ خود را ببخشد و یا مبلغی هم اضافه بر سازمان بدهد، بر شوهر او حلال نخواهد بود مگر آن‌که خانم مرتکب زنا شده باشد که در آن صورت طلاق او قطعی می‌شود و می‌تواند قسمتی از مهریهٔ او را مصادره کند. البتّه باید توجه داشت که اگر رجمِ زنان شوهردار در صورت زنا شرعی بود،

۲۳۰– در تأیید انطباق فاحشه بر زنا، همچنین می‌توان به این سخن از امام‌باقر استناد کرد: «فی تفسیر البرهان عن الشیبانی: الفاحشة یعنی الزنا –وذلک إذا اطلع الرجل منها علی فاحشة فله أخذ الفدیة– وهو المروی عن أبی‌جعفر(ع) (المیزان ج ۴ ص ۲۵۹)». در هر صورت آن‌چه مسلّم می‌نماید این است که زنا بدلیل اطلاق فاحشه، دست‌ِکم یکی از بارزترین مصادیقش خواهد بود

۲۳۱– طبرسی به هر دو توضیح مذکور پرداخته: ولاتضلوهن، أی و أن لاتحبسوهن. و قیل: و لاتمنعوهن عن النکاح (مجمع‌البیان ج ۳ ص ۴۷).

طرح این مسائل بی‌مورد بود، زیرا اگر زنای کسی مبیّن شود اجرای حدّ قطعی خواهد بود و رضایت شوهر دخلی به سقوط حد نخواهد داشت»[۲۳۲].
چنان‌که ملاحظه شد زنان شوهردارِ مرتکب زنا می‌توانند به حیات خود ادامه داده و حتّی ازدواج جدیدی انجام دهند. دلالت آیه بر نقض "قتل‌وسنگسار" حتّی اگر محصنه و مبیّنه باشد انکارناپذیر است. راستی چه کس به خود جسارت می‌دهد که این آیهٔ صریح را به هیچ انگارد؟ رسول گرامی(ص) خود، گیرنده و شارح این آیه است و نه قدعَلَم‌کننده در برابر آن!

دلیل۸- نصف‌ناپذیر بودن قتل‌وسنگسار (فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات):
قرآن در آیهٔ ۲۵ سورهٔ نساء، مجازات کنیزان شوهرکرده را "نصفِ" مجازات محصنات اعلام می‌کند. گفتنی است محصنات دلالت بر زنان شوهردار می‌کند زیرا این واژه در عبارت "فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات من العذاب" یا مستقیماً بر زنان شوهردار منطبق است و یا به زنان آزاد توجّه دارد که در صورت دوم نیز دستِکم زنان شوهردار را در بر می‌گیرد. پس مطابق آیه، مجازات کنیزان شوهرکرده نصفِ زنان شوهردار است.
همین نصف‌بودن، به ما می‌گوید که کیفر زنان شوهردار نمی‌تواند قتل‌وسنگسار باشد زیرا مُردن قابل نصف‌شدن نیست:
«فإذا أُحصِنّ فإن أتین بفاحشة فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات من العذاب» (پس اگر کنیزان شوهر کردند و مرتکب فحشا شدند نصف کیفر زنانِ آزاد/شوهردار را خواهند داشت)[۲۳۳].

۲۳۲- رجمِ سنگسار (مقالهٔ بهبودی) ص ۴۰

۲۳۳- متن کامل آیه: «و من لم‌یستطع منکم طولاً أن‌ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت أیمانُکم من فتیاتکم المؤمنات والله أعلم بإیمانکم بعضکم من بعض فانکحوهنّ بإذن أهلهنّ وآتوهنّ أجورهنّ بالمعروف محصناتٍ غیرَ مسافحاتٍ ولا متّخذاتِ أخدان فإذا أُحصِنّ فإن أتین بفاحشة فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لِمن خشی العَنَتَ منکم و أنْ‌تَصبروا خیرٌ لکم والله غفور رحیم» (کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزادِ با ایمان را ندارند با کنیزان با ایمانی که مالک شده‌اید ازدواج کنند که خدا به ایمان‌تان واقف است. همه از جنس یکدیگرید، پس کنیزان را با اجازهٔ صاحبان‌شان به ازدواج خود درآورید و کابین آنان را

گفتنی است انواع مجازاتی که در قرآن برای زنای محصنه آمده، همگی نصف‌پذیرند ولی قتل‌وسنگسار چنین قابلیّتی ندارد پس این آیه، بر غیر اسلامی بودنِ قتل‌وسنگسار دلالت دارد.

دلیل۹- تعارض سنگسار با بستهٔ "موعظه ، قهر ، تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجُروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ):

در این‌جا به توضیح آیهٔ ۳۴ سوره نساء می‌پردازیم؛ ابتدا متن آیه:
«الرجال قوّامون علی النساء بما فضّل الله بعضَهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتاتٌ حافظاتٌ للغیب بما حفِظ الله واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجُروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ فإن أطعنکم فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً إنّ الله کان علیّاً کبیراً» (... پس زنانِ صالح، ... در غیبت شوهر به نگاه‌داشتِ خدا نگاه‌دارنده‌اند و آن زنانی که از نشوزشان بیم دارید موعظه‌شان کنید ، در خوابگاه ترک‌شان کنید و بزنیدشان ...).

گویا مصداق اصلیِ "حافظاتٌ للغیب بما حفِظ الله"، به قرینهٔ «والحافظین فروجهم والحافظات»[۲۳۴] و «وقل للمؤمنات ... یحفظن فروجهنّ»[۲۳۵]، لزوم وفاداری جنسیِ زنان به شوهران در غیاب آن‌ها و عدم خیانت جنسی است و گویا مراد از نشوز در عبارت "واللاتی تخافون نشوزهنّ"، پی‌گیری همان مسئلهٔ پیش یعنی ترس مردان از عبور جنسی همسرشان از آن‌ها و قانع‌نبودن به روابط جنسی فیمابین می‌باشد[۲۳۶]

به خودشان بدهید مشروط بر این‌که پاکدامن باشند نه زناکار و نه آنان‌که در نهان دوست گیرند؛ و اگر شوهر کردند و مرتکب زنا شدند نصفِ کیفرِ زنان آزاد/شوهردار را خواهند داشت. این حکم در بارهٔ کسی از شماست که بترسد به گناه درافتد. اگر صبر کنید برای‌تان بهتر است و خدا آمرزندهٔ مهربان است).

۲۳۴- سوره احزاب آیهٔ ۳۵

۲۳۵- سوره نور آیهٔ ۳۱

۲۳۶- نشوزِ زن عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از شوهر به دیگری، و نشوزِ مرد عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از زن به دیگری، و نشوز بطور کلی عبور جنسی از همسر است. البته معنای نشوز محدود به این مصداق نیست.

زیرا این آیات در زمانی نازل شد که آلودگی جنسی، پدیده‌ای رایج بود و بسیاری از زنان به همسران خود بسنده نمی‌کردند.
بر این اساس، قرآن (برای تغییر این هنجارِ ناشایست و توجّه‌دادنِ همه به خانواده) در این آیه از مردان مؤمن می‌خواهد در صورتی که متوجّه انحرافِ همسرشان شدند "از درِ موعظه درآمده ، از بسترشان دوری گزیده و تنبیه‌شان کنند" تا دست از خطاهایِ جنسی بردارند و نیازهای جنسی‌شان را صرفاً در خانواده یعنی در شوهر جستجو کنند.
توضیحی که داده شد مؤیّد به فرمایش رسول‌خدا(ص) در آخرین! روزهای عمر شریف‌شان (در خطبهٔ حجةالوداع) می‌باشد: «أما بعد أیهاالناس فإن لکم علی نسائکم حقاً، و لهن علیکم حقاً، لکم علیهن أن لایوطئن فرشکم أحدا تکرهونه، و علیهن أن لایأتین بفاحشة مبینة، فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن‌تهجروهن فی المضاجع و تضربوهن ضربا غیر مبرح، فإن انتهین فلهن رزقهن وکسوتهن بالمعروف»[۲۳۷] (ای مردم! شما را بر زنان‌تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آنها آن است که بر گلیم‌تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فاحشهٔ قابل اثبات نشوند؛ امّا اگر مرتکب شدند در این صورت خدا به شما اجازه داده که ترکِ بستر کنیدشان و بزنیدشان البته جوری که آسیب نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رخت‌شان را طبق عرف دریافت دارند).
چنان‌که ملاحظه شد پیامبر(ص) در مورد مجازات زنا و فحشای زنان شوهردار صحبت می‌کند (علیهن أن لایأتین بفاحشة مبینة، فإن ...) و شک نیست که حضرت(ص) مبنای خود برای تعیین این مجازات را همین آیهٔ مورد بحث قرار داده است (فإن فعلن فإن الله قد أذن لکم أن ...) بنابراین به خوبی معلوم می‌شود که عبارت قرآنیِ "حافظاتٌ للغیب بما حفِظ الله واللاتی تخافون نشوزهنّ"، معادل عبارت نبویِ "لایأتین بفاحشة مبینة" یعنی "عدم ارتکاب زنا و فاحشه" است و

۲۳۷- السیرةالنبویة ابن‌هشام ج ۴ ص ۱۰۲۳ (خطبة رسول‌الله فی حجةالوداع) + تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳

در نتیجه، اوّلاً آن‌چه موجب ترک بستر و زدنِ زنان است صرفاً خطاهای جنسی می‌باشد و ثانیاً رسول‌خدا(ص) در واپسین روزهای عمرش نهایت کیفرِ زنای زنان شوهردار را عبارت از قهر و تنبیه (تازه تنبیهی بدون آسیب) اعلام کرده است (بیان حکم اسلام بر مبنای قرآن از زبان رسول‌خدا ؛ پیوند قرآن و سنّت)[۲۳۸].

چنان‌که ملاحظه شد کیفر خطای جنسی برای زنان شوهردار، پس از موعظه عبارت از قهر و ترک بستر و سپس تنبیه است و نه قتل‌وسنگسار.

امیرحسین خنجی (البته بدون اشاره به ارتباطِ آیهٔ مورد بحث و حدیث فوق) می‌گوید: «پیامبراکرم دو ماه پیش از وفاتش، در خطبهٔ حجةالوداع –که آخرین سخنرانی عمومی پیامبر است– مجازات زنان شوهرداری که مرتکب عمل منافی عفت شوند را چنین مقرر کرد: ... [نویسنده پس از نقل حدیثی که در بالا آوردم چنین ادامه می‌دهد:] این آخرین حکمی است که پیامبر در بارهٔ زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند صادر کرده است. پس از این سخنرانی، نزول وحی برای همیشه متوقف گردید؛ و در این‌جا بود که آخرین آیهٔ قرآن نازل شده تأکید کرد که امروز دین اسلام به پایهٔ کمال رسیده است (الیَومِ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم). تنها حکمی که برای زن شوهردارِ مرتکب خطای منافی عفت در این سخنرانی مقرر شده آن است که شوهرش باید به او فشار بیاورد تا دست از خطاکاری بردارد»[۲۳۹].

ای خدای بزرگ! و ای رسول گرامی! دستور و خواستِ شما کجا و قتل‌وسنگسار کجا؛ ما را به قرآن چکار، ما را به سنّت چکار، ما پیرو هواهای خودیم و افسانهٔ ماعز و غامدیّه و شراحه همدانیّه را می‌طلبیم و نه شریعت واقعی اسلام را.

گفتنی است دو ستم بزرگ در حقّ این آیه روا داشته شده: یکی، تنبیه موجود در آیه را از محلّ خودش (که در مورد خطای جنسی است) خارج نمودند و آن را مجوّزی موسّع برای زدن زنان تلقّی کردند؛ و دوم، آیه را هرگز مبنای نوع کیفر قرار ندادند و به جای آن به قتل‌وسنگسار روی آوردند!

۲۳۸– برای ربط این حدیث و آیه، از مقالهٔ صدیقه وسمقی استفاده کردم.

۲۳۹– رجمِ سنگسار، (مقالهٔ امیرحسین خنجی) ص ۵۶

دلیل۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جَلد" (فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة):

آیهٔ دوم سوره نور، به روشنی کیفر زنان و مردان زناکار را جَلد می‌داند:
«الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جَلدة و لاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» (زنِ زناپیشه و مردِ زناپیشه! پس بزنید به هر یک از آن دو، صد پوسته‌ی درخت. در دینِ خدا نباید نسبت به آن دو رأفت بگیردتان اگر به خدا و فرداروز ایمان می‌ورزید. و باید کیفرشان را برخی مؤمنان گواهی کنند).

این آیه بی‌تردید و بی‌هیچ ابهامی زانی محصن و محصنه را در بر می‌گیرد زیرا:
الف- عبارت، مطلق است و به همین خاطر زنان شوهردار و مردان زن‌دار را شامل می‌شود. بدیهی است متأهلان (که بیش از نیمی از جمعیت بالغ جامعه‌اند) را با استفاده از تخصیص و تقیید نمی‌توان از شمول آیه برکنار دانست زیرا استثناءِ نیمی از جمعیّت، با تعریف تخصیص و تقیید (که ناظر به درصد بسیار کم‌تری است) سازگار نیست.
ب- مثال‌هایی که در ادامهٔ همین آیه آمده عیناً مربوط به زنان شوهردار است! پس با این وصف، این مجرّدها هستند که شمول حکم آیه بر آن‌ها مورد تردید و ابهام قرار می‌گیرد و نه متأهل‌ها زیرا توجّه آیه بر زنان شوهردار (و مردان زن‌دار) بدلیل مثال‌های مورد اشاره، قطعی است.
از آن‌چه در بند الف و ب آمد نتیجه می‌گیریم که این آیه، ناسخ قتل‌وسنگساری است که تا پیش از آن در میان مردم و اهل‌کتاب رایج بود.
ج- به دلیل همین آیه و قطعیّتِ شمولش است که در روایات متعددی که در بخش دوم آوردم سزای متأهل‌ها را جَلد می‌داند!

کیفیّت جَلد:

۱- ابزار جَلد نباید سخت و خشن باشد: این ابزار؛

اوّلاً از پوستهٔ درخت است! به همین خاطر برای این وسیله در ترجمهٔ آیه از معادل پوسته استفاده کردم و نه شلاق و تازیانه!

ثانیاً همین پوستهٔ درخت باید نه قرص و محکم باشد و نه پوسیده و وارفته[۲۴۰].

۲- ضرب نباید شدید باشد[۲۴۱] در این راستا حتّی نباید زیر بغل ضارب نمایان گردد؛ به این ترتیب تقریباً می‌توان گفت که بازوی ضارب نباید بالا و پایین بیاید بلکه فقط از ساعد می‌تواند استفاده کند[۲۴۲].

۳- به جاهای حساس (سر ، صورت ، دامن) زده نشود[۲۴۳].

۴- دستانِ محکوم آزاد باشد تا اگر خواست بتواند با آن‌ها ضربه را مهار کند و از خود دفاع کند![۲۴۴].

۵- تنبیه برای پیران و بیماران، تشریفاتی باشد[۲۴۵].

از آن‌چه در کیفیت جَلد آوردم نتیجه می‌گیریم که مراد آیه از رأفت روا نداشتن نسبت به خطاکار (لاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله) ناظر به اصل اجرای حکم است

۲۴۰- ... فدعا له رسول‌الله(ص) بسوط فأتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فأتی بسوط جدید لم‌تقطع ثمرته فقال بین هذین فأتی بسوط قد رکب به فلان فأمر به فجلد ... (السنن‌الکبری بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶).

۲۴۱- لقول علی(ع) ضرب بین ضربین وسوط بین سوطین (مبسوط شیخ‌طوسی ج ۸ ص ۶۸).

۲۴۲- روی عن علی(ع) و ابن‌مسعود وغیرهما أنهم قالوا: لایرفع یده فی الضرب حتی یری بیاض أبطه (مبسوط طوسی ج ۸ ص ۹-۶۸).

۲۴۳- وأما جلد المرأة فإنها تجلد جالسة لأنها عورة ویشد علیها ثیابها جیدا لئلا تنکشف، ویلی شد الثیاب علیها امرأة، وتضرب ضربا رفیقا لایجرح و لاینهر الدم، ویفرق الضرب علی بدنها ویتقی الوجه والفرج لقوله علیه‌السلام: إذا جلد أحدکم فلیتق الوجه والفرج. وعن علی(ع) أنه قال للجلاد: اضرب وأوجع واتق الرأس والفرج (مبسوط شیخ‌طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۴- روینا عن علی(رض) أنه قال للجالد: أضربه واعط کل عضو حقه واتق وجهه ومذاکیره. قال ودع یدیه یتق بهما (معرفة السنن والآثار بیهقی ج ۶ ص ۴۶۸) / / لایشد و لایمد و لایقید و یترک یداه یتقی بهما لأن النبی علیه وآله السلام لم‌یأمر بذلک (مبسوط شیخ‌طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۵- احادیثش را در بخش دوم آوردم (نیز یکی دو مورد را در ذیل آیهٔ خُذ بیدک ضغثاً فاضرب به، تکرار می‌کنم).

و نه شدّت عمل در اجرای آن!. گذشته از روایاتِ مفسر، وجود ابهام در تفسیر متنِ آیه، ذهن را به سوی اصل حکم (که مهم‌تر است) سوق می‌دهد و نه به کیفیت اجرای آن (که فرع است). بنا به روایات، اجرای اصل حکم از چنان اهمّیّتی برخوردار می‌باشد که ممکن است حتّی به دلایلی (همچو پیری ، بیماری و...) به صورت تشریفاتی و غیر جدّی برگزار شود ولی هرگز نباید این حدود الهی تعطیل گردد.

*سیّدمصطفی محقّق‌داماد (برخلافِ مشهور) معتقد است جملهٔ "ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین" دستور به اجرای علنی مجازات نیست بلکه برعکس، این عبارت درصدد تحدید (و بلکه نفی) حضور مردم است: «قید "من المؤمنین" در آیه، قیدی احترازی بوده و بر این اساس اجرای حد به صورت علنی که طبیعتاً از چشم غیر مسلمین پوشیده نخواهد ماند، جایز نمی‌باشد. نکتهٔ دیگری که در بررسی این آیه مد نظر قرار گرفت این‌که واژهٔ "طائفة" ظهور در جماعت اندکی از مردم داشته و بر این اساس نیز اجرای حدود در ملاء عام وجهی ندارد. این نکته نیز در آراء برخی از مفسرین مد نظر قرار گرفته بود. باید توجه داشت که در ادبیات قرآنی "مؤمن" در مقابل فاسق قرار گرفته است. "افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لایستوون". لذا نگارنده بر این باور است که اجرای علنی حدود از این آیه برداشت نمی‌شود. به دلیل این‌که اگر بنا بود اجرای علنی حد، مایهٔ عبرت دیگران شود قید "مؤمنین" لزومی نداشت بلکه بایستی به جای واژهٔ "مؤمنین" از قید "فاسقین" استفاده می‌شد. به نظر می‌رسد آیه در صدد بیان مطلب دیگری است و آن این‌که برای اجرای چنین حکمی باید چند نفر از مؤمنین جهت ثبت قضایی این واقعه حضور داشته باشند. بنابراین بحث آیه، اجرای حد در ملأ عام و ایجاد حالت ارعاب نیست. بلکه علّتِ حضورِ جمعی از مؤمنین، یا شهادت به نفع متهم است تا از ادعای عدم اجرای حد بر مجرم جلوگیری شود و یا به جهت آن است که کسانی از مجریان و یا مأموران اجرا با ادعای اجرا و یا با صحنه‌سازی حکم را تضییع نکنند. در تفسیر منهج‌الصادقین فی الزام المخالفین آمده است که "در روایتی از ابن‌عباس نقل شده که اقلّ طائفه چهار است و جایز نیست کم‌تر از این تعداد در

وقت اجرای حد حضور داشته باشند به این دلیل که با این عدد حد ثابت می‌شود و همین تعداد نیز بایستی در هنگام اجرای حد بر شخص زانی حضور داشته باشند". به عبارت دیگر در این روایت نیز، ابن‌عباس وجوب حضور این تعداد از شاهدین را به سبب یک امر قضایی می‌داند»[۲۴۶].

*برخی محقّقان[۲۴۷] حُکم آیه را مربوط به کسانی می‌دانند که عادت به زنا دارند و آن را پیشهٔ خود ساخته‌اند و نه مربوط به خطاهای موردی. چیزی که به این برداشت دامن می‌زند: یکی، استفاده از اسم فاعل (الزانیة / الزانی) است که دلالت بر استمرار دارد مرحوم عبّاس یزدانی در این باره می‌گوید: «از نکات قابل توجه، نحوهٔ بیان قرآن در بارهٔ کیفر زناکار است، می‌فرماید: الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة. دو عنوان الزانیة و الزانی بر کسی تطبیق می‌شود که مدّتی بر این گناهِ زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتکب شود زانی گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتکب زنا شده است اما زانی نیست. تعبیر واللاتی یأتین الفاحشة من نساؤکم و نیز تعبیر والذان یأتیانها منکم، با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است اما در مورد گناهان بزرگِ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم مثلاً در بارهٔ آدمکشی، خدا نمی‌فرماید "قاتل" را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغیر نفس یا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم، این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد»[۲۴۸] و دیگری، آیهٔ بعدی‌اش (الزانی لاینکح الا زانیة أو مشرکة والزانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک) است که عیناً در بارهٔ زناکاران (عادت‌یافتگان به زنا) و افرادِ دائم‌الزنا می‌باشد و در عنوان بعدی به آن می‌پردازم.

۲۴۶- سایت بازنگری در متون دینی (مقالهٔ سه گفتار محققانه از سیّدمصطفی محقق‌داماد در بارهٔ کیفر فحشا؛ گفتار سوم: اجرای علنی مجازات‌های اسلامی):
baznegari.persianblog.ir/post/۲۴

۲۴۷- در این رابطه رجوع شود به: رجمِ سنگسار (مقالهٔ سیّدمصطفی محقّق‌داماد) ص ۲۳ و ۲۴ ؛ همان (مقالهٔ امیرحسین خنجی) ص ۵۷ و نیز مقالهٔ عبدالکریم نیّری‌بروجردی ص ۱۲۶ ، ۱۲۷ و ۱۲۸ که این یکی را به زودی در ذیل آیهٔ بعدی می‌آورم.

۲۴۸- رجمِ سنگسار (مقالهٔ یزدانی) ص ۴۹

تا این‌جا با چند نوع مجازاتِ مختلف، در آیات قرآن روبرو شدیم (که البتّه هیچ کدام‌شان قتل‌وسنگسار نبود و حتّی ،بدلیل وجود سنگسار در میان اهل کتاب و انشاءِ حکمی متفاوت از سوی اسلام در آن باره، به صراحت می‌توان آیات قرآن را ناسخ آن دانست) صدّیقه وسمقی توضیح جدیدی در بارهٔ تنوّع مجازات‌ها و قابلِ جمع‌بودن آیات مربوطه دارد که با هم می‌خوانیم: «... آیات نیز با یکدیگر قابل‌جمع‌اند. نیاز نیست آیهٔ جَلد را ناسخ آیات دیگر بدانیم ... قرآن در بارهٔ زنانی که مرتکب فحشا می‌شوند توصیه می‌کند که در خانه نگهداری شوند تا شاید بدین‌ترتیب از این رفتار خود دست بردارند. از فحوای آیهٔ ۱۵ نساء چنین فهمیده می‌شود که قرآن این مجازات را نیز سخت می‌داند، از این‌رو وعده می‌دهد که شاید خداوند راه نجاتی قرار دهد. در بارهٔ مردانی که مرتکب لواط می‌شوند نیز توصیه می‌کند که آنان را به شیوه متعارف آزار دهند تا از رفتار خود دست بردارند. این‌که قرآن شیوهٔ خاصی از آزار و اذیت را بیان نکرده حاکی از آن است که انتخاب شیوه را به مردم واگذار کرده است. از سوی دیگر آیهٔ جَلد (تازیانه) در بارهٔ مرد و زن زناکار آمده است. آیت‌الله خوئی معتقد است که تازیانه زدن نمی‌تواند راه نجاتی باشد که خداوند در آیه ۱۵ سوره نساء وعده داده است. به نظر می‌رسد با توجه به این‌که هدف اصلی از مجازات مرتکبین فحشا بازداشتن آنان از ارتکاب عمل زشت است این راه‌های متعدد به مردم پیشنهاد شده تا آنان هر یک به فراخور حال مجرم یا گناهکار، او را از عمل زشت بازدارند. حتی می‌توان آیهٔ ۳۴ نساء را نیز مرتبط با دیگر آیات مورد بحث دانست، در ذیل این آیه آمده است که "زنان صالح و شایسته، زنان پرهیزکاری هستند که در غیبت شوهران خود حفظ می‌کنند آنچه را که خداوند به حفظ آن امر کرده است و اما زنانی که از نافرمانی آنان می‌ترسید باید آنان را نصیحت کنید (اگر از کار خود دست برنداشتند) از آنان در بستر دوری کنید و (باز اگر از کار خود بازنایستادند) آنان را بزنید. اگر اطاعت کردند دیگر نسبت به آنها حق ستم ندارید، همانا خداوند بزرگوار و عظیم‌الشأن است". در خطبه حجة‌الوداع از پیامبر نقل شده که به مردم فرمود "اگر زنان مرتکب فحشا شدند آنان را نصیحت کنید، چنان‌چه اطاعت نکردند در بستر از آنان دوری گزینید و باز اگر

دست از کار خود برنداشتند آنان را بزنید و اگر مطیع شدند هیچ حقی بر آنان ندارید". این روایت قرینه‌ای است برای این معنا که مقصود از زنانی که در غیاب شوهران خود آنچه را که باید حفظ نمی‌کنند، زنانی هستند که مرتکب فحشا می‌شوند و یا احتمال دارد که مرتکب فحشا شوند. چنان‌که می‌بینیم قرآن راه‌های گوناگونی را توصیه می‌کند که شاید با استفاده از این شیوه‌ها زنان و مردان از فحشا دست بردارند. شاید بتوان گفت که مجازات‌های مندرج در آیهٔ ۳۴ سوره نساء مقدم بر مجازات حبس و نگهداری در خانه است. قرآن برای حبس زن در خانه، شهادت چهار شاهد بر ارتکاب فحشا را لازم دانسته است. از فحوای آیات می‌توان چنین فهمید که استفاده از راه‌های گوناگون بازدارنده، ناظر بر شرایط شخص زشتکار است. مجازات صد تازیانه شدیدترین مجازاتی است که می‌توان آن را در بارهٔ کسی اعمال کرد که سایر مجازات‌ها مانند نصیحت شوهر و دیگر اقدامات او و نیز نگهداری در خانه بازدارنده نبوده است. حتی آیات مربوط به ملاعنه را نیز می‌توان با آیات مذکور مرتبط دانست. آیات ملاعنه حاکی از آن است که اگر مردی، زن خود را متهم به زنا کرد اما شهودی نداشت و یا فرزند خود را نفی نمود در صورت اطمینان نسبت به ادعای خود می‌تواند زن را به ملاعنه دعوت کند. در صورتی که زن به زنا اقرار نکرد و حاضر به ملاعنه شد طرفین طی تشریفاتی یکدیگر را لعن می‌کنند و از هم برای همیشه جدا می‌شوند، فرزند نیز به مادر انتساب می‌یابد. گاه مردانی به پیامبر شکایت می‌کردند که همسران‌شان مرتکب زنا می‌شوند و در بارهٔ حکم قتل زنان خود سؤال می‌کردند. روایات حاکی از آن است که حتی مردی که زن خود را با مرد دیگر در بستر ببیند، حق کشتن آنان را ندارد، زیرا در صورت قتل، قصاص خواهد شد. در واقع تهدید به قصاص برای بازداشتن مردان از قتل همسران خود است، فقها نیز همین‌گونه فتوا داده‌اند. این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که زنا در میان مسلمانان اولیه از پیش از اسلام و حتی پس از آن رواج

داشته است و اسلام کوشیده مردمان را از این عمل زشت بازدارد. اما جواز قتل و مرگ را صادر نکرده است»[۲۴۹].

دلیل۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیاتِ مطلق زناکاران (الزّانی لاینکح إلا زانیة):

قرآن در آیهٔ سوم از سوره نور یعنی بلافاصله پس از آیهٔ جَلد به بیان حکم یا توضیحی در مورد زناکاران پرداخته که به روشنی، حاکی از تداوم حیات ایشان در جامعهٔ اسلامی، پس از ارتکاب زنا است:

«الزّانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة والزّانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک و حُرّم ذلک علی المؤمنین» [مرد زناکار جز زنِ زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکَ به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است][۲۵۰].

لحن آیه گویای این واقعیّت است که زناکاران نیز همانند مشرکان در جامعهٔ آن روز قابل شناسایی بودند و در نتیجه شروط اثبات حکم در موردشان وجود داشت امّا با این‌حال کیفرشان چیزی نبود که مانع تداوم حیات‌شان در جامعه باشد (ضمناً کیفری که شرع برای اینان لحاظ کرد همان جَلدی است که در آیهٔ ماقبلش آورد زیرا ارتباط وثیق بین این دو آیه ،چه از این حیث که در پیِ هم‌اند چه از این جهت که کلمه‌های الزانی و الزانیه در هریک وجود دارد و چه از نظر اطلاق و شمول‌شان، چاره‌ای جز اعتقاد به کیفر جَلد و نه قتل‌وسنگسار باقی نمی‌گذارد).

این‌طور پیداست که آیه در مورد مشهورین به زنا (یعنی زناکاران یا همان کسانی که عادت به زنا دارند) می‌باشد این مطلب، هم از خود آیه با توضیحی که در بالا آوردم (و مضاف برآن بخاطر ویژگی اسم فاعل بودنِ الزانی و الزانیه) قابل استنباط است و هم روایات متعددی گواه این برداشت است:

۲۴۹- رجمِ سنگسار (مقالهٔ صدیقه وسمقی) ص ۷۷-۷۵ ، نشریهٔ چشم‌انداز ایران ش ۶۳ شهریور و مهر ۱۳۸۹ مقالهٔ آیا سنگسار سنّتی اسلامی است؟

۲۵۰- سوره نور آیهٔ ۳ ترجمه محمدمهدی فولادوند

«زراره گفت: از امام‌صادق[ع] از معنای آیهٔ "الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة" سؤال کردم، فرمود: این‌ها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند و مردم به این عنوان آن‌ها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر می‌باشند پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شهرت پیدا کند»[۲۵۱].

«[محمدبن‌مسلم روایت کرد که امام‌باقر گفت:] ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول‌خدا مشهور به زنا بودند پس خدای تعالی مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند پس کسی که معروف به زنا شده و یا حد بر او جاری شده باشد باید از ازدواج با او خودداری کنند تا وقتی که توبه‌اش شناخته و معروف شود»[۲۵۲].

«حکم‌بن‌حکیم از امام‌صادق[ع] روایت کرده که فرمود: این [آیه] تنها مربوط به زناکارهای علنی [مشهورین به زنا] است و اما اگر کسی احیاناً زنایی کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند»[۲۵۳].

۲۵۱- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن زرارة قال: سألت أباعبدالله[ع] عن قول الله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) قال: هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا شهروا و عرفوا به والناس الیوم بذلک المنزل فمن أقیم علیه حد الزنا أو متهم بالزنا لم‌ینبغ لأحد أن‌یناکحه حتی یعرف منه التوبة (کافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۱). نیز حدیث مشابه: عن أبی‌الصباح الکنانی قال: سألت أباعبدالله[ع] عن قول الله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) فقال: کن نسوة مشهورات بالزنا ورجال مشهورون بالزنا قد عرفوا بذلک والناس الیوم بتلک المنزلة فمن أقیم علیه حد الزنا أو شهر به لم‌ینبغ لأحد أن‌یناکحه حتی یعرف منه التوبة (کافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۲).

۲۵۲- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن محمدبن‌مسلم عن أبی‌جعفر[ع] فی قوله عزوجل: (الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة) قال: هم رجال ونساء کانوا علی عهد رسول‌الله[ص] مشهورین بالزنا فنهی الله عزوجل عن أولئک الرجال والنساء والناس الیوم علی تلک المنزلة من شهر شیئا من ذلک أو أقیم علیه الحد فلا تزوجوه حتی تعرف توبته (کافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۳).

۲۵۳- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن حکم‌بن‌حکیم عن أبی‌عبدالله[ع] فی قوله عزوجل: (والزانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک) قال: إنما ذلک فی الجهر ثم قال: لو أن إنسانا زنی ثم تاب تزوج حیث شاء (کافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۶).

جمع‌بندی تفسیر المیزان نیز مؤید همین مطلب است: «حاصل معنای آیه با کمک روایات وارده از طرق اهل‌بیت(ع) این است که: زناکار وقتی زنای او شهرت پیدا کرد و حد بر او جاری شد ولی خبری از توبه‌کردنش نشد دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند، باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک، و همچنین زن زناکار اگر زنایش شهرت یافت و حد هم بر او جاری شد ولی توبه‌اش آشکار نگشت دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک یا زناکار ازدواج کند»[۲۵۴].

از آن‌چه گذشت بدست می‌آوریم که:

مجازات زنا ،حتّی اگر فرد در ارتکابش به حدّ اشتهار (و در نتیجه اثبات قطعیِ فعل) برسد قتل‌وسنگسار نیست زیرا حکم‌شان اگر قتل بود در این صورت، بیان هر مطلبی در مورد آتیهٔ ایشان و نحوهٔ تعامل سایر مسلمانان با آن‌ها بی‌مورد می‌نمود.

پس این آیه از دو جهت وافی به مقصود و نافی قتل‌وسنگسار است: یکی دلالت خود آیه بر تداوم زندگی مطلق زانیان، و دیگری تعیین کیفر جَلد با ارجاع به آیهٔ ماقبل.

تعیّن جَلد برای ایشان چنان قطعی است که برخی اساساً قائل‌اند که حکم جَلد صرفاً برای ایشان (عادت‌یافتگان به زنا) است و نه خطای موردی. توضیح عبدالکریم نیّری‌بروجردی در این باره چنین است :«حکم جَلد –با شکل و قیافهٔ خشن مخصوص به خود– در بارهٔ زن و مردی است که زناکاری خلق و خوی‌شان شده، و به تعبیر دیگر: ویژهٔ زناکار حرفه‌ای است همان زناکاری که دیدیم در سورةالنساء حکمش حبس ابد همراه با تنگیِ معیشت و ... تا گاهِ مرگ بود، که اینک با جَلد و رها شدن، عذابش تخفیف پیدا کرده است ... وقتی معلوم شد آیهٔ جَلد، مخصوص زناکار حرفه‌ای است، که زناکاری برایش خلق و خوی شده و به آن کار اقدام علنی دارد، بطوری که حداقّل چهار شاهد می‌توانند ناظر عین عمل انحرافی او باشند پس به خوبی آشکار می‌شود که آیهٔ بعدی یعنی آیهٔ شریفهٔ: اَلزّانی

۲۵۴- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۴

لایَنکِحُ اِلا زانِیَةً اَو مُشرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لایَنکِحُها اِلا زانٍ اَو مُشرِکٌ وَ حُرِمَ ذلِکَ عَلَی المُومِنین[۳] (سورة النور) به آن بستگی کامل دارد و کلام وحی، ازدواج با زن و مرد زناکار حرفه‌ای معروف و مشهور به آن فحشاء را، بر مؤمنین حرام کرده است ... آری با قطع به این‌که: آیهٔ دوم و سوم سورة النور به یکدیگر مربوط و پیوند ناگسستنی دارند، و هر دو آیه پیرامون مقرّرات جدیدی دور می‌زند که در آن سوره برای زناکار تشریع شده است و نیز با قطع به این‌که: مفاد کلمهٔ الزّانی و الزّانیةُ در هر دو آیه یکی است، و مصداق خارجی‌اش هم وحدت دارد، لنگهٔ دیگر بحث قرآنیِ گذشته –که انحصار حدِّ جَلد به زن و مرد زناکار حرفه‌ای و معروف و مشهور به آن فحشاء باشد– ثابت‌تر می‌گردد و حکم غیر حرفه‌ای و غیر معروف ومشهور به آن فحشاء، همان حکم مذکور در آیهٔ شریفهٔ: وَاللّذان یَأتیانِها مِنکُم فَآذُوهُما فَاِن تابا وَ اَصلَحا فَاَعرِضُوا عَنهُما اِنَّ اللهَ کانَ تَوّاباً رَحیماً۱۶ (سورة النساء) می‌شود؛ که روی بحث قرآنیِ گذشته، عدم منسوخیتّش ثابت و پابرجا است!. در این‌جا تذکّر یک نکته ضروری است که بدانیم: هرچند حکم صورت غیرحرفه‌ایِ گناه نامبرده –که صاحبش هنوز به آن خلق و خویی نگرفته– همان حکم مذکور در آیهٔ ۱۶ سورة النساء می‌باشد و حکمی غیر منسوخ است، لیکن از آن‌جا که چنان مرتکبینی درجات و مراتب مختلف پیدا می‌کنند، بالطّبع ایذاء و تعزیر هر کدام متفاوت می‌شود و به اقتضاء جنبهٔ تربیتی ملحوظ در آن –که موضوع متنبّه شدن و تائب گشتن و به صلاح آمدن باشد–، تنبیهات‌شان مراتب برمی‌دارد، ولی هرگز به حدّ جَلد نخواهد رسید زیرا که حدّ جَلد به صورت خشونت‌بار مخصوص به خود، مربوط به زناکار حرفه‌ای است، که به آن عمل خلق و خوی گَرفته، و معروف و مشهور به انجام آن فحشاء می‌باشد!»[۲۵۵].

۲۵۵– رجمِ سنگسار (مقالهٔ نیّری‌بروجردی) ص ۱۲۶ ، ۱۲۷ و ۱۲۸. نیز رجوع شود به: رجمِ سنگسار (مقالهٔ سیّدمصطفی محقّق‌داماد) ص ۲۳ و ۲۴ ؛ همان (مقالهٔ امیرحسین خنجی) ص ۵۷.

تداوم زندگی مرتکبان زنا:
گفتنی است آیات زیر با شدّت و ضعف، بر تداوم حیات زانیان دلالت دارد:
الف– سوره نور آیهٔ ۳: «الزّانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة والزّانیة لاینکحها إلا زان أو مشرک و حُرّم ذلک علی المؤمنین» [مرد زناکار جز زنِ زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]. در مورد این آیه که گویای تداوم حیات زانیان ،در عین معلوم و بلکه مشهور بودن‌شان در جامعه است، در بالا توضیح دادم.
ب– سوره نور آیهٔ ۲۶: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطّیّبات للطّیّبین والطّیّبون للطّیّبات أولئک مُبرّءون ممّا یقولون لهم مغفرة و رزق کریم». صادقین(ع) در تفسیر آیه می‌گویند: «این آیه همانند آیهٔ "الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة" است که گروهی [از مسلمانان] قصد ازدواج با زانیان را داشتند اما خدا [با نزول این آیه] آن‌ها را از این کار بازداشت و آن را برای مسلمانان ناپسند شمرد»[۲۵۶]. پس این آیه نیز همچون آیهٔ پیش (البته بنا به روایت فوق) حاکی از مشخّص بودن زانیان و در عین حال تداوم حیات‌شان در جامعه است بطوری‌که حتّی برخی مؤمنان تصمیم به ازدواج با آنان داشتند. در تکمیل سخن صادقین، گزارشی که در شأن نزول آیهٔ ۳ سوره نور آمده (و طیّ آن به علّتِ تصمیم مؤمنان برای ازدواج با زناکارانِ نام‌ونشان‌دار! می‌پردازد) را می‌آورم: «عکرمه گفت: آیت در زنانی آمد زناکننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار بودند، و از مشاهیر ایشان نُه زن بود و صواحب رایات چون علم‌های بیطار تا ایشان را به آن بشناختندی... و خانه‌های ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیت. و به خانهٔ ایشان الا مشرکی یا زانی نرفتی. و در جاهلیّت عادت بودی که مردم فرومایه زن ناپارسا به زنی کردی به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی درویشان مسلمانان را اندیشه افتاد که

۲۵۶– عن أبی‌جعفر و أبی‌عبدالله قالا: هی مثل قوله: "الزانی لاینکح إلا زانیة أو مشرکة" الآیة. إن اُناساً همّوا آن‌یتزوّجوا منهنّ، فنهاهم الله عن ذلک و کره ذلک لهم (مجمع‌البیان ج ۷ ص ۲۳۷).

همچنین کنند، از پیغامبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان و امثال ایشان»[۲۵۷].

ج- سوره ممتحنه آیهٔ ۱۲: «یا أیّها النبیّ إذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی أن لایشرکن بالله شیئاً و لایسرقن و لایزنین و لایقتلن أولادهنّ و لایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهنّ و أرجلهنّ و لایعصینک فی معروفٍ فبایعهنّ واستغفر لهنّ الله إنّ الله غفورٌ رحیم» [ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچّه‌های حرامزاده‌ای را که پس انداخته‌اند با بهتان (و حیله) به شوهر نبندند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است][۲۵۸] . عبارت "لایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهنّ و أرجلهنّ" می‌تواند ضمناً دلالت بر تداوم حیاتِ پس از اعترافً داشته باشد زیرا وقتی قرآن اخلاقاً از زنان مرتکب خیانت می‌خواهد که پرده از واقعیّت بردارند و فرزندِ غیر را به شوهرشان نسبت ندهند در این صورت بعید است که فرجامی چون قتل ،آن‌هم از طریق سنگسار، برای‌شان تدارک دیده باشد.

د- سوره مؤمنون آیات ۶ و ۷: «[قد أفلح المؤمنون ... والّذین هم لفروجهم حافظون] إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإنّهم غیر ملومین * فمن ابتغی وراء ذلک فأولئک هم العادون» ([به راستی که مؤمنان رستگار شدند ... کسانی که پاکدامنند] مگر در مورد همسران‌شان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست * پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند)[۲۵۹]. از این دو آیه می‌توان کسانی که به همسر و کنیز بسنده نمی‌کنند را شایستهٔ نکوهش و از حد درگذرنده دانست. این توصیفات، بیشتر در مذمّت

---

۲۵۷ - تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳ (روایات دیگری از این دست را در کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر ص ۶۱۹-۶۱۸ ببینید).

۲۵۸- ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

۲۵۹- ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

زانیانی است که به حیات و زندگی مشغول‌اند و نه این‌که مورد قتل‌وسنگسار قرار گرفته و به دیار مردگان رفته باشند.

دلیل۱۲- اتّهام به محصنات، در ذیل آیهٔ جَلد! (والّذین یرمون المحصنات):

قرآن در ادامهٔ آیه جَلد به ذکر مثال‌ها و توضیحاتی می‌پردازد که همگی در بارهٔ زنان شوهردار است[۲۶۰]. ذهن آدمی با مطالعهٔ توضیحات مورد اشاره، به سادگی به این سمت می‌رَوَد که آن‌ها شاخ‌وبرگ‌ها ، فروعات و دنبالهٔ "مطلب اصلی و مَطلع بحث" یعنی کیفر جَلد است، از جمله:

پس از این‌که در آیهٔ دوم، سزای زانیان را کیفر جَلد دانست، در آیهٔ چهارم برای جلوگیری از "لوث‌شدن مسئله و شیوع اتهامات بی‌دلیل" اعلام کرد که اگر کسی نتواند اتهامش نسبت به زنان شوهردار را با آوردن چهار شاهد ثابت کند [نه تنها نمی‌توان صد پوسته به این زنان زد بلکه خودِ مدّعی] می‌بایست هشتاد پوسته زده شود:

«والّذین یرمون المحصنات ثمّ لم‌یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جَلدة و لاتقبلوا لهم شهادة أبداً و أولئک هم الفاسقون» (و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند)[۲۶۱].

طبیعی است در ذهن کسی که مشغول مطالعهٔ این سوره باشد پرسشی مبنی بر این‌که اگر اتهام و ادعا ثابت شد در این صورت چه کیفری برای زنان مذکور وضع شده است شکل نمی‌گیرد زیرا پیش از این آیه یعنی دو خط بالاتر از آن، به ذکر کیفر پرداخته بود و وی آن را خوانده بود؛ به عبارت دیگر این پرسش فقط در ذهن کسی که منحصراً همین آیهٔ چهارم را بخواند شکل می‌گیرد که او را نیز در پاسخ به آیهٔ دوم ارجاع می‌دهیم امّا اگر کسی بگوید پاسخ در این سوره (و اساساً در کلّ قرآن) نیامده، و کیفری که در آیهٔ دوم آمده مربوط به زنان مجرّد است در این

۲۶۰- این موارد را طیّ چند شمارهٔ جاری و آتی می‌آورم.

۲۶۱- سوره نور آیهٔ ۴ ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

صورت به این نتیجهٔ فوق‌العاده سخیف می‌رسیم که قرآن "کیفر زنان مجرّد" و "کیفر تهمت‌زنندگان به زنان متأهل" را معلوم کرده ولی کیفر زنان متأهل را مسکوت گذارده، که از ساحت قرآن به دور است.
بنابراین چنان‌که ملاحظه شد کیفر زنای محصنه، بدلیل ارتباط تنگاتنگ بین آیات ۲ و ۴ سورهٔ نور عبارت از جَلد است و نه قتل‌وسنگسار.

دلیل۱۳- آیات ملاعنه و اتّهام شوهر به زن، در ذیل آیهٔ جَلد! (والّذین یرمون ازواجهم):
قرآن در ذیل مادهٔ "کیفر جَلد با وجود چهار شاهد" به ذکر تبصره‌ای در آیات ۶ تا ۹ همین سوره می‌پردازد: «اگر چهار شاهد نباشد ولی مدّعی، شوهر باشد»:
«والّذین یرمون أزواجهم و لم‌یکن لهم شهداءُ إلا أنفسُهم فشهادة أحدهم أربعُ شهاداتٍ بالله إنّه لمن الصادقین * والخامسةُ أنّ لعنت الله علیه إن کان من الکاذبین * و یدرؤا عنها العذاب أن‌تشهد أربع شهاداتٍ بالله إنّه لمن الکاذبین * والخامسةَ أنّ غضب الله علیها إن کان من الصادقین» [و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند در این صورت هر یک از این شوهرها (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. و (گواهی در دفعهٔ) پنجم این است که (بگوید:) لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از (زن،) کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهرِ) او جداً از دروغگویان است. و (گواهی) پنجم آن‌که خشم خدا بر او باد اگر (شوهرَش) از راستگویان باشد].
روشن است که این بحثِ خاص، تبصره‌ای از مادهٔ لزوم گواهی چهار شاهد برای کیفر جَلد است به عبارت دیگر فرض آیه یعنی مقدار کیفرِ زن در صورت تأیید ادعای شوهر، کاملاً معلوم بوده (زیرا در مَطلع بحث به آن، که جَلد است پرداخته) و به همین دلیل نیازی به ذکر مجدد آن در کلام نبود.
مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم: اگر ملاعنه به سمت محکومیّت زن پیش رفت در این صورت وی را چه کیفری می‌کنند؟ آیا چیزی غیر از کیفر جَلد در متن

سوره وجود دارد؟ آیا می‌توان پذیرفت که روش بررسی اتّهام در این آیات وجود دارد ولی میزان کیفر در صورت اثبات اتهام وجود ندارد؟ آیا قانونگزاران بشری دچار چنین خلأ و اشتباهی می‌شوند که آن را به پروردگار عالَم نسبت می‌دهیم.
می‌دانیم آیات ۶ تا ۹ (زنان متهم از سوی شوهر) همراه و همزمان با آیهٔ ۲ (جَلد) نازل گردیده؛ حال با توجّه به این مطلب آیا می‌توان پذیرفت مجازاتِ مورد نظر در آیات ۶ تا ۹، ارجاع به چیز دیگری (مثلاً سنگسارو‌قتل) که در آیات سوره نیامده دارد حال آن‌که در آیاتِ همراه، کیفر جَلد وجود دارد و بین این آیات و آیهٔ جَلد هیچ وقفه‌ای در نزول نبوده است! اگر به کیفری غیر از جَلد قائل باشیم ناچار باید تن به این خیالبافی دهیم که: فرض کنیم آیات ۱ تا ۹ سوره در عرض ده ثانیه بر پیغمبر[ص] نازل شده باشد در این صورت باید معتقد شد که جبرئیل پس از نزول آیهٔ اوّل و دوم (یعنی کیفر جَلد)، وحی را قطع کرده و به حضرت[ص] گفته که این آیه مربوط به مجرّدهاست ولی تکلیف متأهل‌ها را خودت مشخص کن، و سپس وحی را از سر گرفته باشد و سرانجام آیات اتهام شوهر به زنش را با ذکر فروعات نازل کرده باشد و کیفرشان را به همان صحبتِ مابین وحی ارجاع داده باشد! تازه باز هم ارجاع ناصحیح است زیرا هنوز پیامبر فرصتی برای تعیین تکلیف متأهل‌ها نیافته بود. واقعیّت این است که استنباط رجم‌وسنگسار از آیات ۶ تا ۹، از این خیالبافی هم غیر واقعی‌تر است.
نیز می‌دانیم آیاتی که در سوره نور به بحث در این خصوص پرداخته، همگی در بارهٔ زنای محصنه است؛ حال چگونه ممکن است تنها کیفرِ موجود در این سوره، خاصّ مجرّدها باشد!؟[۲۶۲]
گفتنی است کیفر جَلد نه تنها در مَطلع بحث یعنی آیهٔ ۲ آمده بلکه طبق دلیل۱۴ معلوم خواهد شد که حتّی در همین آیاتِ ۶ تا ۹ نیز مورد اشاره واقع شده است.

۲۶۲- ر.ک: وبلاگ حسینیه ارشاد (مقالهٔ سنگسار در اسلام، پدرام بارانی)

بنابراین قرآن کیفر زنان شوهرداری که از سوی شوهرشان مورد اتهام واقع می‌شوند (و بارزترین نمونهٔ زنای محصنه است) را ،بدلیل آیهٔ دوم سوره که مباحثش تا آیات ۶ تا ۹ امتداد یافته، عبارت از جَلد می‌داند و نه قتل‌وسنگسار.

دلیل۱۴- اشارهٔ الف و لامِ العذاب به آیهٔ جَلد، در آیاتِ اتّهام شوهر به زن (یدرؤا عنها العذاب):

در خودِ آیات مربوط به اتهام شوهر به همسر عبارتی وجود دارد که ابهام را می‌زداید و کیفر جَلد (و نه هیچ چیز دیگر) را سزای زنان شوهردار می‌داند این عبارت، کلمهٔ "العذاب" در آیهٔ هشتم است:

«و یدرؤا عنها العذاب أن‌تشهد أربع شهاداتٍ بالله إنّه لمن الکاذبین» (کیفرِ مورد بحث، از زن برداشته می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کُند که شوهرش دروغ می‌گوید).

الف‌ولامِ العذاب، الف‌ولامِ معهود است یعنی اشاره به این دارد که مراد از عذاب همان عذابی است که قبلاً در کلام آورده شد و به آن شناخت پیدا کردید! پس باید ببینیم این عذاب در کدام آیهٔ قبلی آمده و مقدارش چه بوده است. در این راستا جملات قبلی سوره را مرور می‌کنیم تا به آیهٔ دوم ،که در آن به کیفر جَلد (به عنوان مرجع عذاب مورد نظر) پرداخته و حتّی صریحاً و لفظاً در همان‌جا از آن به عذاب یاد کرده، می‌رسیم: « الزانیة والزانی فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جَلدة و لاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین». از آن گذشته، صِرف کلمهٔ عذاب در آیهٔ هشتم، رأساً (و بدون نیاز به الف‌ولامش) تا حدود زیادی بر مرگبار نبودن کیفر دلالت دارد.

محمّدباقر بهبودی در این باره می‌گوید: «آن عذابی که با شهادت همسرش ثابت می‌شد و با تکذیب همسرش ساقط می‌شود غیر از همان صد تازیانه چیز دیگری نیست زیرا در آن قسمت که می‌فرماید: "وَ یَدرَءُ عنها العذاب ..." بلاشک کلمه

العذاب با الف و لامی که دارد ناظر به همان صد تازیانه عذابی است که در آیه دوم برای زناکاران مقرر شد و گفت: وَلیشهَد عذابَهما طائفةٌ من المؤمنین»[۲۶۳].

پس در رابطه با آیهٔ مورد بحث به این ترجمه می‌رسیم: «و اگر زن، چهار بار سوگند یاد کند که شوهرش اتهام دروغ بر وی بسته، عذاب جَلد از او برداشته می‌شود».

به این ترتیب، نه فقط ذیلِ کیفر جَلد قرار گرفتنِ آیات اتهام شوهر به همسر، موجب شاملیّتِ جَلد بر زنای محصنه می‌شود بلکه همچنین وجود کلمه تعیین‌کنندهٔ العذاب ،بویژه با الف‌ولامش، در متن آیات اتهام شوهر به همسر، موجب اطمینانِ مضاعف به این برداشت می‌شود.

بنابراین قرآن مشخصاً کیفر زنان شوهردار و زنای محصنه را عبارت از جَلد می‌داند و نه رجم‌وسنگساروقتل؛ و در نتیجه اگر ابهامی در انطباق آیه باشد در مورد افراد مجرّد است و نه افراد متأهّل که صریحاً مورد مثال قرار گرفته‌اند و به ریزه‌کاری‌هایش پرداخته شده!

۲۶۳– (معارف قرآنی ص ۲۱۱). وی در جای دیگر نیز می‌گوید: وَ یَدرَؤُا عنها العذاب أن‌تشهد أربع شهاداتٍ بالله إنّه لَمن الکاذبین. الف و لامِ العذاب، ناظر به همان عذابی است که در اوّل سوره برای زناکاران مقرّر شده بود، یعنی صد تازیانهٔ چرمی. بنابراین آیه کریمه شهادت می‌دهد که برای زنای محصنه، غیر از همان صد تازیانه حکم دیگری مقرّر نشده است. اگر حکم رجم مشروع و مقرّر باشد باید آیه را بدین صورت آورده باشند: و یَدرؤُا عنها الرّجم؛ زیرا رجم در حکم قتل است و عنوان عذاب و شکنجه ندارد، خصوصاً با اجرای سنّتِ سر تراشی که از جانب رسول‌خدا مقرّر شده است که بعد از اجرای حدّ تازیانه باید سر زناکاران تراشیده شود. اگر کسی ادّعا کند که در آیهٔ اوّل [یعنی آیه دوم از سورهٔ نور] کلمهٔ عذاب به معنای شکنجهٔ تازیانه است و در این آیه به معنای رجم و قتل است، باید قرینهٔ قاطعی بر آن اقامه کند. احتمالِ اجمال در آیه نیز کاملاً منتفی است زیرا در صدر سوره گفت: و أنزلنا فیها آیات بیّنات؛ در حالی‌که احتمالِ رجم کاملاً تعمیه و مبهم‌گویی است (تدبری در قرآن ج ۲ ص ۲۵۳).

دلیل۱۵- تقلیل از "جَلد اصلی" به "تک‌ضربِ ملایم" (خُذ بیدک ضغثاً فاضرب به):

احادیث وارده، با استناد به آیهٔ «خُذ بیدک ضِغثاً فَاضرِب به و لاتحنث» [بسته‌ای از ساقه‌های گندم (یا مانند آن) را برگیر، و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن][۲۶۴] که در رابطه با فرد "متأهّل" است، مُجازات پیران و بیماران را از جَلد کامل و اصلی به ضربه‌ای ملایم و تشریفاتی، تقلیل‌یافته دانسته‌اند.

استدلال برخی در استنتاج نفیِ سنگسار از این آیه چنین است: «آیهٔ "وَ خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاتَحْنَثْ" نشان از آن دارد که حدّ زنا، شلاق است نه سنگسار، چه این‌که اَیوب(ع) که به همسر خویش بدگمان شده بود قسم یاد کرد که او را پس از بهبودی شلاق بزند و نامی از سنگسار نبرد و قسم بر رجم او نخورد. همچنین وقتی ایوب به اشتباه خویش پی‌برد، تکلیف خویش را در برابر قسمی که خورده بود، نمی‌دانست. پس خداوند به او وحی کرد که به دست خویش دسته‌چوب نرمی بردار و همسرت را با آن به ملایمت بزن (طبری، ۲۰۰/۲۳). بنابراین آیهٔ شریفه نشان می‌دهد که ایوب(ع) کیفر زنا، حتی زنای محصنه را، شلاق می‌دانست. و عبارت "خُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ" از درستیِ تصور ایوب(ع) در مورد حدّ زناکار حکایت دارد»[۲۶۵].

و اینک احادیث مورد استناد که در آغاز اشاره کردم:

۲۶۴- برگزیدهٔ تفسیر نمونه ج ۴ ص ۱۹۰ (سوره ص آیهٔ ۴۴)

۲۶۵- (محمّد بهرامی، مقالهٔ "حقوق کیفری اسلام در ترازوی منتقدان سنگسار" نشریهٔ پژوهشهای قرآنی شمارهٔ ۵۳). ضمناً فقیه ازدست‌رفته، عباس یزدانی در خصوص نقل رویداد مربوط به حضرت یوسف و همسر عزیز مصر در قرآن، می‌گوید: در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین. عزیز مصر با آن‌که به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بکُشد و لااقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد. نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها این‌گونه برخورد کرد. [رجمِ سنگسار (مقالهٔ عباس یزدانی) ص ۴۹].

«سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئلهٔ فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بپرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بپرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سؤالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سؤالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول‌خدا آوردند. رسول‌خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشهٔ درخت خرما آوردند که صد تراشهٔ نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربت بر بدن آن پیرمرد بیمار و یک ضربت بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دسته علف خشک برگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن»[۲۶۶].

«پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدلیل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقهٔ باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت »[۲۶۷].

۲۶۶- گزیدهٔ تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی / متن مرجع: عن حنان‌بن‌سدیر ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أری لک من أبی‌عبدالله(ع) منزلة فاسأله عن رجل زنی و هو مریض فان أقیم علیه الحد خافوا ان‌یموت ما تقول فیه؟ قال فسألته فقال لی هذه المسألة من تلقاء نفسک أو أمرک انسان ان‌تسأل عنها؟ قال: قلت: ان سفیان الثوری امرنی ان‌أسألک عنها قال: فقال: ان رسول‌الله(ص) اتی برجل کبیر قد استسقی بطنه و بدت عروق فخذیه و قد زنی بامرأة مریضة فأمر رسول‌الله(ص) فاتی بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة و ضربها ضربة واحدة و خلی سبیلهما وذلک قوله عز وجل: وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث (تهذیب‌الاحکام ج ۱۰ ص ۳۲ ح ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳ ، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۰۷ ، وسائل‌الشیعه ح ۳۴۱۰۶).

۲۶۷- عن سهل‌بن‌سعد ان النبی(ص) أتی بشیخ قد ظهرت عروقه قد زنی بامرأة فضربه بضغث فیه مائة شمراخ ضربة واحدة (تفسیر الدرالمنثور ج ۵ ص ۳۱۷ [المعجم‌الکبیر طبرانی ج ۶ ص ۳-۱۵۲]).

جالب است بدانیم علیرغمِ این‌که مطابق برخی روایات، منشأ سنگسار در زنای محصنه، وجود آیه‌ای!!؟ است که کیفر پیرانِ زناکار را رجم می‌داند[۲۶۸]؛ امّا مطابق دو حدیث فوق، نه تنها خبری از رجم و سنگسار وجود ندارد بلکه حتّی به جَلد واقعی نیز تخفیف خورده و مجازات پیران را به جلد ملایم و تشریفاتی تقلیل داده است.
و نیز با این‌که در برخی احادیث، شدیدترین کیفر (یعنی جمعِ رجم‌وجَلد) برای پیرمرد و پیرزن لحاظ شده[۲۶۹]، امّا چنان‌که ملاحظه شد بواقع، مجازات سبکی برای ایشان مقرّر گردیده و در آن هرگز خبری از قتل‌وسنگسار نیست.

۲۶۸- «عن أبی بن کعب قال کم تقرؤن سورة الأحزاب قال بضعا وسبعین آیة قال لقد قرأتها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل البقرة أو أکثر منها وان فیها آیة الرجم حدثنا عبد الله ثنا خلف ابن هشام ثنا حماد بن زید عن عاصم بن بهدلة عن زر قال قال لی أبی بن کعب کائن تقرأ سورة الأحزاب أو کائن تعدها قال قلت له ثلاثا وسبعین آیة فقال قط لقد رأیتها وانها لتعادل سورة البقرة ولقد قرأنا فیها الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله علیم حکیم» (مسند احمد ج ۵ ص ۱۳۲) و «قال أبوعبدالله علیه السلام الرجم فی القرآن قوله تعالی إذا زنی الشیخ والشیخة فارجموهما البتة فإنهما قضیا الشهوة» (تهذیب ج ۱۰ ص ۳)

۲۶۹- وسائل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۹-۳۴۸ حدیث ۴-۳۴۱۹۱ : (۹ – وعنه عن ابن أبی‌عمیر عن عبدالرحمن وحماد عن الحلبی عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: فی الشیخ والشیخة جلد مائة والرجم ، والبکر والبکرة جلد مائة ونفی سنة. ۱۰ – ورواه الصدوق باسناده عن حماد مثله وزاد : والنفی من بلد إلی بلد . قال : وقد نفی أمیرالمؤمنین علیه السلام من الکوفة. ۱۱ – وباسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی عن إبراهیم بن صالح بن سعد عن محمد بن حفص عن عبدالله بن طلحة عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: إذا زنی الشیخ والعجوز جلدا ثم رجما عقوبة لهما ، وإذا زنی النصف من الرجال رجم ولم یجلد إذا کان قد أحصن ، وإذا زنی الشاب الحدث السن جلد ، ونفی سنة من مصره. وباسناده عن إبراهیم بن هاشم ، عن محمد بن جعفر ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبی عبدالله علیه السلام مثله إلا أنه قال: الشیخ والشیخة. ورواه الصدوق باسناده عن إبراهیم بن هاشم عن محمد بن حفص عن عبدالله یعنی ابن‌سنان عن أبی‌عبدالله علیه السلام مثله. ۱۲ – وباسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی عن صفوان بن یحیی عن عبدالرحمن عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: کان علی علیه السلام یضرب الشیخ والشیخة مائة ویرجمهما ، ویرجم المحصن والمحصنة ، ویجلد البکر والبکرة ، وینفیهما سنة).

دلیل۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف‌شدن (یُضاعف لها العذاب ضِعفین):

قرآن در آیهٔ ۳۰ سوره احزاب کیفر همسران پیامبر در صورت ارتکاب فاحشهٔ مبیّنه را دو برابر دیگران قرار داده، که به روشنی با قتل‌وسنگسارِ دوبرابرناشدنی در تعارض است:

«یا نساء النبیّ من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة یُضاعَف لها العذاب ضِعفَین و کان ذلک علی الله یسیراً» (ای همسران پیامبر! هرکس از شما مرتکب فاحشهٔ مبیّنه‌ای شود کیفرش دوچندان است ...).

نکات آیه چنین است:

-عبارت "من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة" در این آیه، معادل "اللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعةً منکم فإن شَهِدوا" است و در نتیجه، هم مراد از مبیّنه عبارت از گواهی‌شده توسط چهار شاهد است و هم فاحشه به معنای ارتکاب زنا می‌باشد بنابراین مراد از فاحشهٔ مبیّنه، زنای اثبات‌شده است.

-روشن است که بحث بر سرِ زنای محصنه می‌باشد زیرا به بارزترین نمونهٔ زنان شوهردار یعنی همسران پیامبر پرداخته است.

-قرآن کیفر زنان یادشده را دو برابر سایر زنان شوهردار قرار داده، که به روشنی "نافیِ قتل‌وسنگسار" است زیرا اگر حکم اسلام در بارهٔ عموم زنان شوهردار عبارت از قتل‌وسنگسار بود در این صورت این حکم، قابلِ دوبرابرشدن در بارهٔ خصوص زنان پیامبر نمی‌بود چون قتل‌ومُردن را نمی‌توان مضاعف ساخت.

-باید پیش‌تر حکم عموم زنان شوهردار در قرآن آمده باشد تا مبنای این آیه درست درآید و مقایسه‌اش واقعی و صحیح باشد زیرا اگر پیش‌تر حکمی در بارهٔ عموم شوهرداران نازل نشده باشد و در این آیه، به آن چیزِ نازل‌نشده ارجاع شده باشد همین مطلب، مستلزم ورود باطل در قرآن خواهد شد که از اساس نادرست است زیرا هیچ باطلی در قرآن راه ندارد (لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید)[۲۷۰] بنابراین باید پذیرفت که قرآن پیش‌تر در بارهٔ عموم زنان

۲۷۰- سوره فصّلت آیهٔ ۴۲

شوهردار سخن گفته و کیفر آن‌ها را مشخص نموده است و این برخلاف رأی کسانی است که به اشتباه معتقدند که اسلام، حکمِ زنان مجرّد را در قرآن و حکم زنان شوهردار را در سنّت آورده است. گفتنی است معمولاً کیفر همسران پیامبر را ،به اعتبار صد ضربهٔ مذکور در آیهٔ دوم سوره نور، به دویست ضربه تفسیر می‌کنند به ویژه که الف‌ولامِ العذاب در این آیه می‌تواند الف‌لامِ معهود بوده و اشاره به عذاب مذکور در سوره نور داشته باشد.

–این آیه از دو طریق به ما نشانی می‌دهد که قتل‌وسنگسار، برخلاف اسلام است:

اول) همسران پیامبر با فرض ارتکاب فحشای مبیّنه، همچنان می‌توانند به حیات خود ادامه دهند و هیچ نشانی مبنی بر معدوم‌ساختن و قتل‌وسنگسارشان نیست.

دوم) همان‌طور که در بالا گفتم قتل‌وسنگسار نمی‌تواند مضاعف و دوبرابر شود. این در حالی است که آیه، کیفری معادل دوبرابر دیگران برای همسران پیامبر قائل شده است. البته در این باره ممکن است استدلال شود که عذاب و تضاعفِ آن، که در آیه آمده مربوط به سرای آخرت است و نه کیفر دنیوی. پاسخ این است که ذکر "مبیّنه" در عبارت "بفاحشة مبيّنة" به ما می‌فهماند که عذاب و تضاعف مذکور، دستِکم در مورد دنیا نیز هست ًزیرا برای سرای اخروی، فاحشه چه مبیّنه باشد و چه غیرمبیّنه، فرق چندانی ندارد چرا که هر دو در محضر خدا بوده است.

دلیل۱۷– تعارض سنگسار با "مجازات ایّام عِدّه" (لاتُخرجوهنّ من بيوتهنّ و لايخرجن إلا أن‌يأتين بفاحشة مبيّنة):

قرآن در آیهٔ یکم سورهٔ طلاق در مورد زنانی که در ایّام عِدّه، مرتکب زنای ثابت‌شده می‌گردند، فقط از جواز اخراج‌شان از خانه (انقضاء زودرس ایّام عدّه) صحبت می‌کند ولی آنان را با وجود احصان، سزاوار مرگ نمی‌داند:

«یا ایّهاالنبیّ إذا طلّقتم النساء فطلّقوهنّ لعِدّتهنّ و أحصوا العدّة واتّقوالله ربّكم لاتُخرجوهنّ من بيوتهنّ و لايَخرُجن إلا أن‌يأتين بفاحشة مبيّنة ...» (ای پیامبر! هرگاه زنان را طلاق دهید در زمان پاکی‌شان طلاق گویید و حساب عِدّه را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست بترسید. نه شما آن‌ها را از خانه‌های‌شان

بیرون کنید و نه خودشان خانه را ترک کنند مگر این‌که مرتکب فاحشهٔ مبیّنه‌ای شوند ...).

در این آیه، بحث در بارهٔ زنانی است که فرآیند طلاق در مورد ایشان در حال انجام است. در مدّت این فرآیند که به ویژه برای پی‌بردن به بارداری زن است او همچنان در خانهٔ شوهر زندگی می‌کند ، نفقه‌اش بر عهدهٔ وی است و امکان رجوع نیز به اندک بهانه‌ای و بی‌هیچ تشریفاتی وجود دارد؛ حکمِ زن در ایام عِدّه همانند زنان محصنه است. مطابق آیه، وقتی محرز شد که زن در این ایّام مرتکب زنا گردید در این صورت شوهر می‌تواند وی را از خانه بیرون کند و منتظر انقضاء ایّام عدّه نماند ولی زن می‌تواند همچنان به حیاتش ادامه دهد و مورد قتل‌وسنگسار قرار نگیرد [۲۷۱].

گفتنی است قرآن برای این‌که شوهر، افتراء بی‌پایه نبندد از واژهٔ مبیّنه استفاده کرد تا وقوع فاحشه به گواهی چهار شاهد برسد و راه بر بهانه‌های شوهر بسته گردد.

دلیل۱۸– منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لایزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً):

قرآن در آیات ۶۸ تا ۷۱ سورهٔ فرقان، از جمله ویژگی‌های بندگان خدا را عبارت از عدم ارتکاب زنا می‌داند و هر که را زنا کند فقط در صورتی معاف از عذاب اخروی می‌داند که توبه کند ، ایمان آوَرَد و کردارش شایسته شود. از این شروط به خوبی پیداست که مجازاتِ زانی در دنیا نمی‌تواند قتل‌وسنگسار باشد زیرا در این

۲۷۱– علی‌بن‌ابراهیم فی تفسیره فی قوله‌تعالی: (واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة وتلک حدود الله) قال (علیه السلام): "لایحل لرجل أن‌یخرج امرأته إذا طلقها وکان له علیها رجعة من بیته، وهی أیضا لایحل لها أن‌تخرج من بیته، إلا أن‌تأتی بفاحشة مبینة، و معنی الفاحشة أن تزنی أو لتشرف علی الرجال، ومن الفاحشة أیضا السلاطة علی زوجها، فإن فعلت شیئا من ذلک حل له أن یخرجها" [مستدرک‌الوسائل ج ۱۵ ص ۳۵۸ ح ۱۸۴۹۵]. ❋ تعبیری دیگر برای علت اخراج: وسئل الصادق(ع) عن قول الله عزوجل: "واتقوا الله ربکم لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن‌یأتین بفاحشة مبینة" قال: إلا أن تزنی فتخرج ویقام علیها الحد[۴]" [۴– یعنی لاتخرج الا لإقامة الحد علیها فترد بعد الحد إلی بیت الزوج] (من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۴۹۹ ح ۴۷۵۹).

صورت، فرصت توبه ، ایمان و کردار شایسته (که قرآن آن‌ها را محفوظ دانسته و مقرّر کرده) عملاً وجود نخواهد داشت:

«والّذین لایدعون مع الله إالهاً آخر ولا یقتلون النفس الّتی حرّم الله إلا بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثاماً * یضاعف له العذاب یوم القیامة و یخلُد فیه مُهاناً * إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فأولئک یبدّل الله سیّئاتهم حسناتٍ و کان الله غفوراً رحیماً * و من تاب و عمل صالحاً فإنّه یتوب إلی الله مَتاباً» [بندگان خدای رحمان ... کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد)[۲۷۲].

بنابراین از آن‌جا که خواستِ خدا دائر بر تداوم زندگیِ زانی ،از جمله با هدف اصلاح او، می‌باشد پس سنگسارِ وی کیفری برخلاف نظامِ خدایی قلمداد می‌شود.

برخی محققان، بحث زنا در این آیات را مربوط به مشرکان (و نه مؤمنان و مسلمانان) می‌دانند و به همین خاطر ایمانِ مذکور در عبارتِ إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً (که شرط معافیّت از عذاب اخروی است) را به ایمان در مقابل کفر و شرک تفسیر می‌کنند. ولی چه بسا ایمان در این آیه، به معنای روح ایمان بوده و در نتیجه اشاره به مؤمنان داشته باشد. حدیث "لایزنی الزانی وهو مؤمن" به این اشاره دارد که در حال زنا روح ایمان از زانی جدا می‌شود[۲۷۳].

۲۷۲- ترجمهٔ محمّدمهدی فولادوند

۲۷۳- قال رسول‌الله[ص]: لایزنی الزانی وهو مؤمن (قرب‌الاسناد حمیری ص ۲۵۸ ح ۱۰۲۱). در همین رابطه:
الف- عن ابن‌بکیر قال: قلت لأبی‌جعفر[ع] فی قول رسول‌الله[ص]: إذا زنی الرجل فارقه روح الایمان؟ قال: هو قوله: "وأیدهم بروح منه" ذاک الذی یفارقه (کافی ج ۲ ص ۲۸۰).

بدیهی است پشیمانی و بازگشت از راه خطا و نیز تجدید "ایمان و عمل صالح" برنامهٔ مستمرّ مؤمنانِ امیدوار است و نه فقط اندرزی برای کفّار و مشرکان.
با این‌حال اگر نتوانَ فرصت زندگی در آیات فوق را با قاطعیّت بر مؤمنان تفسیر کرد ولی بی‌تردید فرصت توبه از زنا و فحشا در آیات ۱۶ ، ۱۷ و ۱۸ سورهٔ نساء در بارهٔ ایشان است: گفتنی است بارزترین مصداقِ سوء و سیّئه در آیات ۱۷ و ۱۸ به قرینهٔ دو آیهٔ ماقبلش یعنی ۱۵ و ۱۶، همان زنَا و فاحشه است: «واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن أربعة منکم فإن شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت أو یجعل الله لهن سبیلاً [۱۵] واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله کان تواباً رحیماً [۱۶] إنما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فأولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیماً حکیماً [۱۷] ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إنی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار أولئک أعتدنا لهم عذاباً ألیماً[۱۸]».

دلیل۱۹- استبعادِ نپرداختن به کیفر متأهلان با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجرّدها:

مگر می‌توان پذیرفت قرآن به کیفر مجرّدها (جَلد) و حتّی تعداد ضرباتش (۱۰۰ ضربه) پرداخته باشد ولی از کیفر متأهّل‌ها ،که حادتر و مشتمل بر مفاسد بیشتری است، غفلت کند؟
چطور ممکن است قرآن به فروعات مسئلهٔ زنا و فروعات کیفرش پرداخته باشد امّا یادی از کیفر متأهّل‌ها نکند؟
آیا معقول است قرآن به راه ثبوت زنای محصنه ،یعنی بیّنه و ملاعنه، پرداخته باشد ولی به خودِ کیفر زنای محصنه (که پایان پرونده است) نپردازد؟

ب- عن معاویةبن‌عمار عن صباح بن سیابة قال: کنت عند أبی‌عبدالله[ع] فقال له محمدبن‌عبده: یزنی الزانی وهو مؤمن؟ قال: لا إذا کان علی بطنها سلب الایمان منه فإذا قام رد علیه، قلت: فإنه أراد أن‌یعود؟ قال: ما أکثر ما یهم أن‌یعود ثم لایعود (کافی ج ۲ ص ۲۸۱ ح ۱۳).

چطور می‌توان پذیرفت که قرآن مجازات اتهام‌زنندگان به زنان شوهردار ،در صورت رفع اتهام، را بیاورد (۸۰ ضربه) امّا مجازات زنان شوهردارِ مورد اتهام را در صورت اثبات اتهام، مسکوت بگذارد؟
چگونه قابل توجیه است که قرآن در مورد کیفر کنیزان شوهردار سخن گفته باشد امّا در مورد کیفر زنان آزاد شوهردار سخن نگوید؟
آیا قرآن به حکم زنان پیامبر (که مورد خاصّی از زنان شوهردار است) پرداخته امّا در مورد عموم زنان شوهردار حکمی ندارد؟
آیا اگر قتل! آن‌هم از طریق سنگسار (که شدیدترین مجازات‌ها می‌باشد) شرعی بود نمی‌بایست در قرآن (به ویژه با وجودی که مجازات‌های پایین‌تر از آن را در خود دارد) می‌آمد؟
آیا ذکر جَلد در قرآن و ارجاع قتل‌وسنگسار به سنّت طبیعی و معقول است؟
به همین دلایل نمی‌توان قرآن را نسبت به کیفر زنای محصنه ساکت دانست. این کیفر بنا به آیات پیش‌گفته عبارت از حبس دائم در خانه با وعدهٔ گشایش ، جَلد ، قهر و تنبیه و... است که به خوبی ناقض سنگسارِ ماقبل بعثت است.

دلیل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوّزهای قتل":
«هدف اسلام بازداشتن مردم از منکرات و اعمال زشت بوده است و نه کشتن آنان به دلیل ارتکاب اعمال منکر. کشتن انسان‌ها به دلیل ارتکاب عمل زشت با اصل هدایت منافات دارد»[۲۷۴].
زنا در قرآن، در ردیف فحشا و کار زشت است و با جنایات (قتل و افساد فی الارض) تفاوت دارد.
اگر مرتکب عمل زشت را باید کشت در این صورت اصل اساسیِ هدایت و اصلاح به چه کار می‌آید؟ آیا آن کیفر، اعلام تعطیلیِ این اصل قرآنی نمی‌باشد؟ آیا معدوم‌ساختنِ زانی، پاک‌کردن صورت مسئله و ناشی از فقدان برنامهٔ ارشادی و

۲۷۴- صدیقه وسمقی [رجمِ سنگسار (مقالهٔ صدیقه وسمقی) ص ۷۵].

اصلاحی نیست و به تضعیف اصل هدایت (که تلاشی قرآنی برای حلّ مسائل است) نمی‌انجامد.
نیز اگر این قتل از راه سنگسار باشد موجب تعطیلی اخلاق نیست؟
اگر حکم مرتکب زنا را به آیات "هُدیً للنّاس" و "یزکّیهم و یعلّمهم" عرضه کنیم آیا از این نوع آیات می‌توان به اعدام و قتل ،آن‌هم به روش سنگسار، رسید؟
اگر حکم زانی را از سنّت استفتا کنیم در این صورت آیا با توجه به آیهٔ «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظّاً غلیظ‌القلب لانفضوّا من حولک»[۲۷۵] ،که نفی سنگدلی از حضرت(ص) و اثبات نرم‌خوییِ وی است، می‌توان به سنگسار سنگدلانه آن‌هم در قبال پیروان خطاکار رسید؟
انتخاب روش سنگسار با کجای آیهٔ لعلی خُلُقٍ عظیم (بویژه که خود فرمود: بعثت لأتمّم مکارم الاخلاق) همسویی دارد؟
آیا اجرای سنگسار به هدایتِ رجم‌کننده می‌انجامد یا به قساوت و سنگدلی‌اش؟ آیا قساوت از طایفهٔ نور و هدایت است یا از قبیلهٔ تباهی و ظلمت؟ تداومِ پرتاب سنگ به سر و صورت و اندامِ کسی که ضجّه می‌زند و فوّارهٔ خون از وی جاری است، ضامن چه بخش از تربیت و رشدِ رجم‌کننده می‌باشد؟
قرآن در قبال اعمال زشت (فحشا ، منکر و سیئات) دستور به پرهیز از آن می‌دهد و نه حکم به قتلِ مرتکبش؛ این در حالی است که در مورد جنایات (قتل نفس و افساد فی الارض) حق مقابله به مثل و در نتیجه نابودی قاتل و مفسد فی الارض را رد نمی‌کند که این به روشنی، گواه تفاوتِ نگاه قرآن در مقوله‌های "عمل زشت" و "جنایت" است: «ولا تقربوا الزنا إنه کان فاحشة وساء سبیلاً * ولا تقتلوا النفس التی حرم الله إلا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل إنه کان منصوراً» [و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بدراهی است * و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید، و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس (او) نباید در قتل زیاده‌روی کند

۲۷۵- از پرتو رحمت الهی با آن‌ها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند (سوره آل‌عمران آیهٔ ۱۵۹ ترجمهٔ کاظم پورجوادی)

زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است][۲۷۶]. چنان‌که ملاحظه شد تفاوت نگاه قرآن، به خوبی از مقایسهٔ دو آیهٔ فوق (که یکی در مورد زنا و دیگری در مورد قتل نفس است) بدست می‌آید. در این راستا همچنین می‌توان آیات کیفر زنا (حبس خانگی ، ایذاء ، قهر و تنبیه ، جَلد ، انقضاء عدّه) را با آیهٔ ۳۳ سوره مائده (جواز قتل محارب و مفسد فی الارض) مقایسه نمود: «إنما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فسادا أن‌یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أو ینفوا من الأرض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم ❋ إلا الذین تابوا من قبل أن‌تقدروا علیهم فاعلموا أن الله غفور رحیم»

اساساً مجوّز قتل در فرهنگ قرآن (علاوه بر اوقات جنگ که امری طبیعی است) محدود به همین دو موردِ "قتل نفس (قصاص)" و "افساد فی الارض (غارت و راهزنی و کشتار)" می‌شود و در نتیجه جایی برای قتل زانی باقی نمی‌ماند: «من أجل ذلک کتبنا علی بنی‌إسرائیل أنه من قتل نفساً بغیر نفس أو فساد فی الأرض فکأنما قتل الناس جمیعاً ومن أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعاً ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم إن کثیراً منهم بعد ذلک فی الأرض لمسرفون»[۲۷۷].

چه بسا از آیهٔ اخیر بتوان نتیجه گرفت که خبری از قتل‌وسنگسارِ زانی، حتّی در توراتِ اصیل نبوده[۲۷۸] و در این راستا در صورت دلالت متن، می‌توَان به آیهٔ "خُذ

۲۷۶- سوره اسراء آیات ۳۲ و ۳۳ ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

۲۷۷- سوره مائده آیه ۳۲

۲۷۸- توضیح یکی از نویسندگان را در باره نتیجهٔ اخیر، همراه با ترجمهٔ آیه می‌خوانیم: به این جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فسادگری در روی زمین بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همه مردم را زنده داشته باشد؛ و پیامبران ما معجزاتی برای آنان آورده اند. آن‌گاه بسیاری از آنان پس از آن در سرزمینِ خویش زیاده‌روی پیشه کردند (سوره مائده، آیه ۳۲) چنان‌که مشهود است، خداوند می‌فرماید که حتّی آنچهَ بر موسی و بنی‌اسرائیل نیز نازل شده تنها شامل دو مورد حد قتل می‌شده است. یکی قصاص قتل و دیگری کسی که مفسد فی الارض باشد. نه هیچ چیز دیگر ... یعنی حتّی همان حکم سنگسار نیز توسط موسی نیامده و در تورات و شریعت یهود از جمله دستبردی است که یهودیان متحجر و متشرع در گذشته برده‌اند، به همین خاطر در انتهای آیهٔ مذکور می‌فرماید که آنان زیاده‌روی و افراط کرده‌اند و در آیه‌ای دیگر نیز بدان اشاره می‌کند: «آن‌گاه به سبب پیمان‌شکنی‌شان لعنت‌شان کردیم، و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (طوری

بیدک ضغثاً فاضرب به" (که در دلیل ۱۵ آوردم و به نحوهٔ مجازات همسر حضرت ایّوب تفسیر شد) نیز استناد کرد.
چنان‌که گفتم برنامهٔ قرآن در "پرهیز از فحشا و عدم جواز قتلِ مرتکب" نشان از آن دارد که این کتاب آسمانی در مقولهٔ منکرات ، فحشا و سیئاتَ به هدایت و تغییر انسان و تداوم حیاتش می‌اندیشد و نه جواز حذف وی. به عبارت دیگر قرآن در مواجهه با فحشا و منکر خواهان زدودنِ فعل (و اصلاح و تغییر فرد) است و نه نابودیِ فاعل!
بنابراینَ با قتل‌وسنگسارِ مرتکب عمل زشتِ زنا، به این تعارضات با قرآن می‌رسیم: الف) نادیده‌گرفتن هدایتَ و اصلاح ب) سرکوب اخلاق ج) نادیده گرفتن ظرفیت تغییر و اصلاح در انسان د) تخریب هدایت در رجم‌کننده. به همین دلایل نمی‌توان قتل‌وسنگسار را در راستای قرآن و در نتیجه، کیفر عمل زشت زنا دانست.

دلیل۲۱- تحذیر نسبت به اِعمال احکام غیر قرآنی (من لم‌یحکم بما انزل الله):
بی‌تردید اگر قرآن در موضوعی، حُکمی کند، در آن صورت رجوع به ادلهٔ دیگر (ولو سنّت؛ مگر برای تفسیر و تبیین و ذکر جزئیات) مقابلهٔ ناخواسته با حکم خداست!
از طرفی قتل‌وسنگسار مطابق دلایل گذشته، کیفری نیست که قرآن برای زنای محصنه ابلاغ کرده باشد و بلکه کیفرِ ابلاغی، چیزی به شدّت متفاوت از آن است؛ بنابراین تن‌دادن به روایات رجم (مگَر با توضیحی که ارائه شد و هدف از آن را ابراز تنفّر، و تنبیهی در ردیف جَلد [به عنوان مصداقی از ایذاء، یا ناشی از عنصر

که) کلمات (کتاب) را از مواضع خود تحریف می‌کردند و بخشی از آنچه به آن ایشان را پند داده بودند، فراموش کردند؛ و پیوسته به خیانت آنان پی می‌بری، مگر عده اندکی از آنان؛ پس آن را بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» سوره مائده، آیه ۱۳. می‌بینید که می‌فرماید، به سبب پیمان‌شکنی‌شان، دل‌هایشان را سخت کردیم که از آن روی کلمات کتاب خدا را تحریف می‌کردند و از اینجا پیداست که احکام سخت و سنگدلانه و افراطی‌تر می‌دادند و گرنه از سست شدن ایمان حرف می‌زد، نه سخت شدن دل‌ها. یعنی حد سنگسار حتی در نزد یهودیان نوعی افراط است (کاوه احمدی علی‌آبادی مقالهٔ "پژوهشی در بارهٔ حدّ رجم در اسلام" ۱۹ مرداد ۱۳۸۹ نشر در وبلاگ نویسنده)

خیانت جنسی] گرفتم تا از سقف کیفریِ قرآن در قبال ارتکاب فواحش فراتر نرود) درافتادن به شرک و نادیده‌گرفتن حکم خَدا خواهد بود.
راستی مگر می‌توان به خود اجازه داد و هشدارهای قرآن در آیات زیر را نادیده گرفت ،و با وجود بیست دلیل قرآنی که در ردّ قتل‌وسنگسار آورده شد، همچنان حکم اسلام در زنای محصنه را عبارت از قتل‌وسنگسار دانست:
«... و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است (۴۴) ... و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند ستمگر است (۴۵) ... اهل انجیل باید به آن‌چه خدا در آن نازل کرده است حکم کنند و آنان که مطابق با احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکنند نافرمانند (۴۷) این قرآن را به حق بر تو نازل کردیم و این در حالی است که کتاب‌های پیشین را که در برابر آن قرار دارد تصدیق می‌کند و شاهد و نگاهبان آن‌هاست بنابراین به آن‌چه خدا نازل کرده است در میان آن‌ها حکم کن و از هوی و هوس‌شان پیروی مکن که از احکام الهی بازمانی ... (۴۸) میان آن‌ها مطابق با نازل‌کرده‌های خدا حکم کن و پیرو هوی و هوس‌شان مباش و از آن‌ها دوری گزین که مبادا از پاره‌ای احکام که خدا بر تو نازل کرده است منحرفت کنند و اگر آن‌ها روی بگردانند بدان که خدا می‌خواهد به کیفر پاره‌ای از گناهان مجازات‌شان کند و بسیاری از مردم نافرمانند (۴۹) آیا حکم جاهلیّت را می‌خواهند؟ برای گروهی که به یقین رسیده‌اند چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند (۵۰) »[۲۷۹].

۲۷۹- سوره مائده آیات ۴۴ تا ۵۰ (ترجمهٔ کاظم پورجوادی) : ... ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا ومن لم‌یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون (۴۴) ... ومن لم‌یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون (۴۵) ... ولیحکم أهل الإنجیل بما أنزل الله فیه ومن لم‌یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون (۴۷) وأنزلنا إلیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه فاحکم بینهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم عما جاءک من الحق ...(۴۸) وأن احکم بینهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم واحذرهم أن‌یفتنوک عن بعض ما أنزل الله إلیک فإن تولوا فاعلم أنما یرید الله أن‌یصیبهم ببعض ذنوبهم وإن کثیرا من الناس لفاسقون (۴۹) أفحکم الجاهلیة یبغون ومن أحسن من الله حکما لقوم یوقنون (۵۰).

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن‌چه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنهار جانبدارِ خیانتکاران مباش»[۲۸۰].

چهاردهم شهریور ۱۳۹۱

تهران ، امیر ترکاشوند

۲۸۰- سوره نساء آیهٔ ۱۰۵ (ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند) : إنا أنزلنا إلیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراک الله ولا تکن للخائنین خصیماً.

بخش چهارم- گفتار همفکران:

توجّه:

در این بخش که جلد دوم کتابم خواهد شد بنا دارم مقالات آن دسته از فقها و محققانی که دیدگاهی همانند یا نزدیک به این کتاب دارند را گردآوری کنم. تا به حال مقالهٔ بیست نفر از ایشان را یک‌جا در ۲۵۲ صفحه با عنوان "رجمِ سنگسار" در سایت بازنگری در متون دینی به نشانی زیر منتشر کرده‌ام که می‌توان رایگان دانلود کرد:

Baznegari.persianblog.ir/post/۷

این محققان عبارتند از: حاج‌آقارحیم ارباب ، سیّدمصطفی محقّق‌داماد ، سیّدمحمّد موسوی‌بجنوردی ، علی‌اکبر غفّاری ، محمّدباقر بهبودی ، ابوالفضل شکوری ، عبّاس یزدانی ، عبدالحمید معصومی‌تهرانی ، امیرحسین خنجی ، صدیقه وسمقی ، سیّدمحمّدجواد موسوی‌غروی ، محمّد صادقی‌تهرانی ، محمّدابراهیم جنّاتی ، عبدالکریم نیّری‌بروجردی ، شیخ‌محمّد أبوزهرة ، مصطفی محمود ، أحمد صبحی‌منصور ، احمد قابل و...

امّا کار هنوز تمام نشده، زیرا: اوّلاً چند نفر دیگر را هم می‌خواهم به این جمع بیفزایم ثانیاً بنا دارم حال که نقد درون‌فقهیِ سنگسار وارد مرحلهٔ جدیدی شده، موضوع کتاب را با مراجع و فقهای برجسته در میان گذارم و موافقاتِ ایشان با هر بخشی از مطالب کتاب را در همین بخش چهارم منتشر کنم. پس اگر توان و انگیزه‌ام یاری کند چنان خواهم کرد.

گفتنی است هر آن‌چه در پاورقی‌های سه بخش گذشته به کتاب رجمِ سنگسار ارجاع داده‌ام منظور گردآوری فوق است که توسط اینجانب انجام گرفته است.

فهرست: